



ترکستان در تاریخ

نگوشی بر ترکستان در نیمه دوم قرن نوزدهم

نویسنده
اراز محمد سارلی



بها: ۲۶۰ ریال



نوشتۀ آواز محمد سارلی

نگرشی بر ترکستان در نیمۀ دوم قرن نوزدهم

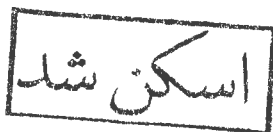
ترکستان در تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ترکستان در تاریخ

نگرشی بر ترکستان در نیمه دوم قرن نوزدهم



نوشته

اراز محمد سارلی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۴



سارلی، اراز محمد
توکستان در تاریخ
چاپ اول: ۱۳۶۴
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ: ۷۷۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۱۳	بخش اول: تاریخچه ترکستان، با تکیه بر بخارا
۱۵	فصل اول: ۱- ترکستان؛ کانون علوم اسلامی
	الف: بخارا پیش از اسلام (ص. ۱۵)، ب: بخارا در زمان استقرار اسلام (ص. ۱۶)، پ: بخارا قبه اسلام (ص. ۱۷)، ت: حکومت‌های ترکستان از ۹۷ تا ۱۱۶۴ هـ. ق (۷۱۵ تا ۱۷۵۰ م.) (ص. ۱۸)
۲۱	۲- ترکستان در عصر سقوط
	الف: جنگ داخلی (ص. ۲۱)، ب: غلبه امپریالیزم روس (ص. ۲۳)، پ: روسیه آستان انقلاب (ص. ۲۹)، ت: بلشویک‌ها و اشغال ترکستان (ص. ۳۱)، تصرف بخارا توسط بلشویک‌ها (ص. ۳۳)، ث: ترکستان ملعبه استعمار سرخ (ص. ۳۵)، ج: ترکستان در حال حاضر (ص. ۴۰)
۴۳	بخش دوم: مسائل اقتصادی و فرهنگی
۴۵	فصل دوم: ۱- شناخت کلی بخارا
	الف: جو غالب بر بخارا (ص. ۴۵)، ب: قاری کمپیر (ص. ۴۶)، پ: دروازه‌های بخارا (ص. ۴۸)، ت: میدان‌های بخارا (ص. ۴۸)، ث: تقسیمات بخارا (ص. ۴۸)
۵۳	۲- جمعیت و ملیت‌های بخارا
	الف جمعیت بخارا (ص. ۵۳)، ب: ملیت‌های بخارا (ص. ۵۴)
۶۰	فصل سوم: ۱- زراعت
	الف: چشم‌انداز زراعت در ترکستان (ص. ۶۰)، ب: چمور (ص. ۶۰)، پ: قنوات (ص. ۶۳)

الف: توازن اقتصادی در مناسبات عشیره‌ای (ص. ۶۴)، ب: تعاون اجتماعی (ص. ۶۵)، پ: صنایع داخلی (ص. ۶۸)، ت: تجارت خارجی (ص. ۷۰)، ث: گمرک (ص. ۷۴)، ج: کاروان (ص. ۷۵)، چ: بازار بخارا (ص. ۷۷)، ح: بخارا مرکز بازار ترکستان (ص. ۷۹)، خ: نقش پول (ص. ۸۰)، د: یاشلی بازار (ص. ۸۱)، ذ: برده و بازار برده‌فروشی (ص. ۸۱)، ر: علل برده گرفتن و متن مذاکرات سفیر ایران و حاکم خیوه (ص. ۸۴)، ز: بازرگانان (ص. ۹۱)

فصل چهارم: ۱- مساجد مهم ترکستان

الف: مساجد و نقش تاریخی آنها (ص. ۹۳)، ب: مساجد بخارا (ص. ۹۸)، پ: مساجد خیوه (ص. ۹۹)

۲. مدارس مهم ترکستان

الف: اولین مدرسی که در عالم اسلام بنا شد (ص. ۱۰۰)، ب: مدارس بخارا در سال ۱۸۶۳ م. (ص. ۱۰۴)، پ: مدارس خیوه در سال ۱۸۶۳ م. (ص. ۱۰۷)، ت: مدارس سمرقند در سال ۱۸۶۳ م. (ص. ۱۰۹)

۳- برنامه‌های هنری در ملاء عام

الف: نقالی (ص. ۱۱۰)، ب: رقص خنجر (ص. ۱۱۰)، پ: بخششها (ص. ۱۱۱)

۴- علمای اسلام

الف: اولین فقهای حنفی در بخارا (ص. ۱۱۱)، ب: علما و حکومت (ص. ۱۱۲)، پ: علما و مردم (ص. ۱۱۵)، ت: مراتب اجتماعی علما (ص. ۱۱۶)، ث: ترکستان مهد علمای اسلامی (ص. ۱۲۰)

۵- طبابت در ترکستان

فصل پنجم: ۱- تشکیلات حکومتی بخارا

الف: سلسله مراتب حکومتی (ص. ۱۳۱)

۲- امیر بخارا

الف: نگاهی به موضوعگیری سیاسی و اجتماعی امیر (ص. ۱۳۴)، ب: تدابیر امیر برای تعادل (ص. ۱۳۸)، پ: دادخواهی مردم (ص. ۱۴۰)، ت: زندگی خصوصی امیر (ص. ۱۴۲)

۳- پلیس بخارا

الف: عنان شهر در دست پلیس (ص. ۱۴۴)، ب: پلیس بخارا و

صفحه	عنوان
	آرمینیوس وامبری (ص. ۱۴۶)
۱۴۸	۴- ارتش بخارا
	الف: ارتش قبل از سقوط (ص. ۱۴۸)، ب: ارتش بعد از سقوط (ص. ۱۴۹)
۱۵۲	۵- زندان
۱۵۵	بخش سوم: سقوط ترکستان
۱۵۷	فصل ششم: ۱- موقعیت ترکستان در آستانه سقوط
	الف: انگلستان (ص. ۱۵۷)، ب: ترکیه (ص. ۱۵۸)، پ: ایران (ص. ۱۶۰)، ت: روسیه (ص. ۱۶۳)، ث: توافق امپریالیستها و تقسیم عادلانه (ص. ۱۶۴)
۱۶۵	۲- دوره سیاه ترکستان
	الف: بخارا در غرقاب سقوط (ص. ۱۶۵)، ب: علل سقوط ترکستان (ص. ۱۷۱)، پ: بخارا بعد از سقوط (ص. ۱۷۳)
۱۷۷	فهرست برخی منابع و مآخذ
۱۷۹	فهرست اعلام

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا
ان اکر مکم عندالله اتقیکم
حجرات، ۱۳ «الآية»

ترکستان ناحیه ای است در آسیا که از شمال به سبیری، از مغرب به دریای خزر، از جنوب به افغانستان، هند و تبت و از مشرق به مغولستان محدود است. این ناحیه میان اتحاد جماهیر شوروی و چین تقسیم شده و اراضی مرکز، مغرب و شمال غربی آن مسطح و غیر قابل کشت است^۱. ترکستان بخش بزرگی از آسیای مرکزی از جمله ماوراءالنهر را در بر می گرفته و توران نیز خوانده می شده است. این سرزمین پهناور بستر تحولات عظیم تاریخی بوده و بذر نهضتها و تمدنهای بزرگی را در دل خود پرورده است.

دوازده قرن حیات علمی، کارنامه افتخارآمیزی است که نشان از پیمودن گردنه های دشوار و تحصیل فرهنگی پویا دارد. از این رهگذر است که می توان رشد اندیشه اسلامی را عمدتاً مرهون فرهیختگان و متفکرانی دانست که در ترکستان اسلامی پرورش یافتند و بیش از هزار سال پیکر تنومند اسلام را آبیاری کردند. لذا اسلام بسیاری از بدایع فکری و تجلیات فرهنگی اش را در طول تاریخ از مراکز علمی ترکستان کسب کرده است. شاید در زمینه روابط متقابل فرهنگی معدود مواردی چون اسلام و ترکستان بتوان یافت که دین خود را نسبت به یکدیگر این چنین منصفانه ادا کرده باشند. از بدو شیوع اسلام در آسیای مرکزی، ترکستان استعداد خود را در تعمیق مکتب انقلابی اسلام بروز داد و در قرون اولیه نضج اسلام، ظهور متفکرین بزرگ مسلمان این استعداد را فعلیت بخشید.

تاریخ ترکستان سرشار از حوادث و تحولات مهم است. مجموعه این وقایع، سرگذشت دامنه‌دار و پرفرازونشیب اقوام مختلفی است که گاه بر مرکب سعادت سوار بودند و علمدار فتوحات بزرگ بشمار می‌رفتند، و زمانی نیز تسلط دژخیمان بیگانه چنان آنان را به تنگ می‌آورد که راهی جز پناه جستن به دشتهای سوزان و بی‌بر، پیش‌رو نمی‌یافتند.

بدین ترتیب ترکستان عرصه هجوم شداید و یورش اقوام فرومایه و قدرتهای آزمند بیگانه بود. یک بار عفريت مغول چنگال دهشتش را بر این سرزمین گشود و چنان کشتار و غارتی کرد که نظیر آن را ممکن بود تنها در اساطیر ترکستانیان بتوان یافت. هجوم تموچین مغول زخمی هولناک بر سینه آرام ترکستان پهن‌آور نهاد. در نوبتی دیگر در یوزه جماعتی گردنکشی آغاز کردند، و این تهاجم مشنوم روسیه تزاری بود. این اشغالگران نیز بر همان شاهراه خونینی که مغولان هموار کرده بودند گام نهادند. گویی این طریق محتوم مهاجمین مغروری بود که پیوسته در آن سامان در پی مأمن و خرگاهی پایدار بوده‌اند. بدین گونه بود که فصل پژمردگی غنچه‌های حیات و تمدن این سرزمین فرارسید و لحظه‌های فرو افتادن قداستهای بزرگ و فرو ریختن ایمانهای مقاوم آغاز گردید.

متن حاضر متضمن بخشی از تاریخ تلخ سقوط ترکستان اسلامی در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) است که به سه بخش و شش فصل تقسیم می‌شود. بخش اول، نظری اجمالی بر تاریخ کلی ترکستان است و بخش دوم متن مربوط است به روابط داخلی و خارجی؛ حکومت و تشکیلات اداری؛ روابط حاکم اقتصادی؛ مراکز علمی و فرهنگی؛ شناخت جغرافیای بخارا، خیوه، فرغانه و ملیتهای ترکستان و بخش سوم نیز تفصیل وقایع این سرزمین در آستانهٔ زلزله، تجزیه و بالاخره سقوط و اسارت.

ضمناً نکات زیر را نیز باید در خصوص مطالب متن یادآور شد:

۱- در این متن غرض بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعهٔ ترکستان است. لذا به جای پرداختن به تاریخ عقاید، بیشتر به تحلیل شرایط تاریخی یک جامعه توجه شده است.

۲- گرچه روند کلی این متن در باب ترکستان است ولی بخارا به دلیل موقعیت خاصی که در ترکستان داشته و تمرکز تشکیلات نیرومند و مبادلات

خارجی‌اش تا حدودی محور بحث قرار گرفته است. البته سعی بر آن بوده که نقش محوری بخارا سبب نشود که الگوی کل ترکستان قرار گیرد.

۳- فصل نخست در بیان تاریخچه ترکستان بویژه بخاراست، و لذا اشاره به دو نکته ضرورت دارد: اولاً دامنه بحث در موضوعات تاریخی این فصل بدان گونه است که چگونگی آغاز حیات درخشان و طولانی بخارا و ترکستان، کیفیت رسوخ اسلام در این مناطق و تحول ارزشها تا استقرار کامل فرهنگ اسلامی به عنوان فرهنگ مسلط بر رفتار و آداب و رسوم مردم تشریح گردیده است. برای دوران پس از استقرار هنجارهای اسلامی در عرصه حکومت و حیات اجتماعی، از سال ۹۷ تا ۱۱۶۴ هجری (۷۱۵ تا ۱۷۵۰ میلادی) همین ترتیب، لیکن باختصار و تنها همراه با نام سلسله‌ها و حکومتها، رعایت شده است. بدین ترتیب این تاریخ پر عظمت بلند حکایت را به کوتاهی درنوردیدیم، چه این عصر را از جهات گوناگون می‌توان عصر بسط و شکوفایی اسلام شمرد و پرداختن بدان خود محتاج شرح مبسوطی است که با موضوع این مختصر که عمدتاً بر محور سقوط ترکستان در قرن نوزدهم میلادی دورمی‌زند تناسبی ندارد. در قسمت دوم این فصل، یعنی «ترکستان در عصر سقوط»، از عوامل سقوط و زمینه‌های فروپاشیدگی ارزشها در قرن نوزدهم به تفصیل سخن رفته است. بنابراین بسط و حصر مباحث این فصل به تناسب موضوع بوده است.

ثانیاً دلیل تأکید بر بخارا در قسمت نخست این فصل، همانطور که اشاره شد، اهمیت ویژه‌ای است که بخارا در تکوین فرهنگ اسلامی به عنوان پایگاه مهم شرق داشته است.

۴- چارچوب بحث از فصل دوم تا ششم مربوط به تاریخ نیمه دوم قرن نوزدهم (۱۲۸۰ - ۱۳۰۳ ق.ه/ ۱۸۶۳ - ۱۸۸۵ م.) خواهد بود که به تحولات و مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و علمی این دوره می‌پردازد. در این دوره امیر- مظفرالدین، بر بخارا حکومت می‌کرده است. در اینجا برای آگاهی خوانندگان از آنچه در این عصر در دنیا می‌گذشته است نام حکام و سلاطین معاصر این دوره در کشورهای بزرگ جهان را نقل می‌کنیم:

الف - انگلستان: خانواده هانور، ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷ - ۱۹۰۱ م.)

ب - روسیه: خانواده رومانوف، الکساندر دوم (۱۸۵۵ - ۱۸۸۱ م.) و الکساندر

سوم (۱۸۸۱ - ۱۸۹۴ م.)

پ - فرانسه: نظام سلطنتی ناپلئون سوم (۱۸۵۱ - ۱۸۷۰ م.) در جمهوری سوم، تسی-یر (۱۸۷۱ - ۱۸۷۳ م.)، ماک ماهون (۱۸۷۳ - ۱۸۷۹ م.) و گروی (۱۸۷۹ - ۱۸۸۷ م.)

ت - ایران: ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هـ.ق/ ۱۸۴۷ - ۱۸۹۵ م.) با اینکه دوره معینی از قرن نوزدهم مورد تأکید عمده این متن بوده، هرگاه به رویدادی و رای این دوره نیاز افتاده، استنکاف نشده است. سیری در مراکز تحقیقی و فرهنگی و یا نگاهی به تاریخ اقتصادی از آن جمله است.
ه - در قبال ترکستان به عنوان سرزمینی آزاد و خاستگاه تمدن و فرهنگ اسلامی طی دوازده قرن موضع گیری شده است و نباید آن را با دفاع از حکام و نظام حاکم بر ترکستان اشتباه کرد.

۶ - چون مطالب این متن مدتها قبل تهیه شده هنگام انتشار فرصتی دست نداد که یادداشتها مورد اصلاح و تجدیدنظر احتمالی قرار گیرند. لذا اگر نقصانی بنظر می رسد، امید است به دیده اغماض نگریسته شود.

۷ - تاریخ ترکستان در ایران تقریباً مجهول و متروک مانده و در میان خیل متون تاریخی کمتر اثری می توان یافت که به تاریخ این سرزمین عنایت کرده باشد. تاریخ سراسر حماسه و استقامت، اسطوره های مذهبی و تجارب تلخ زوال ترکستان یا تحلیل نشده و یا چیزی در حد نقل وقایع بوده است. لذا در تهیه منابع و مآخذ معتبر دچار دشواریهایی بوده ام و سعی کرده ام از کتب مختلف یادداشت برداری کنم و نهایتاً با تکیه بر مجموعه همین یافته ها به تبیین وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و کیفیت سقوط ترکستان پردازم. باشد که پرده از مقابل حقیقتی تاریخی کنار رود و علاقه مندان را مفید افتد. بیش از این انتظار نتوان داشت.

لازم به یادآوری است که در طول متن هرکجا از زمان حال سخن رفته و یا فعلی مربوط به زمان حال مورد استفاده قرار گرفته، متعلق به قرن نوزدهم است.
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بخش اول

تاریخچه ترکستان، با تکیه بر بخارا

فصل اول

۱- ترکستان؛ کانون علوم اسلامی

بخارا از جمله شهرهای کهن و پرقداست تاریخی و محل توجه مورخان و پژوهشگران بوده است. این سرزمین در طول تاریخ سلسله‌های گوناگونی را به خود دیده است و چون پیوسته بستر انقلابهای سیاسی، نظامی، اجتماعی، فکری و فرهنگی بوده امروزه از جهات مختلف مرجع مطالعات علمی و تاریخی است. ما نیز برآنیم که بخارا را در گذرگاه تاریخ و همپای حوادث برجسته‌اش دنبال کنیم. بدیهی است که در این مختصر مجال تحلیل همه جانبه نخواهد بود، ولی می‌کوشیم که از این دریا به قدر تشنگی آب بگیریم.

الف - بخارا پیش از اسلام:

جوینی مورخ ایرانی در حدود سال ۶۵۷ ه.ق در مورد بخارا می‌نویسد: «از قدیم باز در هر قرن مجمع نحاریر علمای هر دین آن روزگار بوده است؛ و اشتقاق بخارا از بخار است که به لغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ به لغت بت پرستان (ایغور و ختای) نزدیک است که به معابد ایشان که موضع بتان است بخار گویند و در وقت وضع نام شهر (بمچکث) بوده است.»^۱ نام بخارا در مآخذ متأخرین نیز آمده است. در سفرنامه زائر بودایی مذهب چینی، هسیوآن تسانگ، در سال ۶۳۰ میلادی از بخارا نام برده شده است. سکه‌هایی نیز از دوران بهرام گور، که در حدود سالهای ۴۲۱ تا ۴۳۹ میلادی حکومت می‌کرده، موجود است که به این سرزمین

اشاره دارد.^۱

نرشخی مورخ بخارایی قرون وسطی از یکی از فرمانروایان بخارا به نام «کانا» یاد می‌کند که قبل از اسلام حکومت می‌کرده است.^۲ مورخین، قرن پنجم میلادی را آغاز رونق بخارا ذکر کرده‌اند، زیرا که تقلید از سکه‌های بهرام در آسیای میانه، احداث دیوار بزرگ و بنای عظیم دور واحد بخارا را باستان‌شناسان مربوط به این دوره می‌دانند. با وجود این بخارای پیش از اسلام را باید شهری معمولی و توسعه نیافته به حساب آورد که اهمیت سیاسی و اقتصادی چندانی نداشته است. در واقع حیات بخارا و به قول وامبری تاریخ پر بار بخارا تنها از زمان تسلط مسلمانان آغاز می‌شود.^۳

ب- بخارا در زمان استقرار اسلام:

نخستین نسیم اسلام بر بخارای خموش و غبار گرفته زمانی وزید که مسلمین به فرماندهی حاکم خراسان عبیدالله بن زیاد، در سال (۳ ه. ق = ۶۷۴ م.)، به بیرون دروازه‌های بخارا رسیدند. در این زمان امیر بخارا در گذشته بود و ملکه‌ای جانشینی وی را بر عهده داشت. فرای می‌گوید: چنین بنظر می‌رسد که بخارا در زمان عبیدالله خراجگزار اعراب گردید، اما به اشغال فاتحان مسلمان در نیامد. احتمالاً ملکه مدتی طولانی فرمانفرمای بخارا باقی مانده بود. امیه بن عبدالله از (۷۲ تا ۷۷ ه. ق = ۶۹۲ تا ۶۹۷ م.) برای دعوت مردم نواحی آسیای میانه تلاشهایی بعمل آورد و حجاج بن یوسف سرزمینهای این منطقه را تا شمال رود جیحون آزاد کرد. در سال (۸۷ ه. ق = ۷۰۶ م.) قتیبة بن مسلم «بیکند»^۴ را پس از محاصره به تصرف درآورد و در سال (۹۰ ه. ق = ۷۰۹ م.) بخارا به دست وی آزاد شد. دلیل موفقیت سریع اسلام در آسیای میانه را باید در جوهره عدالت خواهی و آزادی- بخشی اسلام جست. شدت فشار اشراف و طبقات مسلط بر اکثریت توده‌های رنجبر آسیای میانه و به دنبال آن ظهور مکتب نجات بخش اسلام، موجبات پیوستن توده‌های

۱. همان، ص ۲۴.

۲. همانجا.

۳. واسبری، دویش ددوین، ص ۴۵۲.

۴. شهر کوچکی است بین بخارا و جیحون. فرهنگ فادسی، ج ۵.

فقیر و کاردار به استخوان رسیده را به صفوف انقلابیون فراهم آورد. در همین رابطه ریچارد، ن. فرای می نویسد: «دلیل عمده توفیق اسلام در آسیای مرکزی لیاقت و تدبیر حجاج و قتیبه بود که داخل کردن بسیاری از عناصر غیر عرب (محلّی) در سپاه عرب از جمله این تدابیر بود. قتیبه مسجدی در بخارا بنا کرد و سپاهیان خود را در شهر اسکان داد، و مردم روزهای جمعه به حضور در مسجد جامع تشویق می شدند. در بخارا نیز نظیر سایر نقاط، مردم طبقات پایین گروه گروه به اسلام گرویدند و تعداد مسلمین روبه افزایش نهاد.»^۱

طغشاده از طرف قتیبه به فرمانروایی بخارا مأمور گردید و به قول مؤلف تاریخ بخارا مدت سی و دو سال (۸۹ تا ۱۲۱ ه.ق = ۷۰۷ تا ۷۳۹ م.) حکومت را در دست داشت.^۲ تعداد موالی^۳ در سپاه آن وادی روبه افزایش نهاد و اینان در استقرار و دوام حکومت اسلامی خالصانه کمک می کردند. سیاست آزادی طبقات محروم از یوغ اشراف و اعیان، دخالت دادن آنها در امور مهم حکومتی و رفق و مدارا با آن دسته از آداب و رسوم مردم که مغایر با اسلام نبود؛ موجب بروز مخالفت های شدیدی از سوی بعضی از اعراب شد و قتل قتیبه در سال (۹۵ ه.ق = ۷۱۵ م.) به دست مخالفانش از جمله عواقب این مخالفتها بود.

پ - بخارا قبه اسلام:

مدتی پس از حاکمیت اسلام بر ترکستان، بخارا دستخوش تحولی عظیم گردید. انتقال فرهنگ اسلامی در اندک مدتی تأثیر خود را بر جای نهاده بود. بخارا در جهت تعالی پیش می رفت و از ارزشهای اسلامی و قوانین آزادی بخش آن که در جهت اعتلا و اقتدار ستمکشان وضع شده بود، بهره می یافت. در قرن سوم هجری بخارا نقطه تابناک علوم اسلامی محسوب می شد. این عظمت و پویای علمی همراه با چهره های برجسته علم و فلسفه و جذب دانشمندان از سرزمینهای مختلف و

۱. فرای، به نقل از تاریخ بخارا نرشی، ص ۳۵.

۲. فرای، بخارا، ص ۳۶.

۳. سپاهیان مردمی و مسلمان غیر عرب را اصطلاحاً «موالی» می نامیدند.

تجمع آنان در مراکز علمی چون مدارس و کتابخانه‌های غنی، به بخارا حرکتی تازه بخشیده بود. بخارا که میعادگاه شخصیت‌های هوشمند و متفکر بود، از چشمه جوشان خود بستر فرهنگ اسلامی را آبیاری می‌کرد. برای عالمان مأمنی سرشار از لطف و طراوت بود، گویی شب‌نم صبحگاهان اسلام از آن می‌تراوید. مولانا عبدالرحمان جامی متفکرین بخارا را سکه‌ای می‌انگارد که از مدینه بدین جا رحل تفحص‌گزیده باشند^۱:

«سکه که در یثرب و بطحا زدند»

«نوبت آخر به بخارا زدند»

این همان دوران طولانی دوازده قرن است که از قرون اولیه هجری قمری در زمان سامانیان و ترکان قراخانی آغاز می‌گردد و با عنوان زیبای بخارا «قبه اسلام»^۲ شناخته می‌شود.

دورانی که بخارا مهد اسلام نام گرفت، خود از لحاظ تعالی علمی به دو دوره تقسیم می‌شود. در شش قرن اول، بخارا و ترکستان پر تحرک‌ترین تاریخ حیات علمی خود را پشت سر گذاشت. در این دوره ششصد ساله محدثین، مفسرین، فقیهان، مورخان و اندیشمندان فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی و شعر و ادب، ترکستان را کانون تحقیقات خویش ساخته بودند. این عصر از سوی نویسندگان مسلمان، عصر عروج اسلامی تعبیر می‌شود. در شش قرن بعدی گرچه خورشید بخارا دیگر آن تابش سابق را نداشت، اما به قول فرای «هرگز اهمیت خود را حتی تا پایان امپراتوری تزاری در ۱۹۱۷ میلادی نیز از دست نداد»^۳، و آرزوی رودکی در باب دیرپایی بخارا به تحقق پیوست که:

ای بخارا شاد باش و دیر زی میرِ زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی

ت - حکومت‌های ترکستان از (۹۷ تا ۱۱۶۴ ق.ه = ۷۱۵ تا ۱۷۵۰ م):

در اینجا عناوین ادوار تاریخی و حکامی را که بر ترکستان حکم رانده‌اند فهرست‌وار از نظر می‌گذرانیم:

۱. خلیل احمد حامدی، دقادیکیهای سرخ، پاکستان، دارالعروبه، ص ۹.

۲. فرای، بخارا، ص ۱۸.

۳. پیشین، ص ۱۸.

فارسی بر ترکستان.

۲۶۱-۳۸۹ ه.ق = ۸۷۴-۹۹۹ م. : عصر حکومت سامانیان و اوج شکوفایی اسلام در بخارا و سمرقند. بخارا در این زمان پایتخت سامانیان و مبعادگاه دانشمندان بود.

۳۸۹-۴۰۷ ه.ق = ۹۹۹-۱۰۱۶ م. : عصر حکومت ایلخانیان.
۴۰۷-۴۲۸ ه.ق = ۱۰۱۶-۱۰۳۷ م. : عهد فرمانروایی غزنویان بر ترکستان.

۴۲۸-۵۳۲ ه.ق = ۱۰۳۷-۱۱۳۷ م. : زمان تسلط سلجوقیان.
۵۳۲-۵۴۵ ه.ق = ۱۱۳۷-۱۱۵۰ م. : دوران نزاع سلجوقیان و قراختاییان بر سر ترکستان.

۵۴۵-۶۱۶ ه.ق = ۱۱۵۰-۱۲۱۹ م. : پیروزی قراختاییان و حکومت مطلق آنان بر ترکستان.

۶۱۶-۶۱۷ ه.ق = ۱۲۱۹-۱۲۲۰ م. : هجوم سیل آسای قوم غارتگر مغول و سقوط ترکستان.

۶۱۷-۷۵۹ ه.ق = ۱۲۲۰-۱۳۵۸ م. : حکومت «چغتای» مغول بر ترکستان. پس از آنکه وی اسلام آورد، فرهنگ اسلامی بار دیگر رونق یافت.
۷۵۹-۷۷۱ ه.ق = ۱۳۵۸-۱۳۶۹ م. : دوران پر آشوب و تشنج و جنگهای حکام ترکستان.

۷۷۱-۹۰۰ ه.ق = ۱۳۶۹-۱۴۹۴ م. : عصر حکومت خاندان مسلمان تیمور.

۹۰۰-۹۰۶ ه.ق = ۱۴۹۴-۱۵۰۰ م. : مرگ تیمور و دوران اختلاف و جنگ خانگی.

۹۰۶-۹۲۴ ه.ق = ۱۵۰۰-۱۵۱۸ م. : حکومت شیبانیان، جنگ محمدخان شیبانی با شاه اسماعیل (۹۱۶ ه.ق = ۱۵۱۰ م.) و تداوم جنگ با قزاقها.^۱

۱. رجوع شود به کتاب مهمان نامه بخارا از فضل الله بن روزبهان خنجی، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱. بخش اعظم این کتاب به جنگ قزاقها و حکومت شیبانی اختصاص دارد.

— ۹۲۴ - ۱۰۰۸ ه.ق = ۱۵۱۸ - ۱۵۹۹ م. : دوران اقتدار خاندان ازبک شیبانی. نخستین سفارتخانه روسیه در بخارا در این دوره تأسیس شد. سفیر روسیه شخصی به نام «جنگینسون» بود (۹۶۶ ه.ق = ۱۵۵۹ م.). در آن زمان امیر بخارا عبدالله خان (متولد ۹۵۱ ه.ق = ۱۵۴۴ م.) بود که با حمله‌های پی‌درپی خویش خراسان را فتح کرد. آخرین حاکم نیکوکار شیبانی عبدالمؤمن خان بود.

— ۱۰۰۸ - ۱۱۱۲ ه.ق = ۱۵۹۹ - ۱۷۰۰ م. : حکومت خاندان جان بخارا و ظهور مدعیان حکومت به‌نامهای محمد ولی خان (از اخلاف دور شیبانیها) و باقی-محمد خان که در سال (۱۰۲۵ ه.ق = ۱۶۱۶ م.) در مقابل سمرقند از پای درآمد. اقوام قزاق و قرقیز در این دوره اسلام پذیرفتند.

— ۱۱۱۲ - ۱۱۵۳ ه.ق = ۱۷۰۰ - ۱۷۴۰ م. : تشکیل یک سلسله حکومتی توسط محمد ولی خان. در سال (۱۱۲۷ ه.ق = ۱۷۱۵ م.) یک ستون اکتشافی روس با حمایت حاکم خیوه عازم ترکستان گردید، ولی با مرگ حاکم خیوه، «کنت بکوویچ» فرمانده ستون و همراهان وی کشته شدند. ابوالفیض خان در این تاریخ حاکم بخارا بود. نادرشاه افشار در بازگشت از فتوحات پیروزمندانه هندوستان، در ترکستان اطراق کرد. ابوالفیض و نادرشاه در ۱۹ جمادی الثانی (۱۱۵۳ ه.ق = ۱۷۴۰ م.) با یکدیگر ملاقات کردند و نادرشاه حاکم مغلوب بخارا را وادار ساخت تا ۲۰,۰۰۰ نفر از ترکمانان و ازبکان را در التزام رکاب نادری درآورد. نادر برای اعلام تفوق خود، تاج بر سر ابوالفیض خان نهاد.^۱

— ۱۱۵۳ - ۱۱۶۴ ه.ق = ۱۷۴۰ - ۱۷۵۰ م. : در این زمان میان نیروهای ترکستان شکاف افتاد و جنگهای داخلی از هر نقطه سر برآورد، تا اینکه در سال ۱۷۷۳ میلادی با استقرار دو حکومت و یا خانیۀ بخارا و خیوه گردنکشیهافروکش کرد و تجاوزات حکومت امپریالیستی روس آغاز گردید.

۲- ترکستان در عصر سقوط

الف- جنگ داخلی:

— ۱۱۶۴ - ۱۱۸۷ ه.ق = ۱۷۵۰ - ۱۷۷۳ م. : در این تاریخ به دنبال تحریکات

۱. برای تفصیل رابطه نادر با حاکم بخارا رجوع شود به کتاب *تاریخچه نادرشاه*، تألیف مینورسکی، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران، ۱۳۱۳، ص ۷۵ به بعد.

سیاسی روسیه، ترکستان به چهار حکومت بخارا، خیوه، فرغانه (خقند) و قازاق تقسیم شد. روسیه حمله به ترکستان را شدت بخشید ولی ترکهای دلیر همواره این حملات را خنثی می کردند.^۱

— ۱۱۸۷ - ۱۲۰۰ ه. ق = ۱۷۷۳ - ۱۸۳۹ م. : فرمانروایان بخارا در اوایل این تاریخ امام قلی خان و نظر محمد خان بودند. کمکهای آنان به روحانیون سبب شد که در بخارا و حتی در سراسر ترکستان شور مذهبی برانگیخته شود. مورخان اتحاد مذهبی این دوره را قابل قیاس با هیچ یک از دوره های دیگر اسلامی ندانسته اند. ابوالفیض و پسرش، با دسیسه رحیم خان که وزارت هر دو را بر عهده داشت به قتل رسیدند پس از مرگ آنان، وی با قدرت و سلطه کامل به حکومت پرداخت.

دانیال بیگ از نژاد مانقیتها عنان حکومت را در دست گرفت. در سال ۱۲۲۸ ه. ق = ۱۸۱۳ میلادی امیر بخارا، به درخواست ایرانیان مخالف فتحعلیشاه، به ایران حمله کرد ولی بدون نتیجه بازگشت. بین حکومت بخارا و خیوه جنگی تبلیغاتی در گرفت که گاه به خشونت و کشتار می انجامید. رضاقلیخان هدایت در این باره چنین می گوید: «اگرچه امیر بخارا و خیوق هردواز دوده امرای اوزبکند و به حسب و نسب یک. اما فیما بین غبار نفاق مرتفع است و رشته وفاق منقطع. امیر بخارا خان خیوه را و اهل خوارزم را ترک نداند و تات خواند و خان خیوه اهالی بخارا را تازیک نامد و رعایای ولایت خود را بخارا نام کرده یعنی بخارایی رعیت من است و غالب اوقات در میانه ولات و امرای خیوق و بخارا منازعه و محاصره و مقابله و مقاتله روی داد، اهل خیوق غلبه کرده اند و بسیاری از اهل بخارا را اسیر کرده کوچانیده به خیوق آورده اند و در منزل حوالی کهنه اورگنج به رعیتی و رنج اشتغال دارند.»^۲

— ۱۲۰۰ - ۱۲۰۷ ه. ق = ۱۸۳۹ - ۱۸۴۱ م. : در این تاریخ محمد علی خان امیر خقند^۳ و امیر نصرالله حکمران بخارا بود. در سال ۱۲۰۰ ه. ق = ۱۸۳۹ م. محمد علی خان روسها را در «شهیدان» شکست داد. فرمانده روسها در

۱. حامدی، در تادیکهای سرخ.

۲. رضاقلی خان هدایت، سفارت نامه خوادزم، بولاق، ۱۲۹۲ ق، ص ۵۳.

۳. خوقند نیز ضبط شده است.

این نبرد کنت پروسکی بود. روسها پس از آنکه یک سوم نفرات و نه هزار شتر از دست دادند بازگشتند.^۱

از سوی دیگر اختلاف دو حکومت بخارا و خقند بالا گرفت. حمایت خقند از مخالفین بخارا و پذیرایی آن از کاپیتان کونولی سبب تشدید خصومت گردید. محمدعلی، حاکم خقند، ظاهراً برای بستن راه نفوذ روس، به «اوراتپه» واقع در خطوط مرزی بخارا لشکر کشید و این عمل آتش نفاق داخلی را شعله ورتر ساخت. امیر نصرالله اوراتپه را محاصره کرد و پس از سه ماه طرفین حاضر به صلح گردیدند. نیروهای محمدعلی از غیبت امیر در اوراتپه استفاده کرده به پادگان آنجا حمله ور شدند و این اقدام به منزله نقض قرارداد ترک مخاصمه بود. امیر خشمناک بخارا دوباره اوراتپه را متصرف شد و به تعقیب محمدعلی خان پرداخت. محمدعلی خان با اعطای امتیازاتی مانند تسلیم شهر خجند و چند نقطه دیگر به کشمکش خاتمه داد.

سی هزار سوار بخارا و هزار سرباز مزدبگیر ترکمن برای قتل محمدعلی به حرکت درآمدند. در نتیجه، وی و برادر و دو پسرش در پای دیوار قصر خقند به قتل رسیدند و اموالشان ضبط گردید. امیر نصرالله پس از آنکه لشکر تازه ای به فرماندهی شاهرخ خان ترتیب داد، در سمرقند بیمار شد و در بخارا درگذشت. از او به عنوان حاکم مقتدر و سلطه گر ترکستان یاد کرده اند.

ب- غلبه امپریالیزم روس

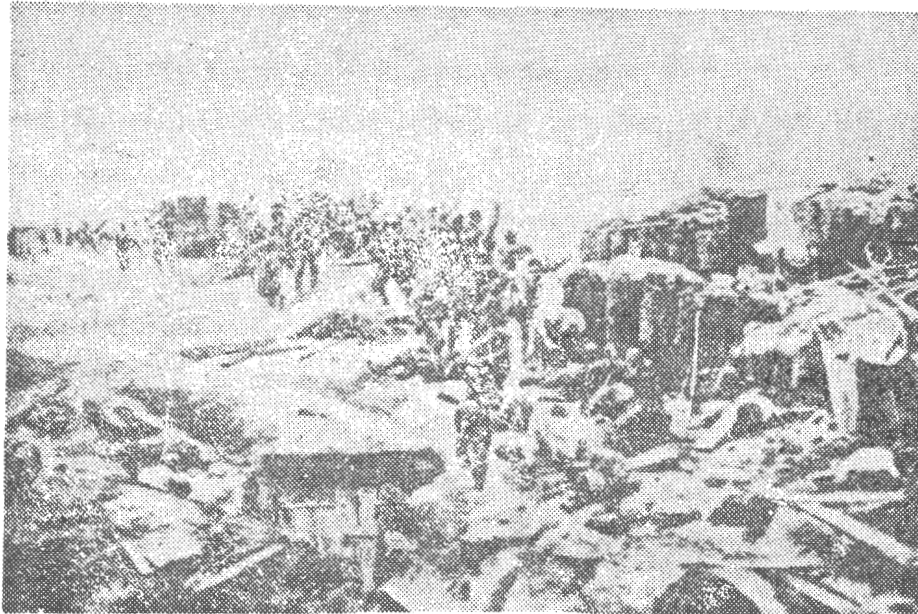
۱۲۵۷ - ۱۲۸۵ ه. ق = ۱۸۴۱ - ۱۸۶۸ م. : پس از مرگ امیر نصرالله، فرزندش امیر مظفرالدین حکومت را در دست گرفت و به شهر سبز لشکر کشید و بعداً به درخواست «خدایار»^۲ به خقند رفت. آنگاه به قصد کسب فتوحات، خقند را ترک کرد ولی در غیابش علیه او شورش روی داد، و امیر مظفرالدین به مدد وی شتافت. امیر بخارا بعداً خود به خقند حمله ور شد و شهر را به تصرف درآورد ولی علمای شهر مقاومت کردند و برای وی خطبه ورود نخواندند.

نبرد امیر بخارا با قپچاقهای زیر فرمان قول خان به نفع او تمام شد و امیر

۱. آبرماله، تادیخ قرن نوزدهم و معاصر، ترجمه نصرالله فلسفی، تهران [بی نا، بی تا] ص ۸۴.

۲. خدایار پس از مرگ «مسلمان قل» به حکومت خقند رسیده بود.

فاتحانه وارد شهر سمرقند گردید. کلیه این عملیات اخیر در سال ۱۲۸۰ ه. ق = ۱۸۶۳ م. صورت گرفت.



انفجار استحکامات روس

در سال ۱۲۸۲ ه. ق = ۱۸۶۵ م. بخارا و خقند استراتژی واحدی اتخاذ کردند و مشترکاً به مقابله با تهاجم امپریالیزم روسیه پرداختند و بدین ترتیب توانستند در ماه مه و ژوئن همان سال موقتاً قشون روس را از پیشرفت بازدارند. نخستین کسی که به فکر عقد یک اتحاد تدافعی در مقابل قدرت روزافزون روس در آسیای میانه افتاد الله‌قلی بود. ولی آیا این اتحاد نااستوار می‌توانست در برابر قدرت سیل‌آسای امپراتور روس زمانی طولانی به مقاومت ادامه دهد؟ با سقوط تاشکند در سال ۸۶۵ م. استقلال ترکستان بیش از پیش به خطر افتاد با وجود این، امیر بخارا در همان سال علیه دولت روس بنای تعرض و حمله را گذاشت، خجند را اشغال کرد و چهار مأمور سیاسی روسیه را که در آن شهر بودند زندانی ساخت. در

۱. تصرف تاشکند توسط چرنایف صورت گرفت. وی در مقابل خبرنگاران بالحنی پیروزمندانه چنین گفت: «همینکه حکم بازگشت من از طرف وزیر جنگ روسیه رسید، حکم را در جیب خود گذارده و تاشکند را به حیطة تصرف درآوردم.» نقل از هنری سورز، سفرنامه ترکستان و ایران، ص ۱۸.

سال ۱۸۶۶ م. روسها پس از یک پیروزی قطعی که در «ایرقابر» بدست آورده بودند، خجند را مجدداً تصرف کردند.

روسیه گرچه در قلب ترکستان پیش می‌تاخت، ولی پیوسته به مانع بزرگ خویش، بخارا، می‌اندیشید. نبرد خونین دو قدرت نابرابر ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۲۸۵ ه.ق = ۱۸۶۸ م. سپاهیان بخارا بار دیگر مغلوب شدند. شهر خروشان سمرقند نیز به دنبال آن سقوط کرد و بزمگاه فرماندهان پیروز گردید. مدتی بعد، میان امیر بخارا و فرمانده مهاجم روس چرنایف پیمان صلح بسته شد. وی سمرقند را به روسیه واگذار کرد و مجبور به پرداخت غرامات جنگی گردید. تسلیم سمرقند، که جزء قلمرو حکومت بخارا محسوب می‌شد، به جهاتی به منزله تسلیم بخارا بود. بدین ترتیب بخارا در سال ۱۸۶۸ میلادی استقلال خود را از دست داد و مطیع دولت فاتح تزار گردید.

— ۱۲۸۵ - ۱۳۳۶ ه.ق = ۱۸۶۸ - ۱۹۱۷ م. : دولت بخارا پس از تسلط امپراتوری روس، در مقام خود باقی ماند ولی از لحاظ سیاسی حکومتی وابسته و زیرنفوذ روسیه بود. دولت روسیه «پرنس ویت جن استاین» را به عنوان سفیر مخصوص خود مأمور مذاکره و تنظیم روابط بین دو دولت کرد. گرچه دولت محتاط روس در امور مذهبی بخارا و دیگر مناطق ترکستان سیاست تساهل و سکوت را پیشه کرده بود، ولی از لحاظ سیاسی، از بخارای آزاد و مستقل که تاریخ قرن‌ها بدان می‌بالید، دیگر اثری بر جای نمانده بود. در سال ۱۸۸۴ م. به خواست روسیه و تصویب امیر بخارا (مظفرالدین) یک خط تلگراف از روسیه تا بخارا ایجاد شد.

در سال ۱۸۷۳ م. حکومت خیوه از هم فروپاشید و شش سال بعد یعنی در ۱۸۷۹ م. حکومت فرغانه نیز زیر سلطه روس قرار گرفت. در سال ۱۸۷۹ م. ژنرال لوماکین به گوک‌تپه، که اردوگاهی معروف و دارای خندق بود حمله برد. این آخرین نقطه‌ای بود که روسیه تا آن زمان نتوانسته بود طوق انقیاد را بر گردن اهالی آن (یعنی ترکمنها) بیاویزد. ژنرال مزبور با اینکه از کشته ترکمانان پشته ساخته بود ولی حمله‌اش موفقیت‌آمیز نبود و ناگزیر گردید با تحمل تلفات سنگین عقب‌نشینی کند. به قول سایکس این شکست برای حیثیت روسیه بسیار گران تمام می‌شد و به همین دلیل ژنرال سکوف مأمور شد حیثیت از دست رفته را دوباره کسب کند. وی توانست پس از ایجاد راه‌آهن، هشت هزار سپاهی و پنجاه و دو عراده توپ و یازده مسلسل

به گوک‌تپه برساند. ترکمنها مصمم شده بودند که تا آخرین نفس ایستادگی کنند. در صفر ۱۲۹۸ ه. ق (ژانویه ۱۸۸۱ م.) با انفجار دیوار قلعه بوسیله مین، نبردی عظیم آغاز گشت. روسها در چهارستون به پیش می‌رفتند تا توانستند قلعه را تصاحب کنند و بدین ترتیب آخرین موضع مستحکم آسیای مرکزی سقوط کرد. ژنرال انگلیسی سرپرسی سایکس چنین می‌نویسد: «چند سال پس از پیروزی وقتی که بر این خرابه‌ها (گوک‌تپه و اطراف آن) گذر می‌کردم از شجاعت نومیدانه‌ای که



شیخ شامل (۱۸۷۱-۱۲۹۷)

ترکمانان نشان دادند و مدت بیست روز این قلعه را که دارای دیوارهای ساده‌ای بود در مقابل ارتش روس حفظ نمودند؛ حیرت کردم.^۱

در طول سی‌وهفت سال حکومت مسیحی روس بر ترکستان، انقلابهای گوناگونی در چندین نقطه ترکستان بوقوع پیوست. مساجد و مدارس در برانگیختن شور و حرارت انقلابیون مسلمان نقش اصیل خویش را بازیافتند، و استبداد روس و فشارهای متعدد سیاسی، علما و متفکران را بر آن داشت که مردم را به قیام علیه ظلم فراخوانند. فریاد مخالفت مردم با قیصر از هر سو برخاست و نهضت‌های آزادی‌بخش از هر گوشه سر برآورد. دوران سی‌وهفت ساله حکومت قیصر با شورشها و انقلابهای فراوان همراه بود. تا ظهور کمونیزم (سال ۱۹۱۷ م.) پانزده طرح انقلابی از سوی مسلمانان به اجرا درآمد.^۲ پس از تسلط روس بر قفقاز، شورش عمومی قبایل کوهستانی قفقاز آغاز گشت. رهبری این شورش را چهره سرشناس مذهبی، شیخ منصور، برعهده داشت. وی تشکیلات حزبی، سیاسی و دینی منظمی به نام تحریک مریدین تأسیس نمود.^۳ هدف این نهضت پایان بخشیدن به تسلط روس و فایق آمدن اسلام بود. شیخ منصور هفده سال با روس جنگید و راه او را آزادیخواهان دیگری نظیر قاضی ملاحمزه‌بک، محمدالدین و شیخ شامل ادامه دادند و در نبردهای متعددی بر روسها چیره گشتند. شیخ شامل بیش از سی‌وپنج سال پرچم آزادی را برافراشته نگه داشت.

ضربات پی‌درپی شیخ شامل قشون روس را که تحت فرماندهی بارون بود به‌ستوه آورد. تاریخ مبارزات ملت‌های محروم، هرگز دلاوریهای این پیکارگر قفقاز را فراموش نخواهد کرد. حکایت دلیریهای این مجاهد اسلام چنان عالمگیر شد که مارکس و انگلس زبان به ستایش این شیخ آزاده گشودند. استاد سعید شامل، فرزند شیخ شامل، می‌گوید: «در واقع تاریخ خلق‌های مسلمان آسیای میانه سرشار از قهرمانیهای جاودانه است به‌گونه‌ای که کارل مارکس یهودی‌واضع ماتریالیزم دیالکتیک و همکارش انگلس از قهرمانیها و پایداریهای خارق‌العاده خلق‌های

۱. سرپرسی سایکس، قادیخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۳، ص ۵۶۱.

۲. حامدی، دد قادیکیهای مرغ، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۳۰.

مسلمان آسیای میانه در شگفت شدند. «مارکس در مجله کمونیست زیتشریفت هنگامی که از شیخ شامل یاد می کند می گوید: «او مردی بزرگ بود و توانست روسها را در داغستان شکست دهد.» آنگاه کمونیستها را مخاطب قرار داده می گوید: «بنگرید انسان به هنگامی که خواستار آزادی است چها که نمی کند.» وی از کمونیستها می خواهد تا پایمردی را از این گونه افراد بیاموزند.^۱



«بارون» فرمانده سپاه روس

شیخ شامل پس از کسب موفقیت های فراوان در سال ۱۸۵۹ میلادی دستگیر گردید، ولی اسارت وی سبب شد که دولت تزاری از شدت کشتار و فشار داخلی بکاهد، و در سال ۱۸۶۰ میلادی وادار به صدور اعلامیه ای گردید که در آن از

۱. محمدشهاب، مسلمانان ترکستان، تهران، میعاد، ص ۲۷.

آزادی مذهبی مسلمین سخن رفته بود.

ب- روسیه آبستن انقلاب:

نغمه‌های مبارزه و ستیز در روسیه از ابتدای قرن نوزدهم آغاز شده بود و پیکر فرتوت رژیم تزاری در زیر فشار بازوان قدرتمند مردان روس بر خود می‌پیچید. در سال ۱۹۰۵ م. هنگامی که روسیه شاهد تظاهرات قهرآمیز و اعتصابات گسترده علیه تزار بود؛ حکومت مستبد روس وحشتزده اعطای آزادیهای مدنی به مردم را اعلام کرد. این آزادی مشعل کم‌نور مبارزه را شعله‌ورتر ساخت رهبران مسلمین در جادهٔ نیریزی نووک و سنت پترزبورگ (لنین‌گراد) دو بار گردهم آمدند. مسلمانان ترکستان خواستار وحدت سیاسی گشتند و نمایندگان به پارلمان تزاری روس (دوما) راهی کردند تا دفاع از خلق مسلمان و تحت استعمار را بر عهده گیرند. در این زمان دوقدرت عمده با پیشنهادی کاملاً مختلف در صحنهٔ پیکار روسیه حضور داشتند: بلشویکها و منشویکها. منشویکها گروه اقلیت کمیتۀ مرکزی بودند که رویۀ مسالمت‌آمیز را ترجیح می‌دادند و خواستار نوعی رفم بودند. بلشویکها (اکثریت)، که لنین رهبری آنها را بر عهده داشت، برعکس، طرفدار برخورد تند و قاطع و خواستار سرنگونی نظام بودند. در سال ۱۹۱۲ در ششمین کنگرۀ حزب، اخراج منشویکها به تصویب رسید.

در سال ۱۹۱۷ کارگران روس در برابر فقر و ستم و انواع ناکامیها به پا خاسته بودند و همپای سایر مردم به صحنه آمده و مستقیماً وارد عمل و سازماندهی شده بودند. حتی منتظر دستورالعملهای حزبی نیز نبودند و به قول نهر و از رهبران احزاب انقلابی تر بودند.

در ۸ مارس (فوریه به تقویم قدیم روسی) زنان کارگر کارخانه‌های بافندگی، و در ۹ مارس مردان کارگر دست از کار کشیدند و به تظاهرات خیابانی پرداختند و شعارهای «نان» و «مرگ بر استبداد» سر دادند. از سوی دیگر قزاقهای حکومت تزاری نیز بتدریج به صفوف مخالفین پیوستند.

۱. مارس، نقطهٔ اوج اتحاد میان سربازان و کارگران بود.

۱. مراجعه شود به کتاب نگاهی به قادیخ جهان، اثر جواهر لعل نهرو، قسمت ۱۴۴، ص ۱۱۵۸ تحت عنوان «انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که درهم شکست».

۱۱ مارس، مصادف با روز یکشنبه و تعطیل عمومی بود. لذا کارگران در مرکز شهر پتروگراد (سن پترزبورگ) به اجتماع و تظاهرات پرداختند، و نظامیان به سرکوب تظاهرکنندگان مبادرت ورزیدند. در این میان نظامیان مخالف تزار قد علم کردند و پایگاههای نظامی تزار را مورد حمله قرار دادند.

۱۲ مارس، نبرد به خیابانهای پایتخت کشید. تروتسکی در این شورشها نقشی فعال داشت. سربازان مسلح و کارگران خشمگین به کاخ ستم تزار حمله بردند و چند نفر از وزیران را بازداشت کردند. تا این زمان مبارزات مردم از سازماندهی و رهبری نیرومند برخوردار نبود. در همین احوال «سوویت» یا شورای متحد شهر پتروگراد، متشکل از نمایندگان کارگران و سربازان شکل گرفت. ولی کارگران واقعاً نمی دانستند با آن قدرت و پیروزی بدست آمده چه کنند. سوویتها مصر بودند که حکومت تحت کنترل مجلس دوما قرار گیرد، و دوما هم این پیشنهاد را نمی پذیرفت. سرانجام کمیته ای از سوی دوما با کمال بی میلی و ترس از عواقب کار، اداره امور را بر عهده گرفت.^۱

حکومت دوما بسیار محافظه کار و ضعیف النفس و نخست وزیر آن شاهزاده «لو» بود. جنگ آلمان و روسیه برگرده مردم سنگینی می کرد و حکومت جدید به توده های گرسنه فقط وعده ادامه جنگ را می داد.

لنین در این مدت در سوئیس اقامت داشت و پس از اطلاع از اخبار انقلاب به دنبال راهی جهت ورود به روسیه می گشت. حکومت آلمان که اغتشاش داخلی روسیه و در نتیجه تضعیف دولت مرکزی را به نفع خود می دید لنین را در تاریخ هفده آوریل توسط قطاری مخصوص و تحت مراقبت شدید از سوئیس به مرز روسیه منتقل کرد.

ورود لنین جنب و جوش تازه ای به نیروهای بلشویکی داد و موجب رادیکالتر شدن آنان گردید. در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ بنیان نظام جدید روسیه برپا گردید و در این میان تنها ناسازگاری تئوریهای مارکس و انقلاب روسیه بود که انقلابیون به قدرت رسیده را می آزد. نظریه مارکس درباره دگرگونیها و تکامل جوامع بشری متضمن طی مراحل بود که جبراً پیش می آمد. برای تحقق انقلاب کمونیستی ایجاد

۱. جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، جلد ۲، قسمت ۱۵، ص ۱۲۳۶.

طبقه بورژوازی سرمایه‌دار و تعارض و تزاخم آن با طبقه پرولتاریا (کارگر صنعتی) لازم بود، در صورتی که وقتی در روسیه انقلاب شد اولاً هنوز طبقه فئودال حکومت و قدرت را در دست داشت و بنابر تحلیل مارکس، از انقلاب مارکسیستی به دور و جزو آخرین کشورهایی بود که می‌بایست جامعه انقلاب کمونیستی بر تن می‌کرد.

ثانیاً در روسیه ۱۹۱۷ تنها سه درصد جمعیت به طبقه پرولتاریا تعلق می‌یافت. پیش از انقلاب، متفکران مارکسیست، از جمله لنین، ضرورت یک انقلاب بورژوازی را که بتواند جایگزین حکومت تزار و تسلط مالکان بزرگ شود عنوان کرده بودند؛ اما انقلاب اکتبر از روی این مرحله میانی جهیده بود. بنابراین برای توجیه و تبیین مسأله، لنین تز «امپریالیزم» را که در چارچوب مراحل چندگانه مارکس منظور نشده بود عنوان کرد. بدین ترتیب در اصل تئوری مارکس نیز تحولی پدید آمد. امروزه اکثر کمونیستهای جهان «لنینیست» هستند تا «مارکسیست»؛ البته این تز در جهت تکامل اندیشه مارکسیستی بود نه مخالف آن.

به هر حال، مجموعه این حوادث بر مردم سرزمینهای مسلمان نشین بخارا، خیوه و کلا سراسر ترکستان تأثیر گذاشت بطوری که آنها نیز در جهت رهایی و کسب آزادی به تلاش افتادند.

بعد از انقلاب اکتبر نیز که فراغتی برای مسلمین فراهم آمد ترکستان دوباره دستخوش تحول گردید.

ت- بلشویکها و اشغال ترکستان:

— ۱۹۱۷ - ۱۹۲۹ م.: هنوز یک ماه از انقلاب بلشویکها نگذشته بود که (در هفتم دسامبر ۱۹۱۷) شورای ملت بلشویک بیانیه‌ای خطاب به ملل مسلمان ماوراءالنهر جهت جلب حمایت آنان انتشار داد. از جمله کسانی که این بیانیه را امضا کردند لنین و استالین بودند. در بیانیه مزبور آمده بود: «امپراتوری چپاول و خشونت سرمایه‌داری در آستانه فرو ریختن است. زمینی هم که گامهای دزدان استعمارگر بر آن کوبیده می‌شود ملتهب است. در برابر این حوادث عظیم ما چشم به شما مسلمانان روسیه و خاور دوخته‌ایم. شمایی که رنج می‌کشید و با این وصف از همه چیز محروم هستید. ای مسلمانان روسیه! ای تاتارهای ساکن سواحل ولگا و کریمه! ای قرقیزستانها و سارتنهای سیری و ترکستان! ای تاتارها و

ترکهای قفقاز! ای ساکنان کوهستانهای مناطق مختلف قفقاز! ای کسانی که حرمت مساجد و گورستانهای شما زیر پا گذاشته شد و به ایدئولوژی و سنتهای شما تعدی گردید و تزارها و ستمگران روسیه به مقدسات شما بی حرمتی کردند! آزادی عقیده و آزادی سنتها و سازمانهای فرهنگی شما از همین امروز تضمین می شود و دیگر هیچ ظالمی بر آنها تجاوز و تعدی نخواهد کرد. پرچم ما، حامل آزادی برای همه ملل مظلوم در سراسر جهان است ای مسلمانان مشرق زمین! ماکه جهان را به رستاخیز تازه ای فرا می خوانیم چشم به شما دوخته ایم و از شما محبت و یاری می طلبیم.»^۱

اما چندی نگذشت که حکام روسیه ضرورت عملیات نظامی را دریافتند و در آوریل ۱۹۱۸ م. لنین بدون اعلام قبلی دستور حرکت نیروهای بلشویکی را به سوی کشورهای اسلامی صادر کرد. این نیروها در مسیر خود شهرها را غارت کردند، دژها را در هم کوبیدند و هواپیماها بمبهای خود را بر سر نظامیان و مردم عادی فرو ریختند. نورمحمدخان نویسنده مسلمان می گوید: «ارتش روسیه آموزش کاملی داشت و مجهز به مدرنترین سلاحها از هواپیما گرفته تا تانک و زره پوش و توپهای دوربرد بود در حالی که دولتهای اسلامی که قلمرو آنها از سبیری در شرق تا کوههای اورال در غرب گسترش داشت جز سپاهیان آموزش نیافته و سلاحهای قدیمی، چیزی در اختیار نداشتند.»

در پایان سال ۱۹۱۸ م. روسیه توانسته بود بر جمهوریهای ایدل اورال و شمال قفقاز و دولت «خقند» در ترکستان دست یابد ولی تسلط بر شبه جزیره کریمه به علت مقاومت شدید آن به تأخیر افتاد. در سال ۱۹۱۹ روسیه بر جمهوری «الاشی اودر» دست یافت و در اواخر همین سال اشغال «کریمه» به انجام رسید و سپس تهاجم علیه آذربایجان، این خطه را به زانو درآورد. آنگاه حکومت «خیوه» از سه جهت در محاصره قرار گرفت. حاکم خیوه «خان جنید» و از ملت ترکمن بود. وی حکومت درازمدت اوزبکان بر خیوه را خاتمه داده و همراه سایر مردم دفاعی پیگیر را در برابر تجاوزات روس ترتیب داده بود، اما بر اثر تهدیدهای مکرر روسها

و مخالفت‌های داخلی، در ژانویه ۱۹۱۹ به ایران مهاجرت کرد.^۱ در ایران مدت دو سال در گلی داغ خراسان با استفاده از مناطق پوشیده و جنگلی شمال شرقی ایران با همیاری ترکمنها علیه رضاخان مبارزه کرد و سپس با توافق حکومت مرکزی ایران به افغانستان رفت. در ژوئن همان سال جمهوری شوروی خوارزم تشکیل یافت. در ۱۴ مارس ۱۹۲۱ م. خیوه و بخارا پیمانهای مشترکی با حکومت مسکو منعقد کردند و بدین ترتیب حاکمیت و سلطه مسکو بر این مناطق تحقق یافت.^۲

تصرف بخارا توسط بلشویکها:

قشون سرخ بلشویکها تحت فرماندهی کولی سیف عازم بخارا گردید. امیر عالم خان، امیربخارا، با روسیه به جنگ پرداخت. مردم خقند نیز فرصت را مغتنم شمرده سر به شورش برداشتند و حکومت آزاد محلی اعلام کردند. علما نیز با توجه به این موقعیت، اعلام جهاد کردند. در کتاب هیچ سمرقند^۳ آمده است که آنان با شور بسیار در کوچه و بازار و مسجد علیه بلشویکها تبلیغ می کردند و «اسلام ستیزی» آنها را بر ملا می ساختند. بلشویکها که به هراس افتاده بودند برای اشغال مجدد خقند از کولی سیف استمداد کردند و او نیز همان روز برای درهم کوبیدن حکومت آزاد خقند حرکت کرد و پس از نبردی خونین و شدید حکومت خقند را به تسلیم واداشت.

کولی سیف سپس متوجه بخارا گردید. امیر عالم خان تا آخرین نفس با قشون سرخ بلشویکها پیکار کرد، ولی بخارا به محاصره کامل مهاجمین درآمده بود. اولتیماتوم فرمانده ارتش سرخ در روحیه مجاهدین مسلمان و مدافعین شهر خللی وارد نیاورده بود بلکه آنها مصمم و استوار هرکوی و برزن را تبدیل به سنگر کردند و به دفاعی جانانه برخاستند. فیض الله خدیو (همپالکی کولی سیف) چنین می گوید: «ملاهای فدایی مجنون قدامت با سروسامان آشفته با نهایت دلیری برزمیدند. آنها تنها چاقو، تبر و شمشیرهای زنگ آلود در دست داشتند. من با چشم مسلمانانی را مشاهده کردم که چوبی در دست داشت، شمشیر را به دندان گرفت و بدون خوف

۱ و ۲. حاتم قادری در پژوهشی در روابط ایران و روسیه یا قرارداد ۱۹۲۱، ۱۳۵۹، ص ۱۰۲ می نویسد که حاکم خیوه به افغانستان گریخت که تحقیقاً صحت ندارد.

۳. هیچ سمرقند، ص ۱۳؛ نقل از کتاب در تادیکیهای سرخ.

به‌سوی مسلسل پیش رفت و مسلسل‌چی را به‌قتل رسانید.^۱

ابتکاری که نیروهای بلشویک بکار بردند این بود که بخارا را زیر باران تبلیغات گرفتند. مارکس در میان جوانان به‌عنوان معلم و پیامبری که تعالیمش لایتغیر است؛ تبلیغ می‌شد. در اندک مدتی حزب کمونیست «بخارای جوان» تأسیس شد و از این طریق بخشی از نیروهای بخارا را جدا ساخته متوجه مسیری دیگر کردند. نوجوانان کانون اصلی تبلیغات محسوب می‌شدند بطوری که توانستند عده‌ای از آنان را برای مقابله با خویشاوندانشان آماده سازند. در روز هجدهم اوت مجلس مشاورت کارکنان کمونیست تشکیل گردید و طی آن یکسره کردن کار حتی از طریق بکار گرفتن جدیدترین امکانات جنگی به‌تصویب رسید. پس از مدتی محاصره و جنگ روانی، سرانجام هجومی همه‌جانبه آغاز شد. گرچه این حمله پیکر زخم خورده شهر را در فشاری شدید قرار می‌داد، ولی ایمان مدافعین و آمادگی آنان برای شهادت، برای دولت روسیه مانعی سخت بشمار می‌رفت. اینان بخارا را قبه اسلام و دین خود را میراثی می‌دانستند که مسؤولیت حفظ آن را پیشینیان به آنها واگذار کرده بودند. شهر بخارا تنها شهر آنان نبود، بلکه شهر اسلام و مآمن همه انسانهای متعالی بود، پس باید با خون خود از آن حفاظت می‌کردند. مردم مؤمن بخارا عاشقانه نبرد می‌کردند؛ پاره‌های بدنشان و قطعه‌های استخوانشان تاریخ را به‌گواهی می‌خواند که: «بنویس! بر دفترت بنویس ای تاریخ! که ما هرگز متجاوزان را با دعای ورود به‌پیش‌باز نرفتیم. شاهد باش که نخواستیم سازش را نمونه باشیم! پس تبلور ایمان را در تلاطم امواج خونمان ببین!». ملاهای ژنده‌پوش قرآن در دست فریاد برمی‌داشتند: «خدایا این مهاجمان را نابود کن!». سرانجام ارتش شوروی با همه امکاناتش از روی تل‌کشته‌ها گذشت و شهر امام بخاری و وارث هزار سال تمدن و فرهنگ اسلامی در روز ۲ سپتامبر ۱۹۲۰ در زیر چکمه‌های مهاجمان به‌زانو درآمد^۲ و حکومت بخارا به‌جمهوریت شوروی بخارا تبدیل گشت.

۱. همان، ص ۱۴.

۲. جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، قسمت ۱۸۱، جلد ۳، ص ۱۶۴۶؛ وحاتم قادری، پژوهشی در روابط ایران و روسیه شوروی یا قرارداد ۱۹۲۱، ص ۱۰۲. در بعضی منابع تاریخ سقوط را ۲۴ مارس ۱۹۲۱ ذکر کرده‌اند.

ث- ترکستان ملعبه استعمار سرخ:

سیاست دولت سوسیالیستی پس از اشغال ترکستان بر جلب نظر و حمایت اهالی ترکستان قرار گرفت. این سیاست مقطعی و مصلحتی شوروی تا هنگام استحکام کامل دولت در سال ۱۹۲۹ ادامه داشت. به اشاره استالین نسخه مصحف عثمانی موجود در کتابخانه دولتی پتروگراد به تاشکند منتقل شد. هدف از این کار کسب حمایت مسلمانان ترکستان از حکومت بلشویکها بود. در اوت ۱۹۱۹ حکومت شوروی دادگاههای شرعی را ملغی کرده بود ولی شورشهای پی‌درپی، سوسیالیستهای حاکم را به این نتیجه رساند که در مناطقی که هنوز فرهنگ مذهبی غالب است این کار مصلحت نیست و دادگاههای شرعی باید فعال باشند (۲۳ دسامبر ۱۹۲۱). نمونه این اقدام در داغستان بعمل آمد و این درحالی بود که طرح جایگزینی فرهنگی بشدت در ترکستان دنبال می‌شد. در سال ۱۹۱۹ میلادی استالین در توجیه توسعه طلبی شوروی در ترکستان گفته بود که ترکستان پل ارتباطی با دیگر ممالک است و با سوسیالیستی شدن آن جاده‌های آزادی به روی ملل عقب مانده شرق گشوده خواهد شد.

القای فرهنگ پیروز:

دولت سوسیالیست شوروی اقدام به تصویب استعماری‌ترین طرح برای ترکستان کرد. طبق این طرح ترکستان می‌بایست بر اساس قومیت و زبان تقسیم می‌شد و هر قومی یک جمهوری سوسیالیستی وابسته به مرکز تشکیل می‌داد. به همین دلیل دولت جدید شوروی نام کشور روسیه را به کشور «سوویتها» (شوراها) تغییر داد. تجزیه ترکستان را دستگاههای تبلیغاتی رژیم با آب و تاب «اعطای حقوق خلقهای مختلف» نامیدند و لنین در این باره چنین می‌نویسد: «منظور از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، حق آنها در جدا شدن از مجموعه ملت‌های غیر خودی و تشکیل دولت ملی مستقل است»^۱. اما پشت این تصویر فریبنده، زدودن فرهنگ ملی ترکستان و محو اعتقاد و اتحاد اسلامی ترکستان نهفته بود و تقسیم بر اساس نژاد و قومیت چیزی جز محو وحدت ملی و مذهبی سرزمین ترکستان نبود.

۱. لنین، مجموعه آثار، ص ۳۵.

تجزیه یک واحد به پاره‌های جدا بسهولت می‌توانست در القا و تزریق فرهنگ قدرت حاکم مؤثر افتد و در ضمن کوتاهترین راه برای حذف فرهنگ مذهبی ترکستانیان بود. دولت سوسیالیستی سعی می‌کرد بین علما، دوگانگی پدید آورد و شبکه‌های تبلیغاتی نیز به تخفیف و تمسخر آنان می‌پرداختند. در اشعار و سرودها تحقیرشان می‌کردند و در نمایشها از آنها چهره‌ای طفیلی و ضد انسانی می‌ساختند. نمایشنامه‌هایی که در اولین دهه انقلاب سوسیالیستی نوشته و اجرا می‌شد نشان می‌دهد که بخش اعظم این فعالیتها در جهت مخدوش کردن چهره علما بوده‌است. روزنامه رسمی باکو (باکسکی راپوچی) می‌نویسد: «عملیات ضد دین پیش از سال ۱۹۲۹ نظام یافته نبود، ولی پس از این تاریخ این عملیات سازمان یافت و بر بنیادهای علمی استوار گردید.» از سال ۱۹۲۱ بستن مساجد آغاز شد بطوری که در سال ۱۹۲۷، یک هزار و نهصد و بیست و سه مسجد مسدود یا منهدم شده بود. مصطفی کولیف مدیر معارف آذربایجان در سال ۱۹۲۸ به دولت هشدار می‌دهد و در روزنامه می‌نویسد که «در حال حاضر یک هزار و سیصد و شصت و نه مسجد در آذربایجان وجود دارد که با نظام شوروی و حزب کمونیست بشدت مخالفت می‌ورزند.» بنابر این اشاعه فرهنگ مارکسیستی در اقصی نقاط ترکستان با استفاده از کلیه امکانات صورت می‌گرفت. در سال ۱۹۲۴ انجمنی الحادی تشکیل یافت که به زبان آذری «جنگ اوارالله‌سز اتفاق» خوانده می‌شد و معنی تحت‌اللفظی آن «مجمع نوجوانان دشمن خدا» بود. سه کمیته از سوی این انجمن برای تبلیغات ضد مذهبی ایجاد شد: یکی برای غیر علمی و غیر انسانی جلوه دادن اسلام، دیگری برای رد مسیحیت و سومی برای منکوب کردن کلیه مذاهب. برای تدریس مارکسیسم و پرورش اندیشه مارکسیستی کلاسهای توسط این انجمن ترتیب یافت. طبق گزارش اخباد کمونیست باکو (۱۹۲۶ م.) در این کلاسها دین را از دیدگاه مارکسیسم تحلیل می‌کردند.

یکی از مهمترین تدابیر در جهت تصفیه فرهنگی و یا انقلاب فرهنگی در ترکستان، تغییر خط عربی به لاتینی در سال ۱۹۲۶ بود.^۱ این اقدام به منظور ییگانه ساختن مسلمانان نسبت به فرهنگ و ارزشهای اسلامی‌شان صورت گرفت.

۱. در کتاب نگاهی به تاریخ جهان، ص ۱۶۴۴، اثر نهر، تاریخ تغییر خط، ۱۹۲۴ آمده است.

شبیه این اقدامات دولت سوسیالیستی بعداً در ترکیه نیز توسط مصطفی کمال پاشا (۱۸۸۱ - ۱۹۳۸ م.) بعمل آمده که او را بناحق پدر ترک (آتاتورک) لقب داده‌اند. او خط عربی را در ترکیه یعنی مرکز انتشارات عربی زبان و سرزمینی که در اشاعه فرهنگ اسلامی نقش عمده‌ای بر عهده داشت مبدل به خط لاتینی کرد که سرانجامی جز بیگانه کردن نسلهای بعدی نسبت به تاریخ غنی آن ملت و فرهنگ پربار اسلامی نداشت. طرح استعماری تغییر خط عربی در ترکستان نیز در واقع جلوه‌ای از تغییر فرهنگ اسلامی به فرهنگ مارکسیستی بود. اساسی‌ترین گام در جهت از خود بیگانگی مردم ترکستان غافل کردن آنان از تاریخ و عظمت پیشین آنها بود تا از آن پس دیگر هویتی مستقل برای آنها باقی نماند.

تغییر ماهیت ملل افریقا، آسیا و سایر کشورهای جهان اسلامی شگرد دولتهای امپریالیستی برای سلطه همه جانبه و استعمار فرهنگی بوده و هست. پس از کنفرانس ترک در سال ۱۹۲۶ که در آن جایگزینی خط لاتین به جای خط عربی به تصویب رسید، لنین با شادی تمام گفت: «این بزرگترین انقلاب شرق است، این انقلاب سلاح مؤثری را که ملاها با آن مردم را تحت تأثیر مذهب درمی‌آوردند از دست آنان گرفت.»^۱

— ۱۳۴۸ - ۱۳۶۰ ه.ق = ۱۹۲۹ - ۱۹۴۱ م. : در سال ۱۹۲۹ بذرنیرنگ بارور شده و ریشه‌های بلشویسم مستحکم گردیده بود. بنابراین روش مصلحت‌آمیز ضرورتی نداشت. تشدید عداوت با مظاهر فرهنگ اسلامی در ترکستان را می‌توان شاهی بر این مدعا دانست. آثار مذهبی و مساجد با شدت هرچه تهاتر یا تخریب می‌گردید و یا تبدیل به باشگاهها و میجامع دیگر می‌شد. «اداره اسلامی» ترکستان تعطیل گردید و جسارت دولت تا مرحله الغای کلیه قوانین و مراکز اسلامی پیش رفت. نشریه امور دسی (شماره ۴۰، ۱۹۶۰ م.) نقل می‌کند که دولت کسانی را که علناً نماز می‌گزاردند به پرداخت جرایمی آن چنان سنگین محکوم می‌کرد که امکان پرداخت آن نبود و در صورت عدم پرداخت زندانی می‌شدند. در بخارا، یا طبق تقسیمات جدید جغرافیایی ازبکستان، دادگاههای شرعی تعطیل گردید. باید

۱. روزنامه پراودا، شماره ۲۴، نوامبر ۱۹۲۸ تحت عنوان «انقلاب عظیم شرق». دولت شوروی در سال ۱۹۴۰ براساس یک اعلامیه آن را نیز منسوخ کرد و در عوض الفبای روسی را رایج ساخت. رجوع شود به قانون مدنی جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان، مطبوعه ۱۹۵۵ م.

توجه داشت که همزمان با جایگزینی نظام سیاسی و فکری ماتریالیستی تعداد دادگاههای شرعی ازبکستان در سال ۱۹۲۲ م. به سیصد و چهل و دو بالغ می‌گردید. در سال ۱۹۲۳ م. این تعداد به صد و سی و هفت تقلیل یافت، در سال ۱۹۲۴ به صد و بیست و پنج و در سال ۱۹۲۵ به چهل و سه رسید و سرانجام در سال ۱۹۲۹ که زمان اوج مخالفت با آثار مذهبی بود، این تعداد قلیل نیز از بین رفت. حال دیگر نلین جرأت یافته بود که از طریق دستگاههای تبلیغاتی گستاخانه فریاد برآورد که ما در مقابل مذهب خواهیم ایستاد. این جزو نخستین گامهای ما و الفبای تعالیم مارکسیسم است. همزمان با جنگ طبقاتی، نبرد بی‌امان با مذهب یک ضرورت است و در راه ریشه کن کردن مذهب از جامعه تلاشی پیگیر خواهیم کرد.^۱ این دوره از نادرترین ادوار تاریخی ترکستان است که مذهب در پهنه حکومت و اجتماع حضوری چشمگیر نداشته است. در این میان مردم مسلمان ترکستان که نمی‌توانستند چنین ننگی را بپذیرند گروه‌گروه راهی افغانستان، ایران و چین شدند، و مردم روستاها آغاز به کوچ کردند. در این هجرت هزاران مسلمان یا دریابانها طمعه طبیعت وحشی گردیدند و یا در تنگنای دره‌ها با رگبار گلوله‌های مأموران بیرحم شوروی از پای درآمدند.

ترکمنهای اطراف خیوه و مرو در گروههای صدهزار نفری به سوی ایران کوچیدند ولی عده کمی از آنان توانستند از مرز ایران، که در سال ۱۸۸۱ تعیین شده بود، عبور کنند. دره «چات» و «بایرام‌الوم» در مرز شمالی ایران به «قتلگاه مهاجران» معروف است.^۲

کسانی که توانستند از دست مأموران قهار شوروی جان بدر برند هنوز هم در ترکمن صحرای ایران از فغان مظلومیت یاران همسفرشان و حکایت شهادت دسته جمعی آنان به دست مأموران قسی القلب بلشویک با تألم یاد می‌کنند.^۳

۱. کلیات لنین، ج ۱۵.

۲. به نقل از حاجی اوسا پیرمرد ۷ ساله ترکمن که در صحنه کشتار بایرام‌الوم حضور داشته است. او در قتل عام «دهل» در اطراف خیوه که طی آن قریب بیست هزار ترکمن یموت کشته شدند نوجوانی دوازده ساله بوده و جوی خون را به چشم دیده است.

۳. قابل توجه است که مهاجرین ترکستانی ساکن ایران هرگز نخواستند رسماً به کسی اطلاعات بدهند. آنان که حدود ۶ سال از جنگ و جهادشان می‌گذرد هنوز هم از نیروهای

در ترکستان شرقی از میان پنج هزار نفری که مهاجرت کردند تنها هشتصد و پنجاه و یک نفر موفق به گذشتن از مرز شدند. آنهایی که توانستند بگریزند در مدت هفده ماه بیش از سه هزار میل راه پیمایی کردند.^۱

— ۱۳۶۰ - ۱۳۶۸ ه.ق = ۱۹۴۱ - ۱۹۴۸: سیاست سرکوب اصالت مذهبی و ملی ترکستان با خشم و شدت دنبال می‌شد و تا آغاز جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) ادامه داشت. فشار این جنگ سیاستمداران شوروی را بر آن داشت که در روند جایگزینی فرهنگی و تحمیل فرهنگ مارکسیستی تجدید نظر کنند. در این جنگ ترکستان قاعدتاً می‌توانست نیروی عمده تدافعی بشمار آید. حکومت مرکزی به بسیج نیروهای ترکستان نیازی حیاتی داشت و دامن زدن به اختلافات داخلی به سود این بسیج نبود. بنابراین، شعار وحدت خلقی مطرح گردید. استالین دیگر در موضع‌گیری طبقاتی اصرار نمی‌کرد و به جای طبقه آرمانی کارگر و پرولتاریا به نقش سایر طبقات اجتماعی در تعیین سرنوشت جنگ نیز ارج می‌نهاد و به همین دلیل اعلام کرد که ملت روسیه باید از کشور خویش در مقابل متجاوزین دفاع کند. ترکستان نیز به انسجام و وحدت عمل فرا خوانده شد. طبیعی است که این تقاضا با کاهش تحمیل اندیشه حکومت رسمی ملازم بود. پس از پایان جنگ، شوروی رویه سابق خود را نسبت به ترکستان از سر گرفت، اما در سیاست خارجی اصلاحاتی بعمل آورد.

بدین ترتیب مسئله اشغال ترکستان و محو آثار مذهبی آن، بر خلاف پیش‌بینی استالین، تأثیری منفی بر سایر ملتها و نتیجتاً بر روابط خارجی شوروی بر جای نهاد. گرچه تکرار اعمال اکتبر ۱۹۱۷ در دیگر کشورها نیز مورد نظر شوروی بود ولی عواقب خشونت‌هایی که در ترکستان مرتکب شده بود نظر بسیاری از کشورها و محرومین مسلمان را شدیداً تغییر داد.

→ مخفی شوروی وحشت دارند. در زمان حکومت محمدرضا پهلوی عده‌ای از مجاهدین ترکستانی را مخفیانه از ایران ربوده یا سرهایشان را بریده بودند. «گوگ صوفی» به عنوان یکی از قربانیان چنین حوادثی بین ترکمنهای ایران مشهور است.

ج- ترکستان در حال حاضر:

شبکه‌های تبلیغاتی وسیع شوروی در سطح جهان آغاز به کار کرد. در این دوران که به دوران فرصت طلبی شوروی شهرت دارد؛ سعی شد که نشریات گوناگون به زبانهای مختلف نشر و در طیفی وسیع پخش گردد. محتوای کلیه این نشریات



اتحاد شوروی و آسیای مرکزی

حول یک محور می‌گشت و آن «موجه نمایاندن دولت شوروی» بود. به عنوان نمونه می‌توان از بنگاه‌مطبوعاتی نووستی اتحاد شوروی و بنگاه نشریات پروگرس در مسکو نام برد که فعالانه در ترغیب و جلب نظر مردم و رسوخ در اقشار مختلف جامعه تلاش می‌کنند. اخیراً کتابی توسط مؤسسه نووستی به نام مسلمانان در اتحاد شوروی^۱ به زبان فارسی به چاپ رسیده که محتوای آن با توجه به زمینه‌های فرهنگی جامعه ایران تنظیم گشته است. از طرف این مؤسسه تحلیل و تفسیرهایی نیز در موضوعات مختلف منتشر گردیده است. هماهنگ با این تبلیغات گسترده در داخل ترکستان،

۱. عبدالله وهابوف، مسلمانان در اتحاد شوروی، مسکو، خبرگزاری مطبوعاتی نووستی، ۱۹۸۰.

ظاهرسازیهایی نیز صورت گرفته است. ازجمله می‌توان به احیای مدرسه «میر عرب» در بخارا اشاره کرد که در آن عده‌ای به تحصیل اشتغال دارند.^۱ این افراد مخصوصاً برای استخدام در تشکیلات دولتی تعلیم می‌بینند و اکثراً در روابط خارجی شوروی به خدمت گرفته می‌شوند. حفاظت از قبور دانشمندان اسلامی نظیر ابوعلی سینا، فارابی و ابوریحان بیرونی که در تاریخ علوم سهمی والا داشته‌اند؛ احیای چندمسجد در مراکز عمده نظیر بخارا، خیوه، تاشکند و باکو که مراجعانی رسمی دارد، ازجمله تدابیر مصلحت‌جویانه حکومت است. در عصر رکود اندیشه و احساسات اسلامی، امامان و گماشتگان رسمی مساجد حکم مهره‌های پوشیده و فسیل شده‌ای را دارند که در انظار عموم بر «سپری شدن دوران اسلام» و «کهولت مذهب» گواهی می‌دهند.

علاوه بر این، حفاظت از آثار مذهبی برای میهمانانی که به سرزمین ترکستان قدم می‌گذارند می‌تواند برای حکومت تبلیغی مؤثر باشد. آنچه تاکنون دولت شوروی برای میهمانان مسلمان انجام داده جز تفاخر به همین ابنیه مذهبی، پیکرهای در گور خفته علما و آزادی مذهب در حد حفاظت «آثار مذهبی باستانی شده» نبوده است.

سیاست شوروی در ترکستان منبعث از سیاست کلی آن یعنی در جهت ترویج و احیای ارزشهای مادی و بسط فرهنگ مادی است. برنامه‌های تبلیغاتی و انواع سرگرمی، اشتغال افکار عمومی جامعه ترکستان را فراهم می‌کند. و این برنامه‌ها وظیفه‌ای جز تحمیق توده‌ها ندارند. بخش اعظم برنامه‌های شبکه‌های رادیو تلویزیونی باکو و عشق‌آباد که امواج آن از مرزهای شوروی می‌گذرد و مناطقی از شمال ایران را نیز زیر پوشش می‌گیرد، به اشاعه روابط ناسالم جنسی اختصاص دارد و از این نظر از دول امپریالیستی که به اشاعه فرهنگ مادی، سکس، مدپرستی و غریزدگی می‌پردازند عقب نمانده است. روند تبلیغات فرهنگی در ترکستان به‌سوی

۱. یکی از مقامات ایرانی اخیراً در مسافرتش به شوروی از طلبه‌ای که در این مدرسه تحصیل می‌کرد پرسیده بود که نام خلفای راشدین چیست؟ این مقام ایرانی می‌گفت: «واقعاً این طلبه اسلام مانده بود که چه بگوید. این خود میزان اطلاعات مذهبی آنان را نشان می‌دهد.»

مسخ ارزشهای معنوی، پوچ‌گرایی و تن دادن به رؤیاهای عاطفی‌گرایش دارد و در نتیجه به‌از خود بیگانگی، تهی شدن از ارزشهای خودی، و بی‌توجهی به جریانات زمان و سرانجام استعمار می‌انجامد.

بخش دوم

مسائل اقتصادی و فرهنگی

فصل دوم

۱- شناخت کلی بخارا

الف- جو غالب بر بخارا:

نگاهی کلی به بخارا فرهنگ، گرایشها و انگارهای مردم را بهسولت نشان می دهد. برای یک تازه وارد آنچه بیش و پیش از همه جلوه دارد مساجد، مقابر، مناره ها و مدارس دینی خاصه سبک معماری آنهاست که از معماری متداول در شرق اسلامی نشأت یافته است. در نظام ارزشی بخاراییان، ارزشهای اسلامی پایه های اصلی ساخت کلی جامعه است و منزلتی والا دارد. در واقع باید گفت که از عمده ترین ملاکهای سنجش و ارزشگذاری است. از سوی دیگر قانونگذاری دولت بخارا تا حدود زیادی متأثر از قوانین اسلامی است. اصرار بر ترویج فرهنگ اسلامی باعث شده است که پلیس بخارا مراقب جریان امور مردم، بازار، دادو- ستدها، رفتارها و کلاً حفظ نظم داخلی باشد. تخصیص نیروهای پلیس به این امور خود گواه بر میزان حاکمیت مذهب در بخاراست. علاوه بر مقررات دولت بخارا که طی آن اجرای احکام اسلامی مورد تأکید قرار گرفته؛ نیروی فعال دیگری نیز نظارت بر امور مذهبی شهر را برعهده دارد.

تسلط اقناعی: این نیروی فعال و مؤثر در واقع خود مردمند. مردم خود را موظف می دانند که در امور دینی با یکدیگر رابطه داشته باشند و هر یک نسبت به دیگری نقش راهنما، مبلغ و متذکر را ایفا کند. طبق اعتقاد اسلامی، هر مسلمانی تذکر دادن و گوشزد کردن را وظیفه خود می داند. براساس آیات و احادیث فراوان، مسلمان در تذکر مسائل دینی از مقام و منصب افراد نیز بیمی به دل راه

نمی‌دهد. در این باب مثلی است که می‌گوید: «شریعت ده شرم یوق» (یعنی: در بیان مسائل شرعی مسامحه و شرم وجود ندارد)^۱.

طرح مسائل مذهبی و تنبیه یکدیگر در بین مسلمین به تواتر مشاهده می‌شود. وجود چنین حالت و روحیه‌ای خود بر عوامل دیگری متکی است: اولاً دین به امر به معروف و نهی از منکر توجه فراوان داده است. بنابراین هر فرد مسلمان موظف است که برادر دینی خود را به معروف دعوت کند و از منکر پرهیز دهد^۲. ثانیاً روحیه سبقت‌جویی در امر خیر، تمسک به مبدأ و تخلق به اخلاق الله خود انگیزه‌ای برای ترویج و اشاعه هرچه بیشتر دین اسلام بوده است.

در چنین فضایی است که مردم بخارا رشد می‌کنند. وامبری می‌نویسد: «در بخارا هر محله‌ای یک مسؤول دارد که به خیابانها و میدانهای عمومی سرکشی می‌نماید، و از عابرين راجع به دستورهای اسلامی سؤال می‌کند و حتی اگر با سالخورده‌ای مواجه شود که از احکام مذهبی اطلاعی ندارد، او را برای مدت هشت تا پانزده روز به مدرسه می‌فرستد.»^۳ در وقت اذان به حکم قرآن مغازه‌ها همه بسته می‌شود و سیل مردم به سوی مساجد سرازیر می‌گردد. شعائر و مراسم مذهبی همگی زنده و پویاست. این است که به قول مستشرق اروپایی: «مذهب چه از لحاظ ملت و چه از نظر دولت بخارا دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای است.»^۴

ب- قاری کمپیر:

در اطراف بخارا دیواری بزرگ بنا شده است که سابقه‌ای طولانی دارد. به همین دلیل آن را به طنز «کمپیر» یعنی پیر و سالخورده می‌نامند. احداث دیوار گرداگرد شهر تحقیقاً دوا انگیزه اصلی دارد:

الف— به منظور جلوگیری از پیشرفت شنهای بیابان و نفوذ آن به داخل شهر.

۱. قابوس نثریاتی، آنالرسوزی، رقم ۱۲۴۰، ص ۸۸.
۲. نمونه اینگونه دستورها در سوره‌ها و آیات زیر آمده است: آل عمران ۱۰۴، ۱۱۰ و ۱۱۴؛ مائده ۷۹؛ اعراف ۱۵۷؛ توبه ۶۷، ۷۱ و ۱۱۲؛ نحل ۹۰؛ حج ۴۱ و ۷۲؛ نور ۲۱؛ عنکبوت ۲۹ و ۴۵؛ لقمان ۱۷؛ مجادله ۲.
۳. وامبری، پیشین، ص ۲۴۱.
۴. همان، ص ۲۴۲.

ب- برای دفاع در مقابل تجاوزات طوایف بیابانگرد. این دو عامل پیوسته از کهنترین دشواریهای شهرها بوده است. بدین سبب تاریخ ایجاد دیوار و قلعه و دژ برگرد شهرها سابقه‌ای طولانی دارد. باستان‌شناسان احتمال داده‌اند که سابقه دیوار بزرگ بخارا که طول آن به دویست و پنجاه کیلومتر می‌رسد به قبل از میلاد برمی‌گردد. بعد از استیلای بهرام‌گور (بهرام پنجم ساسانی) بر هپتالیان که در آسیای مرکزی حکومت می‌کردند، یعنی در سال پنجم میلادی، از بنای عظیمی بر روی دیوار بزرگ بخارا سخن رفته است.

این دژ مستحکم پس از ظهور اسلام نه تنها به فراموشی سپرده نشد، بلکه مورد توجه و مرمت نیز قرار گرفت، و این عملیات از سال ۱۶۵ تا ۲۱۴ ه. ق = ۷۸۲ - ۸۳۰ م. ادامه داشت. در نتیجه بخارا دارای چنان استحکاماتی شد که به قول نویسنده الممالک و الممالک^۱ هیچ شهر دیگری در شرق اسلامی چنین استحکاماتی نداشت. علاوه بر شهر، ارك، یعنی مقر حکومت، نیز استحکامات دفاعی خاص خود داشت. به هر حال اینگونه استحکامات در اطراف شهرها و قصبات بزرگ ایجاد می‌شده است. برج و باروهای مراقبت و تدافعی شهر خیره مدتها در مقابل یورش چنگیز مقاومت کرد بطوری که هیچ راه نفوذی برای استیلاگران خون‌آشام وجود نداشت تا اینکه پس از مدتی مغولان به فکر استفاده از منجنیق افتادند و با استفاده از پرتاب گلوله‌های آتشین بر شهر مسلط شدند. در برخی نبردها کار محاصره آن قدر ادامه می‌یافت و سربازان دشمن آن قدر در پشت دیوارها می‌ماندند تا اینکه علم تسلیم بر دروازه‌های شهر برافراشته شود.

نادرشاه پس از تصرف بخارا متوجه خیره گردید و یلبارس‌خان والی خیره آن قدر در قلعه «هزار اسب» پناه گرفت که نادرشاه از نفوذ به داخل قلعه مأیوس شد و به سوی قلعه خیوق حرکت کرد. آنها مدت چهار روز قلعه را به توپ بستند و مسلماً مقاومت در مقابل چنین فشاری را فقط از قلاع مستحکم می‌توان انتظار داشت.^۲

۱. ابواسحق ابراهیم اصطخری، الممالک و الممالک، ص ۲۲۶ - ۲۷۷؛ نقل از بغداد اثر فرای.

۲. رضاقلی‌خان هدایت، سفارتنامه خوارزم، ص ۸۴.

برپایی دیوار عظیم بردور شهرها ظاهراً نظریه «تهدید و واکنش» آرنولد-توین بی^۱ را در خصوص ظهور تمدنها تأیید می‌کند.

پ- دروازه‌های بخارا:

هریازده دروازه شهر در یک‌زمان گشوده شد و سواران مغول به شهر ریختند و به کوچه‌های تنگ آن شتافتند.

«چنگیزخان، واسیلی‌یان»، ص ۲۰۷

بخارا یازده دروازه داشته است کما اینکه همه شهرهایی که گرداگردشان دیوار بوده، دروازه‌های متعددی برای ورود و خروج داشته‌اند.

نام دروازه‌های بخارا عبارت بوده‌اند از: ۱- امام، ۲- مزار، ۳- سمرقند، ۴- اقلان، ۵- تلپاچ، ۶- شیرگیران، ۷- قره‌قول، ۸- شیخ جلال، ۹- نمازگاه، ۱۰- سلاخ‌خانه و ۱۱- گیرشی.

ت- میدانهای بخارا:

ریگستان: ریگستان میدان عمومی بخارا است که از میدان «لب‌حوض» وسیعتر و پرارذحام‌تر است ولی به اندازه آن دلچسب و مطبوع نیست. این میدان هم حوضی دارد که اطرافش دکه‌های چای فروشی متعدد دایر است.

لب حوض دیوان بیگی: این مکان که کنار استخر دیوان بیگی قرار گرفته تقریباً به شکل مربع است و در وسط آن استخر عمیقی به طول ۱۰۰ و عرض ۸۰ پا کنده‌اند. اطراف آن هشت ردیف پله از سنگهای مکعب ساخته شده است. چند درخت نارون نیز در کنار استخر سربرافراشته است.

ث- تقسیمات بخارا:

۱- بخش داخلی شهر: که شامل کوچه‌ها، خیابانها و بازارهای شهر است. شهر بخارا در ادوار مختلف از نظافت و گیرایی خاصی برخوردار بوده ولی وامبری در ۱۸۶۳ از وضع آشفته خیابانها سخن گفته است. البته در دوره‌هایی از

۱. آرنولد توین بی، فلسفه نوین تاریخ، ترجمه بازارگاد، تهران، فروغی، ص ۴۵ و ۵۲.

تاریخ علمای بخارا از وضع نامرتب شهر زبان به شکایت گشوده‌اند. شهر بخارا دارای کوچه‌های دراز و باریک است و اگر دیوار عظیم دور شهر نبود، معلوم نیست هجوم شنهای بیابان چه برسر بخاراییان می‌آورد. محیط بخارا تخمیناً پنج کیلومتر است.

۲- محلات مختلف شهر: این محلات عبارتند از: ۱- جویبار، ۲- خیابان، ۳- میرخان، ۴- حالتوشان و ۵- صابون‌گیران.

ج- مرکز و شهرهای ترکستان:

رابطه حکومت مرکزی با شهرستانها و قراء تابعه به شرح زیر است: هراستان، شهر و یا بخش وظیفه‌ای در برابر حکومت امیر برعهده دارد. شهرها موظفند همه ساله مقدار معینی پول به عنوان خراج پرداخت کنند و یا متقبل بخشی از هزینه دولت مرکزی باشند. در شرق چنین رسمی وجود داشته که محلی یا شهری متعهد تأمین هزینه یک سازمان اجتماعی می‌شده است. در ترکستان فعلی نیز شهرها دارای چنین وضعی هستند. اینک جهت آشنایی بیشتر به ذکر چند نمونه می‌پردازیم.

بخارا و توابع آن:

۱- بخارا: مرکز و پایتخت حکومت بخاراست. در این شهر اقوام گوناگون سکونت دارند و تعداد جمعیت آن نسبتاً چشمگیر است.

۲- قارشی: در حدود هجده فرسنگ از بخارا فاصله دارد و در قسمت جنوبی آن واقع است. این محل به «نخشب» (معربش «نسف») مشهور است. دارای هفت دروازه، سه گرمابه وسیع، هفت مدرسه بزرگ و یک مسجد جامع عظیم است.

۳- خزر: شهری است آباد که دارای پنج دروازه و چند مدرسه و حمام بوده و از توابع قارشی است.

۴- چراغچی: شهری حاکم نشین است که درآمد آن به ده هزار تومان طلا می‌رسد.

۵- شیرآباد: شهری است که درآمد آن پانزده هزار تومان است.

۶- بایسون: شهری است در جوار شیرآباد و حاکم آن ده هزار دینار به امیر می‌پردازد.

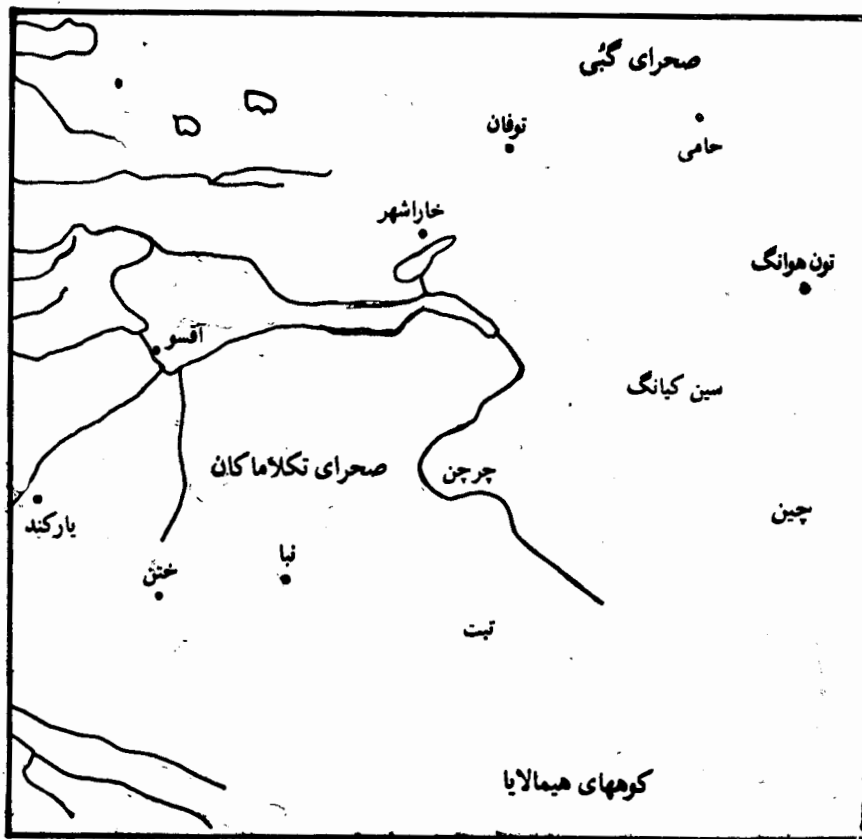
۷- **ترمذ:** شهر مشهوری که به بحر جیحون متصل است و ده هزار دینار معامله دیوانی آن است.

۸- **کرمی:** شهری است در غرب ولایت «ترمذ» و بر کرانه جیحون واقع است.

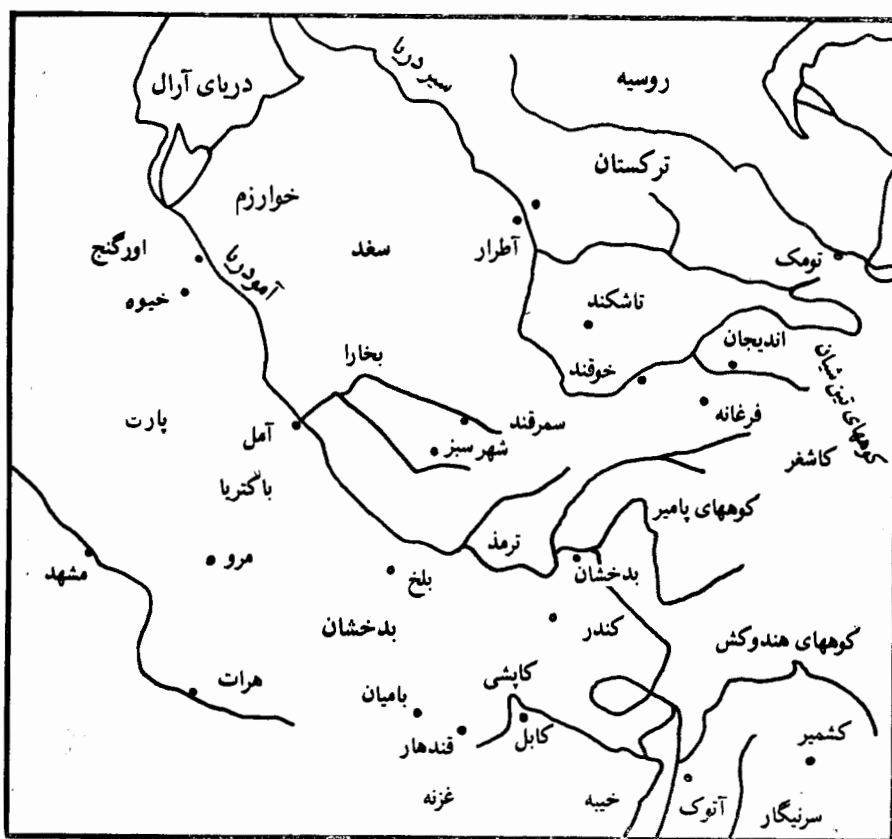
۹- **چهارجوی:** شهری است که بیست هزار تومان معامله دیوانی دارد و قادر به تأمین دوهزار نفر خدمتگزار امیر می باشد. این شهر در نزدیکی خیه و در حاشیه رود جیحون واقع است.

۱۰- **قراکول:** دارای قلعه ای محکم و بیست و چهار هزار دینار معامله است. شاه رخ خان قاجار والی این شهر بوده است.

۱۱- **کرمینه:** میان کال نیز خوانده می شده و در شرق بخارا با فاصله یازده



قسمتی از منطقه ترکستان و مناطق همجوار



قسمتی از منطقه ترکستان و مناطق همجوار

فرسنگ واقع است. فرزندان امیر بخارا در آنجا حاکمند. این ولایت سالانه پنجاه هزار دینار به امیر بخارا خراج می دهد.

۱۲- بوز: در هفت فرسنگی شمال کریمینه واقع است. دوازده هزار تومان درآمد دارد و حاکم نشین است.

۱۳- ضیاءالدین: در شرق کریمینه واقع است و سالانه شصت هزار تومان مقرری صرف چاکران و قشون بخارا می کند.

۱۴- یکه باغ: از توابع ولایت قارشی است.

۱۵- شهر سبز: در حد فاصل بخارا و سمرقند قرار گرفته و قبلاً «کش» خوانده می شده است. این سرزمین به سبب حاصلخیزی و سرسبزی، شهر سبز نام

گرفته است.

۱۶- سمرقند: شهری مشهور است که گویند به فرمان کیکاووس بنا شده است. سمرقند معرب شمرکند است و بعد از بخارا در آن ناحیه جلوه‌ای خاص دارد. این سرزمین آن همه عظمت و عمارت و وسعت را مدیون امیر تیمور است. درآمد سالانه آن صد هزار تومان است و ده هزار سپاه جنگی دارد. جمعیت آن صد هزار نفر و دارای پنج مسجد و بیست و دو مدرسه بزرگ است. فاصله سمرقند تا بخارا سی و هشت فرسنگ و دارای توابع بسیار است.

۱۷- خطرچی: جزء توابع سمرقند و در ده فرسنگی غرب آن واقع است. هر سال شانزده هزار دینار و دوهزار نفر نوکر به امیر می‌دهد.

۱۸- پنجشنبه: در شرق خطرچی و شهر کوچکی است.

۱۹- دوشنبه: شهری کم شهرت است و تا پنجشنبه پنج فرسخ فاصله دارد. درآمد این دو شهر ده هزار تومان است. از دوشنبه تا سمرقند سه فرسخ است.

۲۰- ادرکوت: شهری آراسته است و بیست هزار تومان درآمد دارد.

۲۱- پنجه کینت: تا سمرقند هفت فرسخ فاصله دارد و سه هزار دینار وجه دیوانی آن است.

۲۲- سابوی: در هفت فرسخی شمال سمرقند واقع است.

۲۳- دزخ: یازده فرسخ تا سمرقند فاصله دارد.

۲۴- اوره: این شهر نیز از توابع سمرقند است و خود نیز دارای توابع بسیاری است.

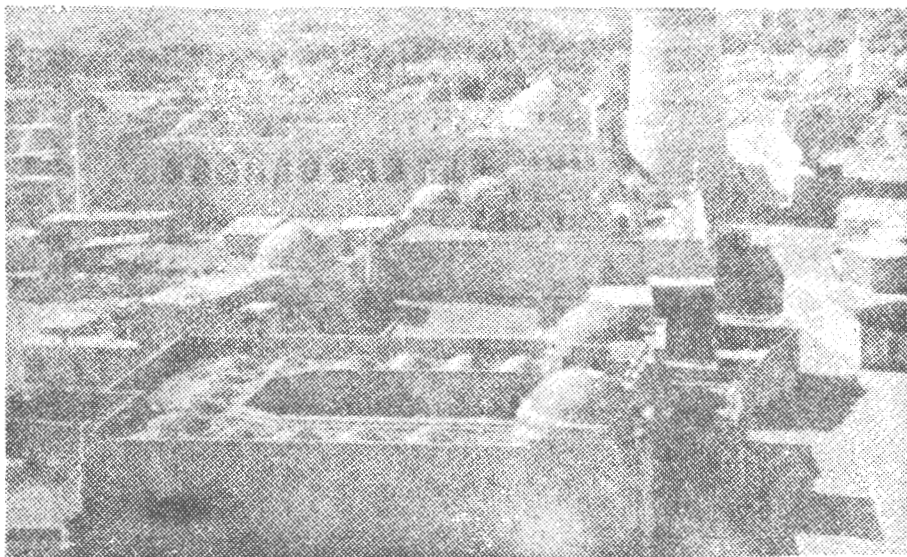
خیوه و توابع آن:

اختصاراً تعدادی از شهرهای معروف خیوه را بدون ذکر توضیحات نام می‌بریم: ۱- کات، ۲- زمخشر، ۳- قنقرات، ۴- قچساق، ۵- قنقلی، ۶- مانقیت، ۷- ختای، ۸- حکیم‌آتا، ۹- آموی و آمویه، ۱۰- اورگنج و ۱۱- خیوه.

فرغانه و توابع آن:

این توابع عبارتند از: ۱- خقند، ۲- اسروشنه و اخسیکت، ۳- اسفرنک،

- ۴- خجند، ۵- اندجان، ۶- تاشکند، ۷- فرغینان، ۸- کاشان، ۹- بناکت، ۱۰- کاشغر، ۱۱- ختاوختن، ۱۲- خطا، ۱۳- قوبسالینگ، ۱۴- چاچ، ۱۵- جند، ۱۶- تراز، ۱۷- فاراب، ۱۸- کلسوران، ۱۹- ییکنسد، ۲۰- قرقز، ۲۱- قراقوم و ۲۲- طرقان.



نمای قسمتی از شهر ایچان کاله (خیوه)

حکام استانها به عنوان عمال و کارگزاران دولت مرکزی از حقوق و مزایایی برخوردارند. می توان گفت که مقام حاکم نشین همردیف دیوان بیگی یا پروانه چی است و جزء کابینه دولت به شمار می رود. حاکم نشینان، یا استانداران و بخشداران از عایدات حوزه حکومت خود سهم ثابتی به عنوان مواجب دریافت می دارند؛ اما در مواقع بحرانی حق هیچ گونه ادعایی نسبت به دولت مرکزی ندارند. هریک از حاکم نشینان، یک «توخابوی»، یک «میرزاباشی»، یک «یساول بیگی»، عده ای «سیخور» و «شوراقاسا» تحت فرمان خود دارند.

۲- جمعیت و ملیتهای بخارا

الف- جمعیت بخارا:

سرحدات بخارا در سال ۱۸۶۳ میلادی بدین قرار بود: در مشرق خانات

خقند و کوههای بدخشان، از طرف جنوب رود جیحون بالای شط در منطقه قرقی و شرجوی قرار دارد و مغرب و شمال آن را صحرای کبیر احاطه کرده است. با وجود این خط مرزی را نمی‌توان به‌طور قاطع تعیین کرد. تعیین عدد قطعی و صحیح جمعیت نیز امکان‌پذیر نیست. با این حال دو میلیون و نیم برآورد چندان اغراق‌آمیزی نیست. بدیهی است که در این برآورد، هم آنهایی که مسکن ثابت دارند و هم چادرنشینان به حساب آمده‌اند.



یکنفر زن در بخارا

ب- ملیت‌های بخارا:

اقوامی که در بخارا و نواحی آن بسر می‌برند عبارتند از: ازبک‌ها، تاجیک‌ها،

قیرقیزها، ترکمنها، عربها، مرویها، ایرانیها، هندوها و یهودیها. حال این ملیتها را به اختصار بررسی می‌کنیم.

— **ازبکها:** این قوم در حکومت بخارا نقشی مهم و حساس داشته‌اند و بر سایر اقوام خانات برتری دارند، مخصوصاً بالاترین مقام حکومتی، یعنی امیر، ازبک و از ایل مانقیت است. هسته مرکزی قشون و قوای عمده ارتش بخارا را ازبکها تشکیل می‌دهند. نسبت به سایر ملیتها علاقه بیشتری به موسیقی نشان می‌دهند و «نوایی»، شاعر گرانمایه ازبک دُراسرتر کستان نامی آشناست. ازبکها از شجاعت جنگی نیز برخوردارند.

— **تاجیکها:** تعداد تاجیکها در بخارا بیش از سایر نقاط ترکستان است و تنها در بخارا است که می‌توانند نسبت به وطن اصلی خود «خراسان» با غرور سخن بگویند و چنین مدعی شوند که سرحدات آن از یک سو به ختن در چین، از سمت مغرب به دریای خزر، از شمال به خجند و از طرف جنوب به هندوستان متصل بوده است. تاجیکها علی‌رغم گذشته پر افتخار و خدمات تاریخی‌شان اکنون در وضع ناخوشایندی بسر می‌برند و از تعلیمات فرهنگی بهره‌چندانی ندارند.

— **قیرقیزها:** قیرقیزها یا کازاقها در بخارا جمعیت چشمگیری را تشکیل نمی‌دهند. آنها اصالت زندگی چادرنشینی را حفظ کرده و هیچ‌گاه سعی نکرده‌اند برای تشکیل حکومتی مستقل اقدام کنند. معمولاً در صحرای کبیر و در حد فاصل سیبری، چین، ترکستان و دریای خزر سکنی دارند، اما کازاقها به هیچ یک از دولتهای روس، چین، خیه، خقند و بخارا وفادار نبوده و بجز در موقع وصول مالیات با کارگزاران حکومتها مواجه نمی‌شوند. در مورد جمعیت آنها اطلاع دقیقی در دست نیست. وقتی وامبری برای برآورد جمعیت کازاقها به سراغ آنها رفت علناً وی را مورد استهزاء قرار دادند و گفتند: ریگهای صحرا را بشمار آن وقت عدد قیرقیزها به دست خواهد آمد.^۱

وامبری می‌نویسد: «قیرقیزها از حیث شجاعت به پای ازبکها نمی‌رسند و از این لحاظ از ترکمنها نیز عقب‌ترند.»^۲ تظاهر آنها به اشراف منشی ایجاب می‌کند

۱. وامبری، ددویش ددوین، ص ۴۴۴.

۲. همان، ص ۴۴۵.

که وقتی دو قیرقیز به هم می‌رسند اولین سؤالشان این باشد که: «هفت پشتت چه کسانی هستند؟»^۱

— ترکمنها^۲: ترکمنها در مشاغل دولتی بخارا نقش مؤثری ندارند. در ساخت طبقاتی بخارا، ترکمنها جزء طبقات زیرین و محروم جامعه تلقی می‌شوند. ارتش بخارا در هنگامه‌های جنگ علاوه بر افراد ارتش به استخدام افراد مزدور که معمولاً از قشر فقیر جامعه هستند نیز روی می‌آورد، بخش عمده اینگونه افراد را ترکمنها تشکیل می‌دهند. بنابراین ترکمنها به عنوان سربازان موقتی در ارتش خدمت می‌کنند. در جنگ بخارا علیه خقند، در زمان حکومت امیر نصرالله در بخارا، هزار نفر ترکمن مزدبگیر در رکاب امیر می‌جنگیدند.

قلمرو ترکمنها در امتداد رود جیحون، سواحل دریای خزر تا بلخ و در جنوب همین رودخانه تا هرات و استرآباد گسترده شده است. بخش اندکی از اشتغال آنها را کشاورزی تشکیل می‌دهد و به قول وامبری بقیه سرزمین ترکمنها صحرای بی‌پایانی است که دارای زمستانهای سخت و پربرف و تابستانهای داغ و طاقت فرساست.

در تشکیلات سیاسی ترکمنها «یاشلی» یا «آق‌سقل»، به معنی ریش سفید، نقش رهبری را ایفا می‌کند. ترکمنها در سال ۱۸۲۳ به رهبری «آیدوست» علم طغیان برداشتند و موفق شدند «قونگرات» را بگیرند که البته بعدها به دست محمد رحیم خان شکست خوردند. در سال ۱۸۵۵ شخص دیگری به نام «زارلیق» که بیست هزار سوار ترکمن گرد آورده بود، بنای گردنکشی گذاشت تا اینکه «قتلق» مراد وی را شکست داد. آخرین قیام ترکمنها در سال ۱۸۶۰ میلادی به رهبری «ارنازار» اتفاق افتاد. گرچه وی و یارانش برای خود قلعه‌ای ترتیب داده بودند، با وصف این دوام نیاوردند و از پای درآمدند.

ترکمنها هیچ‌گاه نخواستند بریکدیگر برتری جویی کنند. وامبری می-

۱. یتی آرقانگ کیم دیر؟

۲. علما و روحانیون ترکمن برآنند که اصل کلمه ترکمن به احتمال قریب به یقین «ترکمان» و مرکب از «ترک» و «ایمان» بوده است، چه «ایمان» صفت ترک است. در اکثر کتب تاریخی از جمله تاریخ بیهقی، «ترکمان» آمده است. ما ترکمن را که امروز مصطلح است و کوتاه شده همان «ترکمان» است بکار می‌بریم.

نویسد: «در مدت توقف نزد ترکمنها چیزی که بیش از همه باعث تعجب من شد این بود که حتی یک نفر را هم ندیدم که هوس فرماندهی داشته باشد یا حاضر باشد آمریت دیگری را قبول بکند. خودشان به طیب خاطر می گویند: «ما مردمی بدون سرکرده هستیم، و تمایلی هم به آن نداریم. ما همه برابریم و هرکس از ما برای خودش شاه است.»^۱

ترکمنها در جنگ اغفال یا شیخون پراوازه‌اند. نام این عملیات آنها «قاچه اورش» است، یعنی «بزن و فرار کن» و در همین رابطه یک ضرب‌المثل ترکمن می‌گوید: «دو مرتبه امتحان کنید و دفعه سوم دهنه را برگردانید.»

نباید فراموش کرد که افتخار مشرق زمین، یعنی مختمولی فراغی، که چهره‌ای انقلابی و مردمی بشمار می‌رفت ترکمن بود. وی در قرن هیجدهم در آسیای میانه ظهور کرد و در اشعار او که در دیوانش موجود است عشق به آزادی، آگاهی و حاکمیت محرومین متجلی است.^۲ ترکمنها منزلت وی را تا مقام الوهیت بالا برده‌اند. نام و شعر او در خانه همه ترکمنها نفوذ کرده است. با این اوصاف، ترکمنها را اگر پلنگ تیز دندان هم بشماریم پیکر آنان زیر فشار حکومت‌های مختلف چنان مجروح شده است که از هر نقطه‌ای برای اخذ مالیات و سربازگیری برآنان یورش می‌برند.

— **عربها:** این قوم بنابر شواهد تاریخی، سربازان جنبش اسلامی بوده‌اند که برای رهایی مردم از زیر یوغ جباران محلی از خراسان بسوی بخارا و سرزمینهای اطراف آن روی آورده بودند. اینان به رهبری قتیبة ابن مسلم که در سال ۸۹ ه. ق. = ۷۰۹ م. موفق به آزاد ساختن بخارا شده بودند؛ در همین محل ماندند و دیگر به سرزمین و وطن اصلی خود باز نگشتند. این افراد شباهتهای ظاهری خود با برادران حجازی و عراقی‌شان را بسیار کم حفظ کرده‌اند و به زبان مادری خود (عربی) آشنا نیستند. عده این اعراب را به شصت هزار نفر تخمین زده‌اند که غالباً در اطراف «وردانزی» یا «وقفند» اسکان یافته‌اند.

— **مروزیها:** اعقاب چهل هزار ایرانی‌ای هستند که امیر سعیدخان در سال

۱. واسبری، پیشین، ص ۳۸.

۲. متأسفانه تاکنون در ایران هیچ‌گونه پژوهش علمی پیرامون اثر انقلابی و بی‌سابقه اوصورت نگرفته است.

۱۸۱۰ میلادی، موقعی که به کمک ساریقها بخارا را متصرف شد از مرو به همراه آورد. اصل نژاد آنها از ترکهای آذربایجان و قرهباغ است که نادرشاه پس از کوچاندن از زاد و بوم اجدادی به مرو هدایت کرده است. وامبری میگوید: «مروزیها از تاجیکها بسیار ترسوترند، در عین حال محیلتترین سکنه بخارا بشمار می آیند.»^۱

— **ایرانیها:** سکنه ایرانی بخارا تعدادی برده آزاد شده هستند که پس از پرداخت فدیة در این سرزمین مستقر گردیده اند. آنها در تجارت و صنعت جزء طبقات موفق بشمار می آیند. غالب ایرانیها که به طور آزاد در بخارا فعالیت می کنند دیگر تمایلی به بازگشت به ایران ندارند و به واسطه هوش، ذکاوت و ابتکارشان غالباً به شرایط بردگی پشت کرده و به مدارج عالی مشاغل سیاسی راه می یابند. کمتر حاکم ایالتی قرن نوزدهم ترکستان را می توان یافت که بنحوی از بین زبردستان خود عده ای ایرانی را که اکثر آنها قبلاً برده بوده ولی نسبت به حکومت وفادار مانده اند پست و مقام نداده باشد. در حکومت امیرمظفرالدین هم عنصر ایرانی در رده های بالای حکومتی جای داشته است. و اولین صاحبان مقامهای عالی خانات نیز از همین ملت بوده اند. سرفرماندهان ارتش بخارا، یعنی شاهرخ خان و محمد حسن خان، هردو در ایران متولد شده اند و همچنین توپچی باشیها (فرماندهان توپخانه) که زینل بی و مهری بی و لسقربی هستند همه ایرانی الاصل بوده اند. دولت بخارا در مذاکره با فرنگیها از ایرانیها مدد می گرفت و اینان را از همه صالحتر می دانست.

— **هندوها:** تعدادشان از پانصد نفر تجاوز نمی کند و در پایتخت و ولایات بخارا پراکنده هستند و رویهمرفته گروه عمده ای را تشکیل نمی دهند. با وجود این تمام سرمایه های آزاد را با مهارت خاصی در اختیار خود گرفته اند. در هیچ بازار شهر و یا ده نیست که چند نفر هندو مشغول فعالیت نباشند. به گفته وامبری اینان رباخواری نیز می کنند و مانند ارامنه ترکیه فوق العاده مؤدب و بظاهر فروتن هستند و از همین راه ازبکها را با حرص و ولع تسکین ناپذیری مورد بهرم برداری نامشروع قرار می دهند. گویی قاضی مهر سکوت بر لب زده و با وجود تقدس

ظاهری برای جلوگیری از نیرنگ و چپاول هندوها اقدامی بعمل نمی‌آورد و مردم را در فریاد حقشان یاری نمی‌دهد. فراغی از این قصور و ریا چنین شکوه می‌کند:

قاضی لرحکمنه ریا ایلسه دی رشوه آلب یوزن قارا ایلسه دی
ایمانی قیون غوزه ستان دور بونی یوغینلارنی مرید توتان دور
یلان سوز ایمانین آلدی یرانلار

— قضات به ریا حکم کردند رشوه گرفتند و مذبوم شدند
به چند گوسفند و بره، ایمان فروختند سرمایه داران را به مریدی گرفتند
دروغ و کذب، ایمانشان را محو کرده است

— یهودیها: یهودیها اکثراً در بخارا، سمرقند و کارشی مسکن دارند و بیشتر به مشاغل صنعتی و تجاری روی آورده‌اند. اینان در تجارت با روسیه رغبت بسیار از خود نشان داده‌اند و شاید برای آن کشور جاسوسی نیز می‌کرده‌اند. صنایع دستی یهودیان در بخارا رونق دارد و کلاً مردمانی سرمایه‌دار بوده و از زندگی نسبتاً مرفهی برخوردارند. طبق گفته وامبری جمعیت اینان در ترکستان به ده هزار نفر می‌رسد که البته این رقم چندان مقرون به حقیقت نیست زیرا یهودیها از ایران (و بیشتر از قزوین و مرو) آمده‌اند و از مهاجرتشان نیز بیش از صد و پنجاه سال نمی‌گذرد.

مسلمین هیچ‌گاه متعرض آنها نمی‌شوند زیرا آنها را اهل کتاب می‌دانند، و به همین دلیل آنها از آزادی کامل برخوردارند ولی همه ساله از یهودیها مبلغی جزیه اخذ می‌گردد. رئیس جماعت یهودیان مبلغ دوهزار تیلای از طرف مردم به دولت تقدیم می‌کند. حاجیانی که هر سال فاصله بین ترکستان و مکه را طی می‌کنند وسیله مبادله نامه بین یهودیان ترکستان و سایر ممالک هستند و یهودیان از این طریق با جوامع یهودی سایر نقاط ارتباط برقرار می‌کنند.

فصل سوم

۱- زراعت

الف- چشم انداز زراعت در ترکستان:

بخشهایی از ترکستان برای کشاورزی فوق العاده مستعد و حاصلخیز است. ولی چون امکانات تولیدی ابتدایی و ساده است، کشاورزی در این مناطق نیز در مراحل ابتدایی قرار دارد. در واقع علاقه به کار و کشاورزی و اندوختن تحت الشعاع روح تعاون و قناعت قرار گرفته است. مالکیت خصوصی در اندیشه و کردار کشاورزان این ناحیه به مفهوم خاص خود وجود ندارد. ولی در عین حال در جوامعی نظیر ترکستان، کشاورزی در رفع مایحتاج اولیه زندگی سهم قابل توجهی دارد.

ابزار تولید در ترکستان سده نوزدهم عبارت از خیش (آزال)، داس (اورق)، بیل، تیشه (کرکی) و امثال آن بوده است. با اینکه نشانه‌هایی از تکنولوژی جدید در صنعت ترکستان (بخارا) مشاهده می‌شود؛ کشاورزی بهره‌چندانی از امکانات جدید ندارد و ابزار تولید هنوز در مراحل ابتدایی است.

ترکمنهای آسیای میانه بیش از اقوام دیگر در سفالگری، بافندگی و صنایع دستی مهارت و تخصص یافته‌اند. قالی ترکمن سابقه‌ای بس طولانی دارد. قالی- بافی و نمدمالی از دیرباز جزو صنایع دستی مهم و تعیین کننده در زندگی اقتصادی ترکمنهای ترکستان بوده است.

ب- چمور:

چمور به کسانی اطلاق می‌گردد که از زندگی چادرنشینی و حرکت دائمی

و به اصطلاح خانه بدوشی به زندگی ثابت گرایش یافته‌اند. شغل اصلی چمورها کشاورزی است. ترکمنهای اطراف دریای خزر از باسابقه‌ترین چمورها هستند. اسکندر منشی می‌نویسد: «در سده شانزدهم میلادی - در روزگار شاه‌طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ ه. ق - ۱۵۲۴-۱۵۷۶ م.) - بخشی از ترکمنهای سایخانی، که گولانها نیز از جمله آنان بودند، به اطراف رودخانه گورکن آمدند و در زمینهای پهناور این منطقه به کشت و زرع پرداختند. در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی ترکمنهای شمال خراسان و یمن‌های گرگان نیز در این منطقه به زراعت مشغول شدند.»^۱

در سده نوزدهم ترکستان شاهد اسکان یافتن بسیاری از گروههای مهاجر بوده است. این گروهها علاوه بر تولید مایحتاج زندگی، به تولید اضافی نیزمبادرت می‌کردند. تولیدات اضافه بر مصرف را در بازارهای مهم آن زمان بخارا، خیوه و سمرقند، به معرض فروش می‌گذاشتند. علت عمده تأخیر در اسکان یافتن مهاجران وجود ناامنی، آزار، و خطر غارت و چپاول بوده است. حکام محلی به محض اسکان یک گروه اقدام به اخذ مالیاتهای سنگین از آنها می‌کردند و ساکنین که از پرداخت آن عاجز بودند معمولاً دوباره راه سفر و کوچ در پیش می‌گرفتند. اغلب کوچها و مهاجرتهاى ممتد به قصد رهایی از انقیاد حاکم نشینها و مالیاتهای سرسام‌آور صورت می‌گرفت و اسباب چادرنشینی و گریز از اسکان دائمی را فراهم می‌آورد. در نتیجه زراعت که قریب نیمی از محصول آن را امرا و حکام ضبط می‌کردند، از رونق و شکوفایی بازمی‌ماند.

در اواسط قرن نوزدهم، همراه با تحدید قدرت حاکمان و غارتگران و توجه آنها به نقش حیاتی ارزش مبادلاتی، کشاورزی نیز روبه‌گسترش نهاد، و با اینکه کشاورزان نواحی ترکستان از پرداخت مالیات معاف نبودند و مأموران دولت به‌موقع به‌طرف روستاها گسیل می‌شدند، ولی کشاورزان نوپید نشدند و علی‌رغم فشارهای شدید کار خود را رونق دادند. به‌طور خلاصه ویژگیهای چمورها، یا به عبارت دیگر کشاورزان اسکان یافته، را می‌توان چنین برشمرد:

۱. بی‌بی رابعه لوگاشوا، ترکمنهای ایران، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹، ص ۳۳.

الف — چمورها دهقانانی بودند که معیشت و اقتصاد آنها برزراعت استوار بود.

ب — چمورها بتدریج به اهمیت کشاورزی پی بردند و تولیدات خود را به گونه‌ای گسترده برای فروش و انتفاع به بازارها عرضه داشتند.

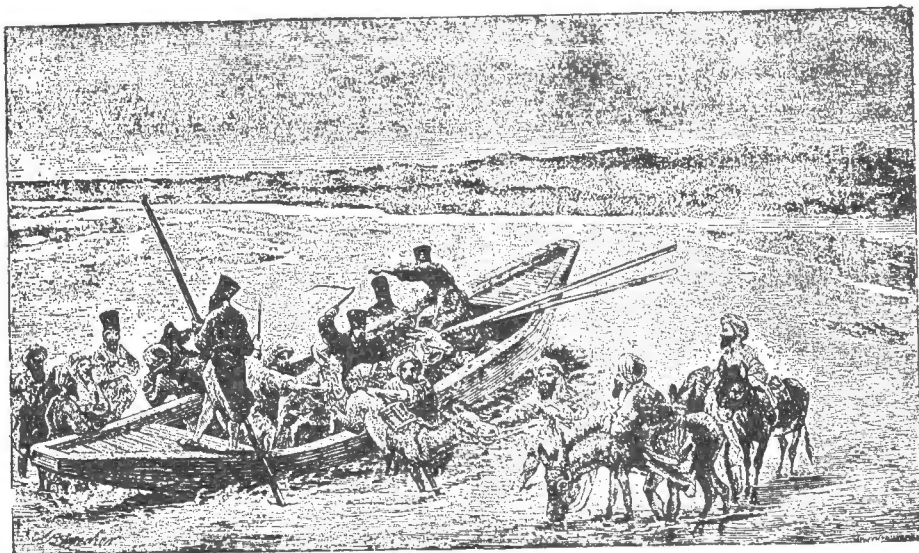
پ — چمورها سبب ایجاد بازارهای جدید و در نتیجه پدید آمدن مشاغل جدید در شهرها شدند و بخش اعظم کالای بازارها را به محصولات تولیدی خود تخصیص دادند و بدین ترتیب در اقتصاد جامعه تحول بوجود آوردند.

ت — چمورها آمادگی بیشتری برای قبول امکانات صنعتی نشان دادند و صنایع کشاورزی را به خدمت گرفتند، و از طریق جذب ابزار کشاورزی سبب رشد فعالیتهای فنی و صنعتی شدند.

چ — چمورها به سبب سالها تجربه بر روی زمین به کسب مهارتهای عملی و تخصصی کشاورزی نایل آمدند و در بالا بردن کیفیت تولید کشاورزی توفیق یافتند.

چارواها دامپرورانی بودند که اکثر فصول سال را در مهاجرت و ییلاق و قشلاق به دنبال چراگاههای بهتر سپری می کردند. سرزمین حاصلخیز ترکستان به چارواها امکان می داد که آذوقه تمام سال را تهیه کنند و توشه راه سازند. قبایل ترکمن نه ماه از سال را بیرون از حوزه رودخانه های اترک، گرگان و قره سو می گذرانند و تنها برای سه ماه زمستان به این مناطق می آمدند و به کشت می پرداختند. آنچه می کاشتند در حد مایحتاج خود آنان بود و پس از برداشت محصول نیز بیدرنگ به شمال کوچ می کردند^۱. محصول چمورهای که در نیمه دوم سده نوزدهم در بخارا به کشاورزی اشتغال داشتند، عمدتاً گندم، پنبه، و انواع میوه بود. پنج نوع غله در اغلب نقاط بدست می آید که عبارتند از: گندم سفید، جو، جو قری، ارزن (تاریق) و برنج. در بخارا و خیوه که این دانه ها به طور طبیعی نیز می روید، بهترین نوع «جو قری» بعمل می آید.

۱. بی بی رابعه لوگاشوا، ترکمنهای ایران، ۳۳.



چگونگی عبور از رود جیحون

پ- قنات:

قنات (کاریز) از پدیده‌های مهمی است که در زراعت ترکستان نقش عمده‌ای دارد. قنات حاصل کار مردانی است که سالهای متمادی در زیر زمین کار کرده‌اند و دل صحراها و دشتها راکنده و آب را از فرسنگها فاصله و با عبور از کوهها و دره‌ها به زمین زراعتی رسانده‌اند. زمینهای مزروعی نیزکنار همین قنات پدید آمده و رونق یافته است. هنری‌مورز می‌نویسد: «حفر این قنات از مهمترین کارهایی است که انجام گرفته و اهمیت آنها در آسیای وسطی قابل قیاس با اهرامی است که در مصر بنا شده است.»^۱ قنات پیوسته سبب پایداری و اسکان کشاورزان در کنار زمینهای مزروعی بوده است. بدین جهت نظارت بر سلامت قنات و تنظیم جریان آب ضرورتی حیاتی داشته است.

قنات به رشته‌های متعددی تقسیم می‌شوند و بنا بر رسم قدیمی مباشرینی برای هدایت و نظارت بر آنها تعیین می‌گردند. این مباشرین که توسط زارعین انتخاب می‌شوند «آرق‌آق‌سقل» نام دارند و ریش‌سفیدان معتمدی هستند که مسؤولیت حسن جریان امور قناتها برعهده آنهاست. تقسیم‌آب میان کشاورزان دهات

۱. مورز، سفرنامه ترکستان و ایران، ص ۱۲۵.

مختلف با فاصله زمانی معین انجام می‌شود. فی‌المثل در مدت پنج روز باید ده الی پانزده قریه مشروب شود. پس از انقضای این مدت، آب به مناطق دیگر روانه می‌گردد. هرگاه قناتی نیاز به بازسازی داشت، مباشرین خود بدین کار اقدام می‌کنند و مرمت لازم را بعمل می‌آورند. قناتهای موجود دارای شیب ملایمی هستند و عرض بعضی از آنها به دو متر می‌رسد. سدهایی که بر آنها می‌بندند شامل دیواره‌ای از لجن است که پایه آنها یک متر و ارتفاع آنها از آب نیم متر است. اگر در خلال عملیات آبرسانی به مزارع اختلافی بروز کند «آرق‌آق سقلها» و کشاورزان طبق معمول به «کنگش» یعنی شور متوسل می‌شوند. در این نشست که مجلس شور و تصمیم‌گیری است، اختلافات به آسانی رفع می‌گردد. بدین ترتیب می‌توان دریافت که قنات در روند توسعه و ترقی کشاورزی تأثیری بسزا داشته و نظم و نسق حاکم بر شیوه اداره قنات دارای اهمیت بوده است.^۱

۲- اقتصاد

الف- توازن اقتصادی در مناسبات عشیره‌ای:

روابط اقتصادی در جامعه روستایی ترکستان در سده نوزدهم بسیار ساده بود و به شکل تعاونی اداره می‌شد. تعاون و همکاریهای اجتماعی، جریان زندگی مردم را با سهولت نظم می‌بخشید. حسادت، زیاده‌طلبی، مال‌اندوزی، اسراف و تشکیل زندگی مرفه در عرصه حیات اجتماعی آن زمان مفهومی نداشت. تعالی

۱. ریچارد، ن. فرای در صفحه ۲. ۱ کتاب بخارا، در زمینه کاریزها و آبرسانی در زمان سامانیان (سده سوم هجری قمری) اطلاعات مفیدی داده است که نقل می‌کنیم:

«در بعضی از امور عملی، مردم قلمرو سامانیان نسبت به زمان خود متریقی‌تر بودند. یکی از این موارد، امر آبیاری و توزیع آب بود، زیرا مسئله آب برای مردم این منطقه مسئله حیات و ممات بوده است. شهر مجاور بخارا یعنی سمرقند به خاطر شبکه‌های توزیع آب زیانزد بود و می‌توان تصور کرد که بخارا نیز از این لحاظ چندان عقب نبوده است. اهمیت آبیاری در بخارا و مسئله حقوق کشاورزان در استفاده از آب، این امر را برای مردم منطقه به موضوع تحقیق و علاقه دائم تبدیل کرده بود. از آبراهه‌های زیرزمینی که بعداً کاریز نام گرفت، در این دوره بهره‌برداری فراوان می‌شد، گرچه در بخارا به اندازه سایر نقاط آسیای مرکزی به کاریز نیاز نبود.»

اخلاقی گاه به چنان درجه‌ای از کمال می‌رسید که یک دهقان ماحصل زحمات خود را با طیب‌خاطر در اختیار دیگر نیازمندان جامعه می‌گذاشت. اساساً در جوامع روستایی ترکستان علاقه مفراط به ثروت‌اندوزی، انحصارطلبی و امتیازجویی از خصایل زشت بشمار می‌آید. فرهنگ عمومی سخت به مذمت و تحقیر علایق نفسانی می‌پردازد و از زراندوزان به اسیران هوی و هوس (نفسنگ‌اشه‌گی) تعبیر می‌گردد. این فرهنگ، ساده‌زیستن و قناعت را تشویق می‌کند.

ب- تعاون اجتماعی:

در جوامع روستایی و در میان صحرائشینان ترکستان روح برادری، گذشت، ایثار، فداکاری و سخاوت حاکم است و اساساً زندگی اجتماعی ترکستان بر پایه برادری و همیاری استوار گشته است. این انسجام گروهی را می‌توان ناشی از عواملی دانست که به ترتیب اهمیت از این قرارند:

الف - دین: نفوذ عمیق فرهنگ اسلامی، تشکل نوین بر اساس اعتقادات دینی و وجود عقاید مشترک در جامعه سبب همبستگی میان افراد است.

ب - عوامل خارجی: وجود دشمنان مشترک که پیوسته مترصد فرصت مناسب برای هجوم بوده‌اند؛ و یا عوامل طبیعی نظیر زلزله، طوفان، سیل؛ و نیاز به تأمین مایحتاج زندگی کشاورزی، سبب شده است که پیوسته به کمک یکدیگر نیازمند باشند.

پ- نژاد واحد: از جمله خصوصیات زندگی قبیله‌ای و گروهی وحدت نژادی افراد بوده است. قبیله‌ها به هنگام کوچ معمولاً با نشان نژادی و قومی خود حرکت کرده و موقع اسکان نیز معمولاً به صورت فشرده در جوار یکدیگر زندگی می‌کنند.

تشویق به ساده‌زیستن و پرهیز از پیرایه‌های ظاهری و تجمل‌پرستانه انگیزه‌ای جز اعتقاد به همپایگی و یگانگی انسانی ندارد. وامبری می‌نویسد: «بسیاری از ترکمنها را می‌شناختم که با وجود ثروت نسبی با ماهی خشک سد جوع می‌کردند و پیش از یک مرتبه در هفته به عنوان تفنن نان نمی‌خوردند و این عمل درست مطابق با رفتار هم‌وطنان فقیرشان بود که بواسطه گرانی گندم امکانات این گونه

شکم پرستیها را نداشته‌اند»^۱ مالکیت جمعی اکثر ابزار تولید نتیجه تکامل این روحیه عالی است. ابزار تولیدات کشاورزی از قبیل ییل، کلنگ، تیشه و خیش به راحتی در اختیار و مورد استفاده هر که بدانها نیاز داشت قرار می‌گرفت، و این وسایل به تعبیر ترکستانیان «ایلگ» (یعنی عمومی و مردمی) محسوب می‌شد. استفاده کنندگان لازم هم نمی‌دیدند که برای استفاده و بهره‌برداری از وسایل تولید اجازه بگیرند یا اجازه استفاده بپردازند. دامنه این اشتراک و تعاون عمومی به اشیاء و وسایل خانوادگی نیز کشیده می‌شد.^۲

تنورها، اجاقهای زمینی، وسایل آشپزی مانند بشقاب، قاشق و چنگال چوبی، آلات قالی‌بافی، وسایل باربری نظیر اسب و الاغ و نظایر آنها که مورد نیاز جمع بود در اختیار همه افراد جامعه قرار داشت. این روحیه برادری طبعاً منجر به برابری عمومی و عدم تسلط طبقه‌ای بر طبقه دیگر می‌شد. دین اسلام را نیز باید عامل اخلاقی و روانی ایجاد چنین روابطی تلقی کرد. دعوت به قسط، عدالت، خیر و احسان که عناصر فرهنگ مذهبی مردم را تشکیل می‌داد از جمله عوامل تعیین کننده روابط افراد چنین جوامعی بشمار می‌رفت و رغبت مردم به همیاری و تعاون جلوه‌ای از تأثیر آن عوامل بود. احترام به همسایگان و رابطه ایثارگرانه با نزدیکان و خویشاوندان، که در عبارت معروف «قونگ شینی سیله مق» (یعنی حرمت‌گذاشتن به همسایه) منعکس می‌شد پدیده‌ای بود که از اختلافات طبقاتی می‌کاست.

اسلام صریحاً زکات و خمس را مقرر داشته و هر مؤمنی را به پرداخت آن مکلف کرده است. احسان و انفاق نیز پیوسته مورد تأکید اسلام بوده است. مجموعه این قوانین در روند وحدت عمومی، استحکام روابط معنوی، از بین رفتن تمایزات و اختلافات گوناگون از جمله فاصله‌های طبقاتی در جوامع روستایی و چادر نشین آسیای میانه مؤثر بوده است. سوغات و تحفه نیز در رفع نیاز اقتصادی افراد نقش خاصی داشته است. در ترکستان تحفه و سوغات علاوه بر اینکه وسیله تفنن، تقرب و جلب محبت بوده، وسیله رفع نیازها و خواسته‌های افراد نیز شمرده می‌شده است.

۱. وامبری، پیشین، ص ۳۹۵.

۲. یک آخوند ترکمن در نواری که اخیراً به زبان محلی پخش کرده از این گونه روابط به عنوان ارزش حاکم بر ترکستان یاد کرده است.



چادرهای ترکستانی

مارسل موس^۱، جامعه‌شناس فرانسوی می‌گوید: «رسم ارمغان‌دادن درواقع نوعی دادوستد داخلی است و جامعه ابتدایی به این وسیله نیازهای متنوع اعضای خود را برمی‌آورده است، همانطور که رسم معروف به دادوستد آرام به منزله تجارت خارجی است. موافق رسم دادوستد آرام، هر گروه چیزهایی را که لازم ندارد در محل معینی می‌گذارد و به راه خود می‌رود. سپس گروه دیگری که گذارش به آن محل می‌افتد، اگر نیازمند آن چیزها باشد، آنها را برمی‌دارد و در عوض چیزهای دیگری را که مورد نیازش نیست بجا می‌گذارد و می‌گذرد»^۲.

در ترکستان داد و ستد و تعویض مایملک برای رفع نیاز و یا هدیه و ارمغان متداول است. این گونه روابط بین دامداران و کشاورزان رایجتر است. دامدار گوسفندش را به چوپ حیاط کشاورز دوست و نزدیکش می‌بندد و در عوض کشاورز مقداری گندم در چادر دامدار خالی می‌کند. یک ضرب‌المثل ترکمنی می‌گوید: «بخشی لق‌اذ، سوه‌اق‌له، بالق‌بلر، بالق‌بلمسه خالق‌بلر» یعنی نیکی کن و در

1. Marcal Mauss

۲. آگ برن و نیم کف، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه امیرحسین آریانپور. تهران. دانشگاه تهران،

آب بینداز، ماهیان شکر نیکی بجا می آورند، اگر چنین نکردند خداوند ناظر بر اعمال توست و پاداش خواهد داد.

پ- صنایع داخلی:

در این بخش صنایع تولیدی ترکستان از جمله بخارا در سال ۱۸۶۳ م. بررسی خواهد شد. کارخانه های آسیای میانه بیشتر در بخارا، کارش، نیگی اورگنج، خقند و تمنگان تمرکز دارد و پارچه های مختلف ابریشمی، کتانی و پنبه ای بیشتر در این شهرها تهیه می شود. ذیلا تعدادی از کالاهای این سرزمین بررسی می شود.

— الیجه: پارچه ای است که مورد استفاده زن و مرد است. در خیوه آن را از پنبه و ابریشم خام و در بخارا و خقند از پنبه خالص می بافند. چون در این منطقه خیاطی شغل مستقلی نیست، لذا بافندگان خود وظیفه دوزندگی را نیز برعهده دارند و محصولات خود را به صورت آماده عرضه می کنند.

همانطور که از جدول زیر برمی آید نرخ لباس دوخته در بخارا نسبتاً بالاست.^۱

لباس	درجه اول	درجه دوم	درجه سوم
خیوه ای	۳۰ تنقه	۲۰ تنقه	۸ تنقه
بخارایی	۲۰ تنقه	۱۲ تنقه	۸ تنقه
خقندی	۱۲ تنقه	۸ تنقه	۵ تنقه

علاوه بر الیجه، پارچه ابریشمی و شال پشمی برای عمامه، پارچه های خشن و ارزان برای مصرف عموم و بالاخره نوعی چلوار منقوش به رنگ قرمز تیره نیز تهیه می شود که در ترکستان و افغانستان از آن به عنوان روکش تخت خواب استفاده

۱. آرمینیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۴۹۸.

می‌کنند.

— **فولاد و آهن:** صنعت فولاد و آهن گرچه رونق چندانی ندارد، با این وجود، ابزار جنگی که در این منطقه ساخته می‌شود از شهرت فراوان برخوردار است. تفنگهای خالدار هزاراسب، شمشیر، خنجر حصار، کارشی و جوست از جمله ابزارهای جنگی است که حاصل تلاش کارگران این کارخانه‌هاست. برخی آلات کشاورزی و وسایل خانگی نیز در اینگونه کارخانه‌ها تهیه می‌شود.

— **قالی بافی:** وامبری می‌نویسد: یکی از صنایع مهم آسیای میانه که محصول آن از راه ایران و قسطنطنیه به اروپا می‌رسد قالی است که مرهون ذوق و مهارت زنان ترکمن است. گذشته از درخشندگی رنگ و استحکام بافت، شگفت آن است که کارگران چادرنشین تا این اندازه در طراحی و قرینه‌سازی صاحب ذوق هستند و در بسیاری از موارد نسبت به کارگران اروپایی مزیت و برتری دارند. قالی‌بافی سبب ایجاد کار برای گروه زیادی از دختران و زنان جوان شده است.^۱

— **چرم سازی:** کارگران بخارا چرم را با مهارت خاصی به عمل می‌آورند و پوست ساغری^۲ را که سبز رنگ و دارای برآمدگیهای کوچک است بسیار ماهرانه درست می‌کنند. ترکمنها مقداری چرم از روسیه وارد می‌کنند و به مصرف ساختن مشک می‌رسانند ولی کفشها و سریراق اسبان خود را با پوستهای بومی می‌سازند. نوع عالی این گونه اشیاء در بخارا و خقند تهیه می‌گردد و در خیوه چرم زرد کلفتی ساخته می‌شود که تنها در تهیه پاشنه و رویه کفش مورد استفاده قرار می‌گیرد. ظریفترین نوع آن را برای تهیه «مسح»^۳ و نوع خشن‌تر آن را برای تهیه «قوش» که شبیه گالشهای ماست بکار می‌برند.

— **کاغذ سازی:** در این مورد ریچارد، ن. فرای می‌نویسد: «صنعت کاغذسازی که گمان می‌رود اسرای چینی بعد از سال ۱۳۳ ه. ق = ۷۵۱ میلادی به فاتحان سمرقندی خود آموختند؛ از جمله کشفهای جدید و مهمی بود که اثرات عظیمی برجای گذاشت». در طول سالیان متمادی، شهرهای سمرقند و بخارا

۱. وامبری، پیشین، ص ۵۰۰، و حامدی، در تادیکهای سرخ، ص ۱۱.

۲. ساغری واژه تاتاری است.

۳. نوعی جوراب است که در داخل کفش تعبیه می‌شود.

۴. فرای، بخارا، ص ۱۰۲.

از مراکز عمده صنعت کاغذسازی بوده است. بویژه اینکه ترکستان مرکز نشر فرهنگ اسلامی بود و اندیشمندان و ستارگان فلسفه و علم در این سرزمین درخشیدند. به قول مولانا جلال الدین بلخی:

این بخارا منبع دانش بود پس بخارایی است هرکانش بود
در چنین زمینه گسترده علم، توسعه و رونق صنعت کاغذسازی طبیعی بنظر می‌رسد. در نیمه دوم سده نوزدهم کاغذی که در بخارا و سمرقند ساخته می‌شد در تمام ترکستان و کشورهای همجوار شهرت داشت.

ماده اولیه کاغذ، ابریشم خام بوده و به دلیل نازکی و ظرافت از کاغذهای دیگر مرغوبتر و برای نوشتن مناسبتر بوده است. کتب گوناگون علمی، ادبی و فقهی که در آن زمان به زبانهای مختلف عربی، ترکمنی و فارسی نوشته شده حاکی از وسعت میدان تألیف در آن عصر است. بعضی کتب درسی فعلی حوزه‌های علمی اهل سنت ترکمن صحرا یادگار تألیفات کهن بخارا، تاشکند و سمرقند و بسیار گران و نایاب است.

ت- تجارت خارجی:

بخارا و کلاً آسیای میانه با چندین کشور روابط اقتصادی داشته است. در اینجا روابط بازرگانی این ناحیه را در نیمه دوم سده نوزدهم به ترتیب ذکر می‌کنیم:

۱- روسیه:

آسیای میانه روابط وسیعی با روسیه داشت. در سده نوزدهم شاید هیچ کشوری به اندازه روسیه با این سرزمین روابط اقتصادی و بازرگانی نداشت. خصوصاً توسعه طلبی روسیه و اشتهاى بلعیدن سرزمینهای همجوار سبب می‌شد که روابط اقتصادی و سیاسی را برای این اغراض وسیله قرار دهد. آماری که م. دوخانیکف در سال ۱۸۴۳ م. می‌دهد حاکی است که همه ساله پنج تا شش هزار شتر برای حمل کالا مورد استفاده قرار می‌گرفته و واردات آسیای میانه به روسیه سه تا چهار میلیون روبل— دوازده تا پانزده میلیون فرانک— برآورد می‌شده است. در مقابل،

صادرات در سال ۱۸۲۸ به ۲۳,۶۲۰ لیره (۵۹۰,۵۰۰ فرانک) بالغ می‌شده و این رقم در سال ۱۸۴۰ به ۶۵,۶۷۵ لیره و ۱۶۰ ش (۶۴,۱۸۹ فرانک) افزایش یافته است. این ارقام مربوط به سالهای ۱۸۲۸ تا ۱۸۴۵ می‌شود. م. ت. ساویل لوملی منشی سفارت انگلیس در سن پترزبورگ در گزارش دقیقی که راجع به تجارت روسیه با آسیای میانه تهیه کرده نشان می‌دهد که در مدت ده

صادرات روسیه به لیره

بخارا	خیوه	خقند	جمع	
۲۱۳,۹۶۹	۱۵,۲۱۰	۳۷۵	۲۲۹,۵۵۴	سکه طلا و نقره
۴۵,۷۷۶	۱,۸۵۶	۲,۰۴۳	۴۹,۶۷۵	مس
۸۲,۱۲۷	۹,۳۳۱	۱۰,۹۷۹	۱۰۲,۴۳۷	آهن و سایر محصولات فلزی
۱۵۶,۷۰۷	۵۸,۹۱۵	۷,۵۵۹	۲۲۳,۱۸۱	پنبه و پارچه‌های پنبه‌ای
۵۰,۴۶۷	۲۵,۸۶۹	۱,۹۷۶	۷۸,۳۱۲	پارچه‌های پشمی
۱۰,۵۵۰	۴,۷۹۹	۷۱	۱۵,۴۲۰	پارچه‌های ابریشمی
۸۱,۵۴۳	۳۷,۹۲۱	۴,۰۶۹	۱۲۳,۵۳۳	چرم
۸,۵۹۵	۴۶۰	۸۲۶	۹,۸۸۱	ظروف چوبی
۴۸,۶۳۵	۱۷,۹۰۴	۳۹۳	۶۷,۲۳۲	انک
۸۵,۴۱۶	۱۷,۵۶۷	۲,۰۳۰	۱۰۱,۵۰۰	کالاهای متفرقه
۷۸۳,۷۸۵	۱۹۹,۸۳۰	۳۰,۶۱۲	۱,۰۱۴,۲۲۷	جمع

سال — ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰ — صادرات به ۱,۰۱۴,۲۲۷ لیره (۲۵,۳۵۵,۹۲۵ فرانک)

فرانك) و واردات به ۱,۳۴۵,۷۴۱ لیبره (۳۳,۶۴۳,۵۲۵ فرانك) افزایش یافته است. اجناس و کالاهای روسی که در بازارهای بخارا و خیوه و کارشی دیده می‌شود، گستردگی روابط کشورهای آسیای میانه با روسیه را به اثبات می‌رساند. آهنهای گداخته شده از نواحی سیبری جنوبی و مخصوصاً از کارخانه‌های کوه اورال تأمین می‌شود. این آهنها برای ساختن دیگچه و پارچ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

واردات روسیه از ترکستان

بخارا	خیوه	خقند	جمع	
۲۳۳,۱۷۷	۷۶,۲۵۵	۲,۷۱۸	۴۱۲,۱۵۰	پنبه خام و نخ پنبه‌ای
۴۹۸,۶۲۲	۸۸,۹۶۰	۱۴,۱۸۰	۶۰۱,۸۰۲	پارچه‌های نخی
۱۷,۴۴۳	۳,۰۸۸	۱۶۰	۲۰,۶۹۱	ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی
۴۸	۱,۳۲۲	۵۲	۱,۸۰۳	پارچه‌های پشمی
۷,۳۵۱	۲۶,۲۰۱	۷	۳۳,۵۵۹	روناس
۱۵۱,۷۷۳	۶,۲۹۷	۱,۹۹۵	۱۶۰,۰۶۵	پوست و پوست‌بره
۱۷,۸۵۶	۷۰۳	—	۱۸,۵۵۹	سنگهای قیمتی و مروارید
۲۷,۷۸۴	۲,۱۴۷	۱۶,۸۸۳	۴۴,۸۱۴	میوه خشك
۲۴,۲۴۲	—	—	۲۴,۲۴۲	شال کشمیر
۱۹,۶۶۴	۴,۴۵۲	۳,۹۴۱	۲۸,۰۵۷	کالاهای متفرقه
۱,۰۹۶,۳۸۰	۲۰۹,۴۲۵	۳۹,۹۳۶	۱,۳۴۵,۷۴۱	جمع

آهن ساخته و پرداخته شده، مفرغ، پارچه‌های روسی و کتانای موصلی،

سماور، اسلحه و چاقو از آثار صنعت روسیه در ترکستان است.^۱ انگیزه‌های اقتصادی روسیه، بازار پر مشتری ترکستان، و آگاهی از تمایلات و ذوق و سلیقه مردم و نیازهای ساکنین این منطقه که در نتیجه سالها مراوده حاصل شده، در ایجاد و توسعه روابط اقتصادی مؤثر بوده‌اند.

(دو جدولی که در صفحات پیشین آمده است و جزئیات روابط کشورهای آسیای میانه؛ بخارا، خیوه، خقند با روسیه را نشان می‌دهد، از کتاب ددویش ددوین (ص ۵۰۱) تألیف وامبری نقل شده است.)

۲- ایران:

طبیعی‌ترین رابطه ترکستان را باید با ایران دانست، بویژه اینکه ترکمنها در نواحی مرزی ایران که برای کشاورزی و دامداری مساعد است زندگی می‌کنند. اما اختلافات مذهبی ایران و بخارا و سلطه‌جویی ناصرالدین شاه^۲ سبب شد که رابطه



یکی از مردان ترکستانی یا ترکمن با باز شکاری خود

۱. وامبری، پیشین، ص ۵۰۲.

۲. جنگ مرو که به قول وامبری برای تصرف بخارا صورت گرفت شاهی است براغراض سیاسی بلندپروازانه و در نتیجه ترویج روحیه غارتگری و ناامنی راهها.

ایران و ترکستان به حداقل ممکن برسد^۱. با این حال بازرگانان از طرق مختلف از جمله از راه هرات اقدام به مبادله می کردند. کالاهای مبادلاتی شامل پشم گوسفند، میوه خشک، مواد رنگی و بعضی پارچه های بومی بود.

ترکمنهایی که در مناطق مرزی گرگان و اطراف آن زندگی می کنند خاطرات فراوانی از معاملات بخارا و خیوه با این مناطق دارند. مضمون ترانه «لاله» که خاص دختران ترکمن است حاکی از آن است که لوازم زینتی زنان و دختران از بخارا و خیوه به این مناطق می رسیده است. در این ترانه آمده است که:

اخیم بل عرق عرق، خیوه مندن داش گرگ

خیوه دن گلن سوغت، آینه بلن باش دراق

«مضمون چنین است که خیوه از اینجا دور است، سوغاتی از آنجا آورده اند، آئینه و شانه سر سوغات است.»

۳- افغانستان:

میزان روابط بازرگانی افغانستان با بخارا کاهش یافته و تدریجاً رو به سردی نهاده است. علت عمده کاهش این روابط حضور نیروهای استعماری انگلیس بوده است. دولت بخارا که از تحریکات انگلیس و اهداف استعماری او مطلع بود به تبلیغات دامنه داری علیه انگلیس دست زد و آن کشور را مرتد و کافر خواند. در نتیجه این تکفیر میزان مبادلات اقتصادی به طور قابل توجهی کاهش یافت و روابط سیاسی رو به تیرگی نهاد.

۴- چین:

چینیها بندرت متحمل طی مسافات طولانی و طاقت فرسا می گردند و کمتر در نواحی مرزی ظاهر می شوند به همین دلیل در ترکستان نقش اقتصادی کمتری داشته اند. تجارت چای تنها مورد قابل ذکر در مبادلات چین و ترکستان است.

ث- گمرک:

آن طور که در متون آمده است مقدار مالیات و عوارض گمرکی طبق میل

۱. رجوع شود به سفارتنامه خواجه نصیرالدین طوسی (تألیف هدایت (لله باشی) که با محمد امین، خان خیوه، وارد مذاکره گردید. ص ۵۸ تا ۷۳.

امیر بخارا تعیین می‌شده است. حق گمرکی که در بخارا از محصول و مال التجاره اخذ می‌شد برحسب میل خان و به اقتضای وضع مال التجاره به‌طور نقدی یا جنسی تعیین می‌گردید^۱. نداشتن ملاک روشنی برای تشخیص بازرگانان عمده از مسافران ساده گاه سبب می‌شد که مأموران گمرک به بعضی مسافران فشارهای اقتصادی سنگینی وارد آورند. به عنوان مثال یک مسافر هندی که چند بار رازیانه را در میمنه به میزان سی تنقه (۲۲/۵ فرانک) می‌خرید، تا به هرات می‌رسید باید بابت هر بار بیست تنقه (۱۰ فرانک) می‌پرداخت. حقوق گمرکی نقاط مختلف نیز به یازده تنقه (۸/۲۰ فرانک) می‌رسید. هنگام ورود به بخارا نیز سی تنقه از او مطالبه می‌کردند، بطوری که یک بار ۳ تنقه‌ای، حدود ۹ تنقه، یعنی سه برابر قیمت خرید، خرج برمی‌داشت^۲.

برای اطلاع بیشتر آمار را که وامبری درباره گمرکخانه نقاط مختلف ترکستان آورده، ملاحظه کنید. همان‌گونه که در آمار جدول مندرج در صفحه ۷۶ قید گردیده، میزان مالیات بر کالا و اسیران بیش از همه بوده است.

مأمورین بازرسی موظف بودند که کلیه اسباب و لوازم مسافران را بازرسی کنند. مأمور مالیات وظیفه داشت از کالاها و کلیه وسایل و زاد و توشه مسافران مالیات بگیرد. مخبر (وقایع نویس) نیز کلیه جریاناتی را که در محل روی می‌داد گزارش می‌کرد. او از مسافران تحقیق بعمل می‌آورد و به کسب اطلاع از ماهیت و مشخصات مسافران می‌پرداخت و سپس این اطلاعات را در اختیار امیر بخارا می‌گذاشت. بدین ترتیب امیر همه روزه از کلیه رفت‌وآمدها مطلع می‌گردید.

ج- کاروان:

کاروانهای مسافرتی از مهمترین وسایل ارتباطی در آسیای میانه بوده است. هر کاروان از تعدادی بازرگان، غلام و محافظ تشکیل می‌شده است. علاوه بر آنها گاه صنعتگران و داعیان نیز همراه کاروانها حرکت می‌کرده‌اند. ناامنی راهها، احتمال چپاول و غارت درطول راه، یا ابتلا به بیماری و نیازهای دیگری که معمولاً

۱. مورز، سفرنامه ترکستان و ایران، ص ۱۲۰.

۲. یک تنقه برابر هفتاد و پنج سانتیم می‌باشد.

مالیاتهای گمرکی هر محل به تنقه

اسم محل	دریافتی از هر کالا	شتر	اسب	خر	برده
قرقی Kerki	۲۰	۵	۳	۱	۲۲
اندخوی Andkuy	۲۶	۵	۳	۲	۲۰
میمنه Maymena	۲۸	۵	۳	۱	۲۵
آلمار Almar	—	۳	۲	—	—
فهم گذر Fahmguzar	۱	۳	۲	۱	۱
قاله ولی Kaieveli	—	۵	۳	۱	۵
مرغاب Muryab	۳۰	۵	۳	۲	۱۵
قلعه نو Kaleno	—	۵	۳	۲	—
قرخ Kerrukh	—	۱۵	۱۰	۵	—
جمع	۱۰۵	۵۱	۳۲	۱۵	۸۸

در یک سفر طولانی پیش می‌آید از جمله عواملی بوده‌اند که ایجاب می‌کرد کاروان با افراد زیاد و محافظین بسیار حرکت کند. اهل کاروان از برنامه‌های گوناگون مذهبی و ملی نیز بی‌نصیب نبوده‌اند. در طول راه مباحثات و نقل اخبار و احادیث توسط داعیان و گاه آلات طرب کاروانیان را سرگرم می‌داشتند. ریچارد، ن. فرای می‌نویسد: «کاروانها در واقع شهرهای کوچک متحرکی بودند که آداب و رسوم و فرهنگ خود را همراه داشتند.»^۱

مطلب شایان توجه آن است که انتقال فرهنگ سرزمینهای مختلف توسط

همین بازرگانان و مسافران صورت می‌گرفته است. کاروان در قرنهای پیش یگانه وسیله ارتباطی بین ممالک بود و نتیجتاً منبع اشاعه و اخذ فرهنگ بشمار می‌رفت. اینگونه مبادله فرهنگی در درجهٔ اول ادبیات عامه و سپس ادبیات مکتوب را تحت تأثیر قرار می‌داد. از این رهگذر است که بازرگانان سغدی^۱ فرهنگ ایرانی را به شرق اقصی می‌برند و خوارزمیان نیز فرهنگ خود را در اروپای شرقی اشاعه می‌دهند.

مسافران کاروان منزل به منزل حرکت می‌کردند و تقریباً در فاصلهٔ هر پنج فرسنگ، یعنی مسافتی که روزانه هر کاروان می‌توانست طی کند، سراهایی بنا شده بود که بازرگانان و کاروانیان در آنجا به استراحت می‌پرداختند و معمولاً خوراک اصلی حیوانات بارکش را نیز در همین توقفگاهها می‌دادند. این سراها عمدتاً در مسیر چاههای آب و یا نقاط دفاعی مناسب ایجاد می‌شد. بعضی از آنها که ساختمان مستحکم سنگی داشته هنوز در شوروی باقی است، و برخی نیز تبدیل به شهر و قصبه شده است. علاوه بر کاروانهای بازرگانی، «کاروانهای حج» نیز دارای اهمیت بوده‌اند. افراد این کاروان را کسانی تشکیل می‌داده‌اند که قصد زیارت کعبه و مدینه را داشته‌اند. همه ساله سی تا چهل هزار نفر از مردم بخارا عازم زیارت خانهٔ خدا می‌شده‌اند تا آنچه از دوران طفولیت شنیده‌اند به چشم ببینند و به مقام «حاجی» نایل آیند.

در بخارا قریب سی کاروانسرا وجود داشته که مورد استفاده مسافران قرار می‌گرفته و حجره‌ها و تکیه‌های آنها پذیرای مهمانان خسته و از راه رسیده بوده است.

ج- بازار بخارا:

بازار بخارا از دیرباز به علت تراکم جمعیت و موقعیت خاص سیاسی - اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. چون بخارای سدهٔ نوزدهم مورد نظر ماست، از شرحی که وامبری از بازار بخارای نیمهٔ دوم قرن نوزدهم داده بهره می‌جویم. وی از سبک معماری بازار دل‌خوشی ندارد ولی از مشاهدهٔ جمعیت

۱. سغدیان مردمانی بودند که از پیش از حملهٔ اسکندر در ترکستان سکونت داشته‌اند.

فراوان و اقوام مختلفی که در بازار دیده متعجب شده است. بازارهای بخارا جلوه و شکوه بازارهای تهران، اصفهان و تبریز را ندارد. با این همه بواسطه تنوع اقوام و لباسهایی که بچشم می خورد، به نظر یک نفر خارجی بسیار جالب می آید. در تمام بازارهای عمده منظره این ترکیب عجیب و رنگارنگی از بخارایی، خیوهای، خقندی، قیرقیزی، قپچاق، ترکمن، مولتانی، جهود و افغانی به چشم می خورد.

انبارهای نسبتاً مهم و به اصطلاح مراکز عمده فروشی بسیار کم است اما رسته (بازار) های مختلف وجود دارد. رسته ها بر اساس شغل تقسیم می شوند. مثلاً کلیه چیت فروشان یک رسته چیت فروشی را تشکیل می دهند. امروز هم بازارها بر حسب نوع کسب تقسیم شده اند: رسته سوزن گیران که مختص فروشندگان صنایع فلزی است، رسته صرافان برای تبدیل پول، رسته کتابفروشا، رسته زرگران، رسته چلنگران برای ساختن و فروش قفل و کلید، رسته عطاران، رسته قنادان، رسته چایفروشان، تیمچه دارایی فروشی برای خرازی فروشی، بازار لاتا برای پارچه های کنفی، رسته چیت فروشان برای فروش قلمکار و پارچه های نخی، چلوار، متقال، و حریر. این رسته در شهر بخارا ۲۸ مغازه مخصوص به خود دارد.



مجازات زناکاران در خیوه

در بازار آنچه بیش از همه مورد توجه یک نفر خارجی قرار می گیرد قسمتی

است که محصولات کشاورزی و صنعتی محلی را به معرض نمایش می‌گذارد. نظیر پارچه زیبای پنبه‌ای که «الیجه» نام دارد و به صورت راه‌راه دورنگ بافته شده است، اقسام مختلف پارچه‌های ابریشمی مانند دستمالهای ظریف به نازکی تار- عنکبوت و یا اطلس‌های کلفت و محکم. کفشهای زنانه و مردانه محلی نیز فوق‌العاده جالب است. کفشهای مردانه پاشنه بلندی فروخته می‌شود که نوک آنها بسیار باریک است و کفشهای زنانه غالباً با قلابدوزی ابریشمی زینت شده است.

ح- بخارا مرکز بازار ترکستان:

لباسهایی را که در بازار و مغازه‌های مخصوص به معرض تماشا و فروش گذاشته‌اند چشم خریدار را بی‌اختیار به سوی خود جلب می‌کند. در این لباسها تضاد رنگ به ماهرانه‌ترین شکل بکار رفته است. آدم شرقی که خصلت‌های فرهنگی خود را حفظ کرده معمولاً از «چاخچوخ»، یعنی خش‌وخش پر صدای پارچه‌های نو، لذت می‌برد. هر وقت فروشنده‌ای برای نشان دادن صدای خوش‌آهنگ پارچه لباس (چاپان) را خود به تن کرده و از این سو به آن سو می‌رود، انسان بی‌اختیار به نشاط می‌آید. این لباسها در همان محل توسط کارگران تهیه می‌شود و چندان مرغوب نیست، به همین دلیل بسیار ارزان است.

مردم از اقصی نقاط برای خرید لباس به بازارهای بخارا رو می‌آورند. حتی قیرقیزها، قپچاقها و کالموکها نیز به همین نیت از دل صحرا به بخارا می‌شتابند. آن تاتار وحشی با چشمان مورب و چانه پیش‌آمده وقتی لباس چرمی خود را با یک «یقتی» (لباس تابستانی) که در نظرش مظهر عالیترین تمدن است معاوضه می‌کند از خوشحالی مانند اسب شیهه می‌کشد، و همانطور که پاریس یا لندن در نظر دورافتاده‌ترین اهالی ولایات اروپا فوق‌العاده جلوه می‌کند، بخارا نیز برای این‌گونه اشخاص همان مقام را دارد.^۱

در حاشیه استخر، یک قهوه‌خانه (چایخانه) قرار دارد که هر کس ناگزیر از مراجعه به آن است. سماورهای متعلق به این دکان شباهت زیادی به چلیک‌های

بزرگ آجود دارد و آنها را در روسیه مخصوص بخارا درست می کنند. گنجایش آن به اندازه ای است که به هر تازه واردی فنجانی چای سبز اعلی داده می شود. بازار کتابفروشی بخارا از دیرباز مشهور بوده است. صنعت کاغذسازی ترکستان در ترویج و تکثیر کتب پر بار علمی در بخارا مؤثر بوده است. ابوعلی سینا بازار کتابفروشان بخارا را بی نظیر توصیف کرده است و در یکی از کتابفروشیها نسخه ای از تألیفات فارابی به دستش افتاده که او را در فهم بهتر تعالیم ارسطو یاری کرده است. کتابفروشیهای بخارا کانون تجمع دانشمندان و متفکرین رشته های مختلف علوم بوده است. «اغلب کتابفروشان آن دوره افراد باسوادی بوده اند که دکاکین آنان محفل شعرا، فلاسفه، اطباء، منجمین و افراد دیگری بوده که برای بحث در آنجا گرد هم می آمده اند.»^۱ در سال ۱۸۶۳ بازار کتابفروشیهای بخارا دارای بیست و شش دکان بوده است. کتابفروشان معمولاً کتابهای پر حجم و قیمتی را به مغازه نمی آوردند و در خانه نگه می داشتند.

خ- نقش پول:

در بخارا واحد پول رایج «تنقه» بوده^۲ که معاملات توسط آن انجام می گرفته است. علاوه بر پول رسمی، اسنادی شبیه برات و چک نیز رایج بوده است. چون انتقال پول نقد از شهری به شهر دیگر دشوار بوده شغل صرافی رونق داشته است. پول در گردش بخارا یا خیهو تنها در حوزه جغرافیایی حکومت دارای ارزش بوده است. هدایت می نویسد: «چون اشرفی و ریال آن ولایت (خیهو) که تنگه می گویند، و سکه محمدامین خان است، در بلاد دیگر رایج نخواهد بود؛ به مصارف همانجا رسید و به قیمت اشتر و اسب و تدارك ملازمان و آذوقه راه رفت.»^۳

در بخشهای تابعه بخارا، یعنی شهرهای کم اهمیت و دهات، پول نقش چندانی در مبادلات نداشته و معاملات به صورت پایاپای انجام می گرفته است. وامبری می نویسد: «در آندخوی زنها و بچه ها از صبح تا شب در مقابل دکان موقتی و خلق الساعه ما می ایستادند ولی خرید و فروش نمی شد زیرا به جای پول

۱. فرای، بخارا، ص ۹.

۲. هنری مورز در سال ۱۸۸۴ میلادی به جای تنقه از منات سخن می گوید.

۳. رضاقلی خان هدایت، سفارتنامه خواندم، ص ۷۹.

انواع میوه و نان عرضه می کردند.»^۱

د- یاشلی بازار:

کار اداره و نظارت بازارهای ترکستان نیز دارای نظامی خاص بوده است. هر بخشی از بازار یک «یاشلی» یعنی ریش سفید داشته که بر حسن جریان امور نظارت می کرده است. قدرت و اعتبار یاشلی به مراتب محدودتر از سایر مقامات نظارت بوده است. هنری مورز و واسبری درباره بازار و ریش سفیدان آن گفته اند که یاشلی بخارا موظف است ضمن نظارت بر بازار جوابگوی مقامات دولتی نیز باشد، خصوصاً وظیفه اخذ و جمع آوری مالیات از بازار نیز بر دوش همین ریش سفیدان بازار است. به طور کلی یاشلیها وظایفی چون تنظیم بازار، روابط بازرگانان، جمع آوری مالیات و نرخ گذاری شرعی را برعهده دارند.

د- برده و بازار برده فروشی:

شاید در قاموس انسانیت واژه ای زشت تر و ناپسندتر از برده و برده داری نباشد، اما متأسفانه چندان دور نیست زمانی که انسانها درد و تحقیر تازیانه نظام برده داری را با تمام وجود حس می کرده اند. تاریخ نگاران در مورد آسیای میانه غالباً ترکمنها و یا در معنایی وسیعتر ترکستان را پیشگام چپاول و غارت و برده داری می دانند. متأسفانه در این گونه قضاوتها حقایق در پشت هاله ای از اغراض مخفی می ماند. برخی مورخین نیز قلم را با مرکب قدرت حاکم می آلاینند. در همان زمان که در ترکستان بازار برده فروشی وجود داشت، در عهد ناصرالدین شاه قاجار نیز در پایتخت ایران برده خرید و فروش می شد. در تهران هر اسیر و برده ترکمن و مخصوصاً زن تکه ترکمن به قیمت صد ریال معامله می شد. ناصرالدین شاه شخصاً برای برده های ترکمن جایزه تعیین کرده بود.^۲ در همان زمان که مورخین از اعمال غیرانسانی ترکمنها نسبت به اسرا سخن می راندند، ترکمنها خود آماج حمله بودند ولی به دلیل مکتوب نبودن این حوادث و اظهار نظرهای یکجانبه و غرض آلود، این حقایق دردناک پوشیده مانده است.

۱. واسبری، پیشین، ص ۳۰۱.

۲. مورز، سفرنامه ترکستان و ایران، ص ۱۹۳.

شاید تنها نشانی را که از دردورنج اسیران مرزنشین ترکستانی باقی است در دیوان مختومقلی فراغی (۱۱۴۶ - ۱۲۰۴ ه. ق = ۱۷۳۳ - ۱۷۹۰ م.) بتوان یافت. او در دیوانش می‌گوید:

غافل لبقده دشمن آلدی داشیمز دارغاتی هر یانه دنگی دوشیمز
باش یلده بر کتاب ادا ایشیمز قیزیل باشلار آلیب ویران ایلادی
برناچه مزقولی باغلی قل بولیب نیجه لارایزینده سار غاریب سولیب
کیمی بریب آنینگ بهاسین آلیب هرکیمه بر بلی بها ایلادی
مضمون این اشعار چنین است: «آلمان‌چیان یکباره در غفلت بر ما یورش بردند و مردم و دوستان ما را به اسارت گرفتند. دستهایشان را بستند و به‌سوی بازار برده‌فروشی روانه کردند.» در اینجا بد نیست اشاره شود که کتابی که فراغی طی پنج سال تلاش تألیف کرده بود نیز از میان رفت.

وضع برده‌فروشی ترکستان را طبق روایت مورخان بررسی می‌کنیم. در بخارا برده‌ها را به کاروانسرا هدایت می‌کنند و عده‌ای نیز که صرفاً به تجارت برده مشغولند آنان را از افراد بی‌بضاعت که قدرت نگهداری آنها را ندارند می‌خرند و با سود کلان در نقاط مختلف عالم به فروش می‌رسانند. برده‌داری در ترکستان حاصل «دأب» یعنی عادات و عرف عمومی است. تعارض بین «دأب» و «آیین اسلامی» در ترکستان قرن نوزدهم کاملاً مشخص است. مثلاً علمای خیره مساعی زیادی بخرج می‌دادند تا از روحیهٔ چپاول و غارت بادیه‌نشینان بکاهند ولی این نصایح به‌سبب نفوذ عوامل دیگر، از تأثیر چندانی برخوردار نبود.

اسرا بعد از خرید در مزارع ترکستان به کار گمارده می‌شوند. نخستین اشتغال آنان زراعت است ولی تدریجاً تاحد بالاترین مقام دولتی نیز ترقی می‌کنند. در واقع پس از خرید، از آزادی و اختیار معینی بهره‌مند می‌شوند. این اسیران که در اطراف پراکنده‌اند و به کار نوکری، غلامی، اربه‌کشی و رعیتی اشتغال دارند، در ایام عید صیام سه روز مرخص می‌شوند و از نقاط مختلف به‌شهر خیوق آمده گردش و تماشا می‌کنند.^۱

وامبری در این خصوص می‌نویسد: «اسیر هیچ‌گاه به اندازهٔ زمانی که از دست

تاجر رهایی می‌یابد احساس خوشبختی نمی‌کند زیرا صاحب جدید او هرکس باشد آن سختگیری و مزاحمتی که در دوره کارآموزی و سکونت در آغل حیوانات دچار آن بوده برایش فراهم نمی‌کند.^۱ مورخین ترکستان درباب استعداد ترقی در بردگان ایرانی و اشغال پستهای مهم توسط آنان سخن بسیار گفته‌اند. هنری مورز می‌نویسد که ایرانیانی که به‌عنوان اسیر به بخارا آورده شده‌اند با بروز ذکاوت در مشاغل مهم دولتی راه یافته‌اند و حتی مکاتبات بین بخارا و دیگر کشورها را تنها در قابلیت ایرانیان دانسته‌اند. در دستگاه حکومت امیرمظفرالدین کم نیستند ایرانیانی که قبلاً به‌عنوان برده به بخارا آورده شده‌اند و بعدها پستهای مهم دولتی را احراز کرده‌اند. علت برخورد عطف‌آمیز با بردگان را باید تا حدودی نتیجه منطبق‌شدن تدریجی «دأب» با احکام و اخلاق اسلامی دانست. مذهب گرچه هرگز موفق به‌محو برده‌داری در ترکستان نشده است، ولی اثر عمیق و مثبتی در رفتار ملایم و انسانی با اسرا و بردگان برجای نهاده است.



هفته بازار فروش اسب در «شوراخان» (قیرقیز)

سیر تحولی قیمت برده‌ها را مستشرقینی چون ژوزف ولف، سرپرسی سایکس، هنری مورز و وامبری متفقاً در رابطه با تحولات سیاسی می‌دانند. به نقل قولی از

وامبری اکتفا می‌کنیم: « قیمت‌ها در این بازار عجیب بسته به پیشامدهای سیاسی و موقعیت ترکمنهاست و برحسب اینکه در کشورهای مجاور کم و بیش در آلامانهای خود دستشان بازتر یا بسته‌تر باشد تغییر می‌کند زیرا همین موقعیتهاست که مقدار محصول و کالاها را کم و زیاد می‌کند. مثلاً در موقع عبور من از بخارا حداکثر قیمت یک مرد بالغ کامل چهل تا پنجاه تیلا بود، در صورتی که پس از یک فتح که هجده هزار سرباز ایرانی را یک روز به اسارت گرفتند؛ یک برده کاملاً صحیح و سالم را با سه تا چهار تیلا می‌شد بدست آورد.»^۱

ر- علل برده گرفتن:

عوامل زیر را می‌توان دلیل فعالیت‌های غارتگرانه و منحل ترکستانیان هم‌مرز و مجاور ایران دانست:

۱- محرومیت شدید از لحاظ امکانات زیست، عدم توانایی مادی و فقر عمومی. وامبری می‌نویسد: آنچه در این تاخت و تازهای ننگین عاید چادر نشینان می‌شود با خطراتی که این‌گونه عملیات دربر دارد برابر نیست زیرا بندرت دیده می‌شود که این فرزندان صحرا از روستاهای نقاط مرزی خود با دست پر بازگردند.

۲- چپاول تلافی‌جویانه طرف مقابل که به صورت شبیخون انجام می‌شود. نتیجه این عمل تکرار و تسلسل چنین اقدامهایی است. مثلاً دولت ایران برای تسلط بر بخشی از منطقه ترکستان و اخذ مالیات به مردم هجوم می‌آورد و ساکنین آن منطقه متقابلاً در فرصتی مناسب به یورش و تلافی می‌پردازند. در این حملات معمولاً غارت شوندگان مردم عادی و یا زوار مشهد هستند.

فریزر انگلیسی بعد از لشکرکشی فتح‌علی‌شاه جهت سرکوب ترکمنان، برای دومین بار از خراسان دیدن کرده و در تأیید مطلب فوق پس از ذکر قتل و غارتی که بر ترکمنها رفته و ویرانی، سرگردانی و استیصالی که گریبانگیر آنها شده چنین نوشته است:

«... لیکن بازماندگان آنها ظلم و ستم را فراموش نکردند و نه تنها برخلاف گفته نایب‌السلطنه ریشه‌کن نشدند بلکه در اثر خشم روزافزون و حس انتقام

ایلیاتی که از هم دور افتاده بودند به یکدیگر پیوستند و ترکمانهای مرو و سرخس یکی شدند و با تعداد کمتر اما با نفرتی بیشتر به چپاول و غارت پرداختند.^۱

۳- پیدایش دو مذهب سنی و شیعه در اسلام سبب برخوردهای گوناگون در طول تاریخ بوده است. فقهای دو مذهب که گاه آلت فعل حکام و سلاطین بوده‌اند، نقش عمده‌ای در تحریک احساسات عوام معتقد و پیرو خود داشته‌اند. چنانکه یکی از علمای برجسته ترکستان به نام «ملاشمس الدین»، در قرن شانزدهم میلادی شیعه را رافضی و سب و لعن‌کننده خلفا دانسته و کافر اعلام می‌کند. چنین حکمی را در واقع باید توجیه‌کننده اعمال جنایتکارانه چپوچیان و غارتگران تلقی کرد.

در اینجا مذاکرات سفیر ایران، رضاقلی‌خان‌الله‌باشی، را که در سال ۱۲۶۸ ه. ق با حاکم خیوه، محمدامین‌خان ازبک، در رابطه با علت برده ساختن ساکنین مرزی صورت گرفته از یادداشتهای خود سفیر نقل می‌کنیم. قابل توجه است که دلایل مذهبی اینگونه اعمال در مذاکره نقش عمده‌ای داشته است:

سفیر ایران: اهاالی ایران به همه دولتهای خارجه از روم^۲، روس، هند و فرنگ روند و به عزت‌زیند و به عافیت بازآیند الا در حدود بلاد شما و متعلقین شما که به اسرونهب اهل اسلام اقدام نمایند و ابواب اذیت و خواری بر روی اهل قبله گشایند و حال آنکه یک قرآن و یک قبله و یک رسول و یک خدا دارند و در هیچ آیتی و خبری چنین حکمی مشهود نیست.

حاکم خیوه: علمای ما گفته‌اند که سب‌شیخین کفر است و سزای کافر معلوم است و اهاالی ایران بدعت‌کنند و سب و لعن اکابر صحابه نمایند. لهذا به فتوای مفتیان بخارا و خوارزم روافض و کافر خواهند بود و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم.

سفیر ایران: من که یکی از بندگان آستان حضرت شاهنشاه ایرانم^۳، سخنان دولتی گویم و جواب و سؤال ملتی با علمای مذهب است و مرا از آن مباحث چندان فایده نخواهد بود. اگر مقصود تحقیق مذهب و مباحثه در آن مطلب بود، مفتی یا قاضی بدین ولایت مأمور می‌شد و حال آنکه سالهاست این سخنان در میان است و رساله‌ها، مقاله‌ها، کتابها و خطابه‌ها فیما بین جانبین رد و بدل شده و مقصودی حاصل

۱. کنت گوینو [و دیگران] جنگ ترکمن، ترجمه جمال‌زاده، ص ۱۵۴.

۲. منظور حکومت عثمانی یا ترکیه کنونی است.

۳. منظور ناصرالدین شاه قاجار است.

نیامده. این رشته سر دراز دارد. بلی در ازسنة سابقه غالب اهالی ایران بر مذهب مجوسیه بوده‌اند و بعد از اسلام طریقه سنت و جماعت می‌پیموده‌اند. پس از خلفا که طایفه‌ای از اسویه سلطنت کرده‌اند و با حضرت علی‌این‌ایطالب و اولاد امجاد او مخالفت آنها بظهور رسید چنانکه حکایت منازعه معاویه بن ابی‌سفیان در صفین و واقعه کربلا و شهادت خامس‌آل‌عبا در خلافت یزید اظهر من الشمس است و چون خلافت به احمد سفاح و بنی‌عباس رسید در مقام اذیت و اهانت و قتل بنی‌امیه برآمدند و حتی قبور اکابر آنها را شکافته و در برخی خاکستری یافتند. در آن مدت مدید که خلافت به بنی‌عباس رسیده بود، ائمه هدی، سادات فاطمی و بنی‌هاشم را در آشکار و نهان اذیت‌ها کردند. پس معلوم می‌شود که در میان خلفا نیز خلاف بود و بنی‌عباس و بنی‌امیه با یکدیگر موافقت نداشته‌اند. مع‌هذا اهل سنت و جماعت آنها را نیک می‌دانند و اولوالامر و خلیفه خدا و رسول می‌خوانند و حکایت سب و رفض اول از معاویه و بنی‌امیه نسبت به حضرت امیرالمؤمنین اسدالله‌الغالب روی داده چنانکه هفتاد سال بر منابر آن حضرت را سب و لعن می‌نمودند و عمر عبدالعزیز منع کرد. پس بسیار شدند مذهب چنانکه در ملل و نحل مسطور است، خوارج بظهور آمدند و معتزله و اشعریه پیدا شدند و طایفه زیدیه و اسماعیلیه و افطحیه عیان‌گشته و شیعه اسامیه کارها را خراب و بحر را سراب یافتند. مضمون حدیث: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» در کشتی ولای اهل بیت نشستند که از طوفان خلاف نجات یابند، اما حکایت رفض و سب در قدیم‌الایام بوده و خاصه در ازسنة سلسله صفویه بروز و شدت نموده تا نادرشاه افشار موقوف داشته و این مخالفت را از میان اهل اسلام برداشته. پس از او سلاطین‌الواریه از این عوالم بی‌خبر بودند و جمهور علما و فضلا توجه کامل داشتند و بعضی قواعد رفض راسخ و محو فرمودند. و خاقان مغفور محمدشاه طاب‌ثراه قدغن بلیغ فرمودند و در عهد این پادشاه جمجاه اسلام پناه احدی یارای این گونه سخنان واهی ندارد و اگر اخیاناً کسی زبان به تشنیع خلفا گشاید گردنش از بار سر سبکباری یابد. حاکم خیه: اگر چنین باشد نیکوست.

سفیر ایران: بلی چنین است.

حاکم خیه: سبب عداوت ما با اهالی ایران بواسطه رفض و سب مشایخ است، سبب عداوت قزلباش با ما چیست؟

سفیر ایران: همچنان که به شما گفته‌اند که اغلب اهل ایران رافضی هستند و مایه عداوت شما شده است؛ به اهالی ایران هم گفته‌اند که شما و اهل ولایت شما به حضرت امیرالمؤمنین اسدالله‌الغالب علی‌این‌ایطالب و اولاد امجاد آن حضرت بی‌اخلاص می‌باشید.

حاکم خیه: نعوذ بالله که ما با حضرت علی بی‌اخلاص باشیم. او را خلیفه چهارم و اعلم خلفا می‌دانیم و در همه امورات، خلفا به مشاورت و رأی آن حضرت

عمل می‌نموده‌اند و هرگز خلافتی در میانه آنها نبوده و ذکر خلافت خلفا در روضة الصفا مفصلاً مشروح است.

سفیر ایران: من بنده در فارس نشوونما یافته‌ام و به سواحل و بنادر آنجا مکرر شتافته‌ام. قریب سی هزار نفر از مردم شافعی مذهب در آن نواحی هستند و همچنین در لارستان و سایر بلوکات فارس اهل سنت و جماعت بسیارند و کمال فراغت و آرام دارند. من نیز در میان آنها زیسته‌ام و بر آن عقیده‌ام و غرضی در مطالب مذاهب ندارم اما طایفه‌ای در ایران هستند که آنها را امامیه گویند و در بعضی اسورات حق با ایشان است و هروقت که با علمای اهل سنت و جماعت مباحثه نمایند غالب شوند. از جمله گویند که در مرض موت حضرت رسالت قلمدان و قرطاس بخواستند که وثیقه و وصیت‌نامه بنگارند تا است گمراه نشوند عمر بن الخطاب صریحاً منع کرد و این خود مشهور است. دیگر گویند که اگر ایشان را به حضرت رسول الله ارادت و اخلاصی بود چرا آن حضرت را بعد رحلت بر زمین گذاشته و به سقیفه بنی ساعده تاختند و مردم را به خلافت خود مجبور و مأسور ساختند و از آن گذشته اگر خلافت به وصیت است حضرت رسول در غدیر خم علی را نصب فرموده بود چرا تمکین نکردند و اگر به اجماع عامه است چرا ابوبکر به اجماع و انگذاشته و در خلافت عمر تصریح و حکم کرد و اگر وصیت صحیح است چرا عمر اسر را بعد از خود به شوری وا گذاشت و نه وصیت و نه اجماع راجح دانست. مثلی در ایران مشهور است که یک بام و دو هوا نخواهد بود. از این قرار یک بام و چندین هوا اتفاق افتاده است و این طایفه امامیه حب رسول و آل او را مایه نجات دانند و بر دوازده امام قایلند و بر وفق آیات و اخبار عمل نمایند و در این قوم زهاد و عباد و علما و فضلا بسیارند.

حاکم خیه: عجب ارادتی به علی بن ابیطالب دارند!

سفیر ایران: طایفه دیگر در ایران می‌باشند که در مراتب ولای علی غلو دارند و حضرت علی را بر خلفای ثلاثه تفضیل دهند. ایشان را مفضل خوانند. و طایفه دیگر در ایرانند که علی را در پایه نظیر حضرت رسول الله خوانند و جز به تعیین نبوت و ولایت در میانه ایشان فرقی ندانند.

حاکم خیه: عجب اعتقادی دارند!

سفیر ایران: طایفه دیگر هستند که علی را الله دانند و موجد کل خوانند.

(در اینجا خان خوارزمشاه، محمد امین خان، متغیر شد.)

حاکم خیه: نعوذ بالله از این اعتقاد فاسد! این طایفه کافرند چرا پادشاه اسلام به قتل آنها حکم نفرماید؟!

سفیر ایران: این عقیده را پنهان دارند و در ظاهر با مسلمانان موافقت کنند و از آن گذشته از این قوم در همه عالم بسیارند و در ایران نیز بیشمار. زیاده از صد هزار خانه‌اند و اغلب و اکثر آنها در سلک ملازمان دیوان و چاکران سلطان مسلک می‌باشند. بعضی سوارند و از طایفه خود بیست هزار و سی هزار نوکر

دیوانی دارند. بعضی از افواج پیاده ملازم و به جنگ اعلاجازم و این قوم به اهل سنت و جماعت عداوتی شدید ورزند و خون چهارپایان را ریختن واجب شمرند. مثلاً هرگاه از جانب پادشاه ذیجاء ایران اشارتی شود که این طایفه به مقابله و مقاتله اهل روم، یا بخارا و یا ترکمان مأمور گردند بی آنکه مقرر یا مرسوم به آنها رسد به شوق تمام و عداوت مالاکلام به حرب اهل سنت روند و کشتن آنها را ثوابی عظیم شمارند و خون آن طایفه را حلال دانند.

حاکم خیه: تویه، تویه، الحفیظ، الحفیظ، چرا پادشاه ایران این قوم را هلاک و قتل عام نفرماید؟!

سفیر ایران: کشتن صدهزار کس از رعایا و نوکرکاری آسان نیست و باعث حادثه عظیم در دولت ایران خواهد بود. مکرر گفتم که همه مذهبی در ایران هستند حتی نصاری، یهود، گبر و هنود در همه شهرها محله، خانه و مسجد و کلیسا دارند و به مذهب خود حرکت می نمایند و جزیت می دهند. لهذا اگر استماع کنید که در ایران بعضی رافضیه باشند بدانید که همه اهل ایران رافضی نیستند. همه طوری و همه ملتی در ایران بسیارند.

خلق را قتل عام نتوان کرد عالمی را تمام نتوان کرد

حاکم خیه: خوب شد که شما آمدید و بسیار چیزها که بر ما مشتبّه بود رفع شد. تو نیز هرچه مایه شبهه اهل ایران است مرتفع ساز و با ایشان بگوی که ما مسلمانیم و بر جاده سنت و جماعت راه می رویم و حتی در ولایت ما قلیان که از جمله بدعتهای بی منفعت است ممنوع است و سیاست و قتل نفوس بی اجازه شرع و فتوای قاضی کلان نکنیم و به حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و اولاد آن حضرت اخلاص داریم. چرا اهالی ایران ما را بدان خاندان بداعتقاد دانند؟!

سفیر ایران: علت غائیة سوءظن اهل ایران بواسطه اسیر کردن مسلمانان است.

حاکم خیه: ما کی آمده ایم و از ایران اسیر آورده ایم؟

سفیر ایران: اگر خود نیامده اید تابعان شما آمده اند. ترکمان تکه، یموت، سالور، ساروق، اخال، سرخس و مرو بدین اعمال ناشایسته می پردازند.

حاکم خیه: اگر مروی تابع ما بود چرا همه ساله لشکر به سر آنها می فرستادیم؟ چندین سال شد که منسوبان مهتر وزیر ما را کشته اند و یاغی شده اند. تکه و سالور نیز به ما خدمت نکنند و سرخسیان گاهی مدارایی نمایند و گاهی خلاف ورزند.

سفیر ایران: سندی بدهید که آنها رعیت شما نیستند و این اعمال ناشایسته را به خودسری نمایند که ما می دانیم و این طوایف، الحمدلله دولت علیه ایران با همه دولتها مصالحه دارند و لشکر متعدد آماده و توپخانه وافر مهیاست و به محض اشارت کارگزاران دربار معدلتمدار پادشاهی دمار از روزگار مخالف برآرند.

حاکم خیه: رعیت و نوکر پادشاهی را پسر آصف الدوله و جعفرقلی کرد اسیر کرده به ترکمان می‌فروشدند بر من چه بحثی است؟! سفیر ایران: شما منع نمایید چاره آنها نیز خواهد شد. مثلاً هر متاعی را که به پطهران بیاورند و مشتری بهم نرسد سال دیگر نمی‌آورند. کدام معامله برای ترکمانان از این بهتر که جمعی زوار که به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام همه ساله می‌آیند سوار ترکمان کمین کرده بعضی از آنها را اسیر نموده به خبوق می‌آورند و پنجاه طلا یا شصت طلا خریداری می‌نمایند. نه زراعتی و نه فلاحتی که مایه آبادی ملک شود و تمام به دزدی و راهزنی بسر می‌برند. همه از اسیر فروشی نان می‌خورند و اکنون بسیاری از رعایای ایران در این ولایت گرفتارند. اگر حقیقت به پادشاه جمجاه ایران ارادت و اخلاص دارید، اسرای ایران را روانه حضور اعلی نمایید که مایه رضاسندی خاطر کارگزاران دولت ابد مدت خواهد بود والا هیچ تحفه و هدیه در آن دربار عظمی [راه] نخواهد داشت. اسبهای تکه در اصطبل مبارک بسته‌اند که پانصد تومان و هزار تومان قیمت دارد و هرگونه متاعی در آن حضرت بسیار است و ارسال هیچ چیز جلوه قبول نخواهد یافت.

حاکم خیه: بخارا یعنی رعایای این ولایت زر داده‌اند و اسیر خریده‌اند، چگونه می‌توانم به زور از رعایا اسرای آنها را گرفته باشم.

سفیر ایران: زر بدهید و اسیر بگیرید و به حضور حضرت شهریار بفرستید و فکر نفع و ضرر نمایید. وقتی هم برای شما امری اتفاق می‌افتد، پادشاه جمجاه ایران ده هزار، بیست هزار و سی هزار نفر به حمایت شما مأمور می‌فرماید. مثلاً همین مرو که همه ساله مخارج کرده و سپاه بر سر آن می‌برید، اگر از حضرت شاهنشاه استدعا نمایید ممکن است که آنجا را مسخر کرده به شما واگذارند چنانچه از نواب حسام السلطنه خواهش گردید از سر سرخس درگذشت و سرخسی از بیم سپاه ایرانی به شما رو کرده است.

حاکم خیه: بلی قاجار به ما خوبی کرده است، از سر سرخس گذشته و ما هم با قاجار درست راه خواهیم رفت و روز به روز بر مخالفت خواهیم افزود.

پس شب هنگام در استرداد اسرا با امرای خود مشاورت کرده و بعد از گفت‌و شنود بسیار رد کردن اسرا را مصلحت وقت ندانستند و گفتند قزلباشها گمان می‌کنند که ما از قشون استرآباد و خراسان ترسیده‌ایم و اسیر داده‌ایم و هر روزه بر ما حکمی و تحمیلی خواهد شد!

ژوزف ولف مؤلف کتاب مأمودیتی در بخارا در این رابطه نظری بدین گونه



يك تلاقى ناگوار

دارد: «بسیاری از تبهکاریهای بزرگان و دزدی حکام و بدحساینها به حساب ترکمانان گذاشته می‌شد و عجب آنکه همین ترکمانان که به چپاول و غارت مشهور بودند مورد اعتماد کامل مردم بخارا و اهل کسب و ملایان بودند و پول به رسم

امانت به آنها سپرده می‌شد و مبلغ را بدون کم و کاست به مقصود می‌رساندند.^۱



يك تلافی ناگوار

در پایان به اظهار نظر نویسنده ایرانی جمال‌زاده در مورد علل چپاول و اسیر گرفتن اشاره می‌کنیم. وی از دیگر قلم‌به‌دستان واقع‌بینانه‌تر قضاوت کرده است:

مقصود از تذکر این مطالب این است که بدانیم سیاست غلط، رفتار غیر معقول دولتها و حرص و طمع و فساد بزرگان ایران باعث آن همه خونریزی، اجحاف، ستمگری، خرابی، ویرانی و خسارتهای دیگر گردیده است. بدون شک اگر حکومت ایران با سیاست درست، حسن‌نیت و رفتار خداپسندانه با ترکمنها معامله کرده بود می‌توانست آنها را کاملاً آرام، مطیع، خدمتگزار و منبع منافع و فواید بسیار سازد و نگذارد کم‌کم در دایره متصرفات بیگانگان درآیند.^۲

ز- بازرگانان:

بازرگانان به سبب نوع شغل خود و اهمیت اقتصادی-سیاسی که واردات

۱. نقل از گوینو، جنگ ترکمن.

۲. گوینو، جنگ ترکمن، ص ۱۵۲.

و صادرات برای دولت بخارا دارد؛ طبعاً به صورت دروه پرکار و فعال اقتصادی و در حکم طبقه‌ای صاحب نفوذ و دارای احترام جلوه‌گر شده‌اند، و وجهه خاصی در جامعه ترکستان کسب کرده‌اند. در جوامعی نظیر بخارا که ورود و صدور کالاها و در واقع کلیه فعالیت‌های تجاری به دست بازرگانان صورت می‌گیرد؛ ظهور طبقه ممتاز بازرگانان در میان سایر طبقات اجتماعی کاملاً مشهود است. در بخارای قبل و بعد از سال ۱۸۶۸ تجارت پیوسته به دست تاجران آزاد صورت می‌گرفت و کنترل دولت محدود به اخذ گمرک و احتمالاً رعایت واجبات شرعی می‌شد. فعالیت‌های بازرگانی در بخارا غالباً توسط دو گروه مسلمان و یهودی صورت می‌گرفت ولی گمان می‌رود یهودیان در امر تجارت و مبادلات مستعدتر بوده‌اند. آنها در اقتصاد بخارا سهم عمده‌ای دارند و نبض بخش پر اهمیت اقتصاد در کنترل آنهاست. در واقع صادرات و واردات بخارا که عمدتاً پنبه و ابریشم است در انحصار تجار یهودی است. در کتاب سفرنامه ترکستان و ایران آمده است که یهودیان طبقه ممتاز بخارا محسوب شده‌اند.^۱

بازار تجارت یهودیان رونق و گسترش فراوان یافته است تا حدی که از آنان به عنوان قوم تاجر یاد می‌شود. این بازرگانان معمولاً از سوی روسیه نه تنها حمایت می‌شدند بلکه مورد تشویق و هدایت نیز قرار می‌گرفتند. در واقع یهودیان را می‌توان عامل مؤثری در ایجاد بازار مصرف کالاهاى بنجل و تفنی اروپایی دانست. بعلاوه آنان نقش مأموران اجرای مقاصد آینده استعمار برای تسلط بر ترکستان را برعهده داشتند و همچون قزاق‌های بدون اونیفورم می‌توانستند به استقبال اشغالگران بشتابند. به همین دلیل روسیه پیوسته در تحکیم موقعیت آنها کوشیده و در امر تجارت یاریشان داده است. یهودیان ترکستان افراد آزادی بودند که هرگز مورد ایزاء و آزار مسلمین قرار نمی‌گرفتند، زیرا آنان را «اهل کتاب» می‌دانستند.

فصل چهارم

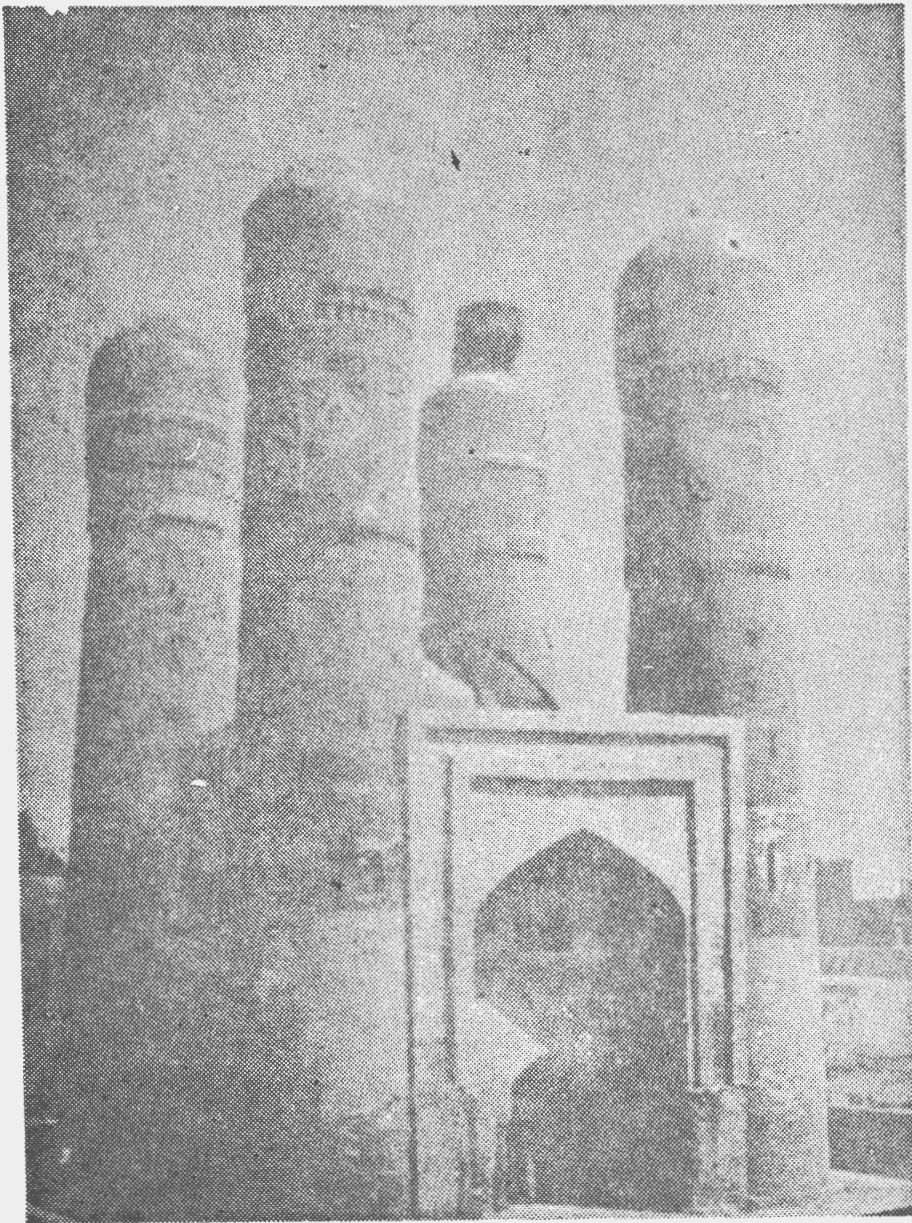
۱- مساجد مهم ترکستان

الف- مساجد و نقش تاریخی آنها:

در تاریخ اسلام مسجد اولین مرکز فرهنگی بشمار می‌رفته و جایی بوده‌است که مسلمانان ضمن برپایی نماز و نیایش به سایر امور زندگی و مسائل اجتماعی می‌پرداخته‌اند. هرگونه تصمیم‌گیری و حل و فصل مشکلات مردم در این مکان صورت می‌گرفته و محل مباحثات و مناظرات مختلف بوده‌است. لذا می‌توان گفت که مساجد در اشاعه فرهنگ اسلامی کمک شایانی کرده‌اند. قبل از تأسیس هرگونه حوزه رسمی، درواقع این مساجد بودند که انتقال فرهنگ اسلامی را برعهده داشتند. علمای محلی پس از پایان نماز برای نمازگزاران وعظ می‌کردند و آنان را با مسائل روز و احکام اسلامی آشنا می‌ساختند. فیلیپ ک. حتی می‌نویسد: «یک متکلم دانشمند در حالی که برمسندی تکیه کرده بود، درباره قرآن، حدیث یا ادبیات برای هر شنونده‌ای که در مقابل وی روی زمین نشسته بود درس می‌گفت و هر مسافر یا عابری که از آنجا می‌گذشت، می‌توانست از چنین فرصتی استفاده کند. این روش به‌طور پسندیده‌ای با رسم سفر در راه طلب علم بستگی داشت. جغرافیایان جهانگرد و سایر اهل فضل از این گونه حلقه‌ها استفاده می‌کردند.»^۱ بدین جهت است که در تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی دو اصطلاح مسجد و مدرسه در بسیاری موارد به‌جای یکدیگر بکار می‌روند. زیرا تعلیمات دینی، اخلاقی و غیره ابتدا از

۱. فیلیپ حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

مساجد شروع می‌شده است. رویهمرفته مساجد و مراکز دینی به نشر علم و ادب



نمایی از چهارگنبد، یکی از مساجد بخارا

کمک شایانی کرده‌اند.^۱

این نقش مهمی بود که مساجد در القا و نضج مکتب اسلام بخوبی ایفا کردند. اصولاً در ذهن مسلمانان، مسجد معنای ویژه‌ای داشته، آن را خانه خدا دانسته و بیش از هر چیز دیگر بدان فخر و مباهات می‌کرده‌اند. در قرآن مؤمنین مکلف به احداث مسجد شده‌اند: «انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الآخر.»^۲ ایجاد مساجد در اواخر نیمه اول و اوایل نیمه دوم هجری یعنی پس از آنکه مردم



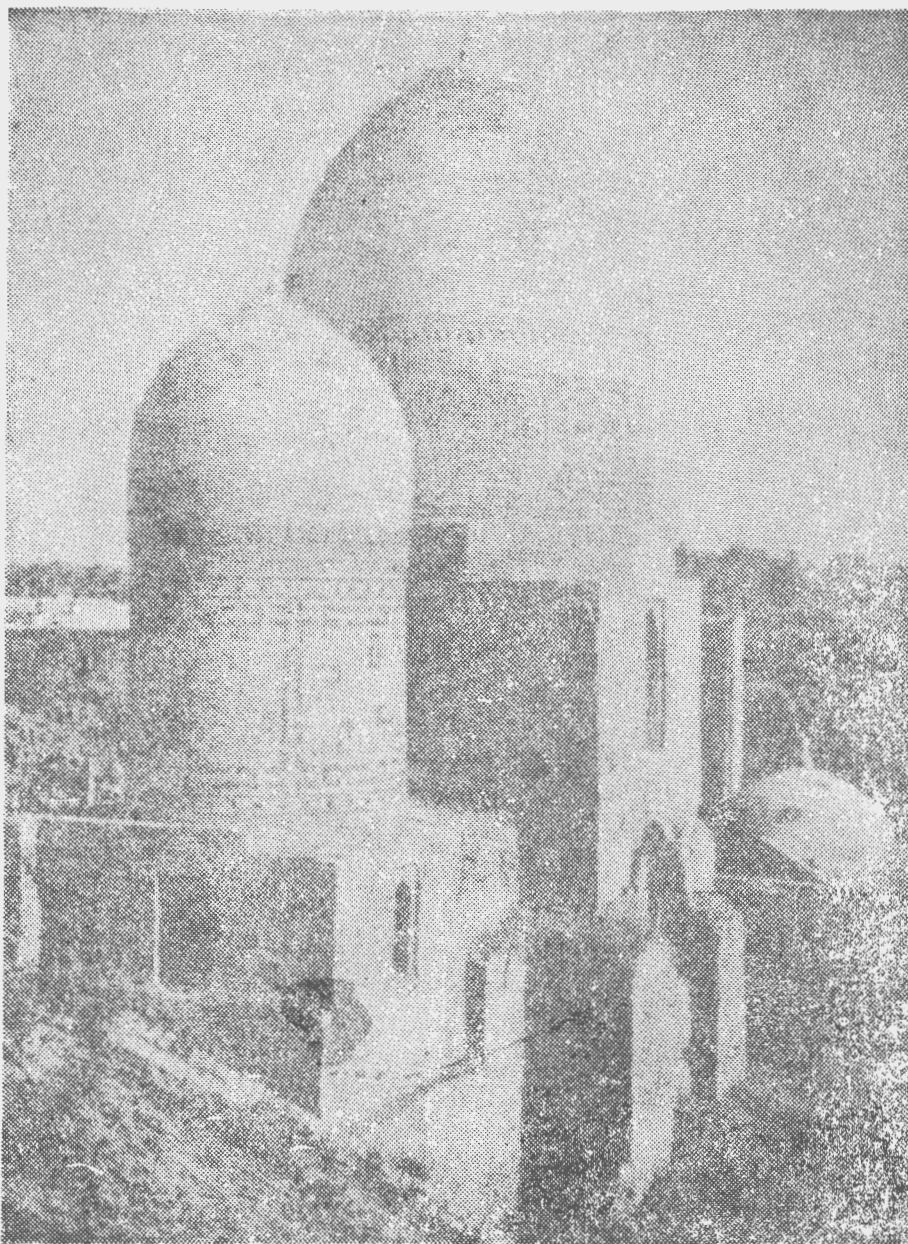
منار مسجد کالیان در (بخارا)

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام. تهران، امیرکبیر،

۱۳۵۶، ص ۶۲۵.

۲. سوره توبه، آیه ۱۸.

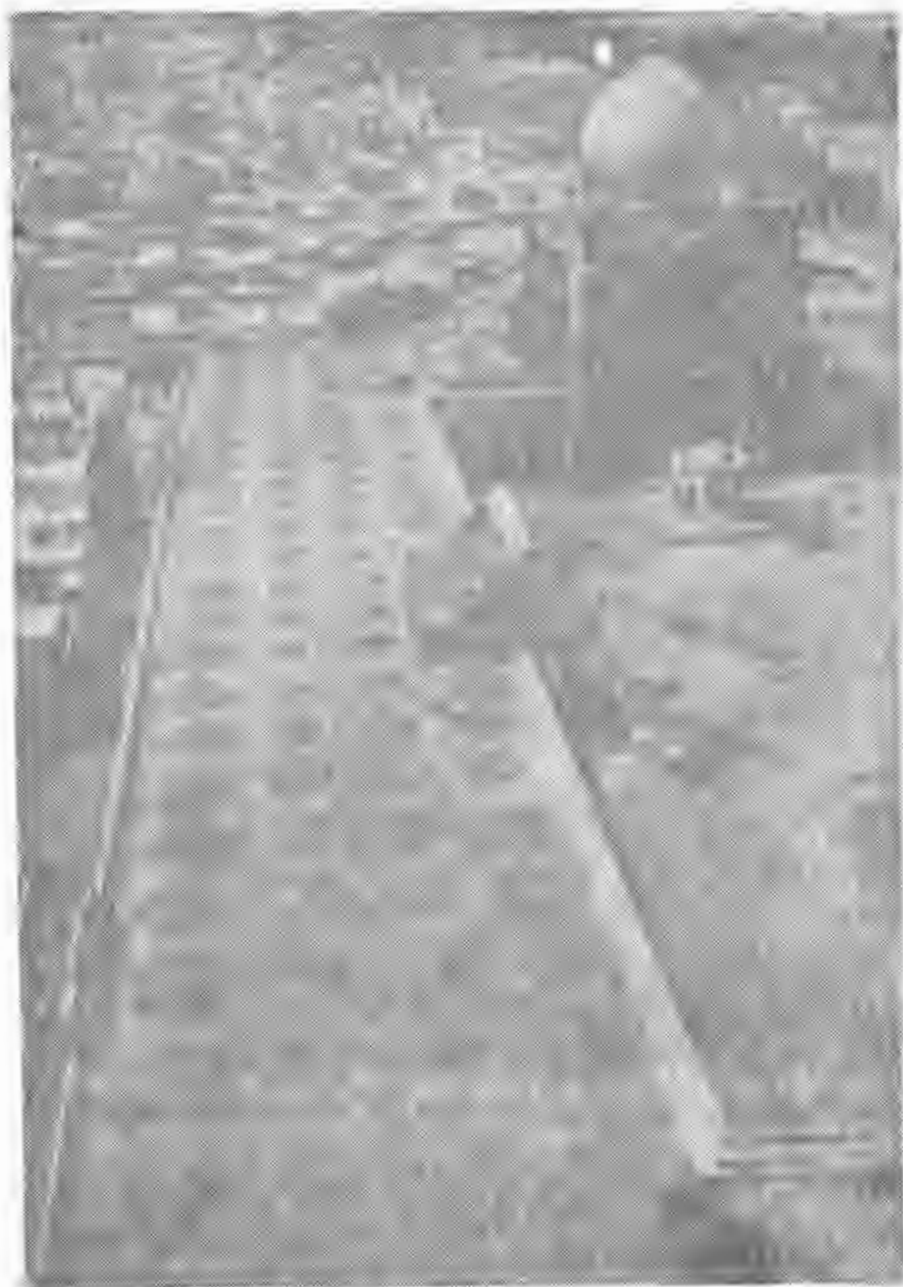
ترکستان به اسلام گرویدند در نواحی بخارا رونق شگرفی یافت.



مسجد شاه زنده آرامگاه فتیم بن عباس پسر عم حضرت محمد (ص)

در کتاب قادیخ بخادا تألیف نرشخی، که تقریباً اولین کتاب مبسوطی است

که اختصاصاً در مورد بخارا نگارش یافته، آمده است که قرا و دهات بسیاری



نمای قسمتی از مسجد کالیان

دارای مسجد جامع بوده‌اند. از جمله قریه اسکجکت بود که مسجد جامع آن در زمان نصرین ابراهیم ملقب به شمس‌الملک (۴۵۹-۴۷۲ ه.ق) از امرای قراخانیان بنا گردیده بود.^۱ در واقع تعداد و تنوع مساجد در شهرها و روستاها میزان گسترش و نفوذ مذهب را در صحنه حیات فردی و اجتماعی مردم نشان می‌داد.

ب- مساجد بخارا:

مسجد میعادگاهی است که مسلمین هر روز پنج بار برای عبادت بدانجا می‌شتابند. علاوه بر نماز جمعه، خطبه‌ها و مواعظ نیز در آنجا ایراد می‌گردد. در سال ۱۸۶۳ در بخارا طبق اظهار مردم سیصد و شصت و پنج مسجد، به تعداد روزهای سال، وجود داشته که سیاح مجار بیش از نصف این تعداد را مشاهده نکرده و رضا قلی‌خان هدایت از پنج مسجد جامع بزرگ نام برده است.^۲

در اینجا تعدادی از مساجد بخارا را که در قرن نوزدهم دارای اهمیت بوده‌اند ذکر می‌کنیم:

— مسجد کلان: مسجد جامع بخارا است که امیر بخارا در روز جمعه در این مکان نماز می‌گزارده و پرازدحام‌ترین مسجد بخارا بوده است. این مسجد به فرمان تیمور ساخته شده و عبدالله خان آن را تعمیر و مرمت کرده است. «مسجد کلان هنوز هم از بزرگترین مساجد اتحاد شوروی به‌شمار می‌رود.»^۳

— مسجد دیوان بیگی: در زمان حکومت امیر امام‌قلی‌خان در سال (۱۰۳۹ ه.ق = ۱۶۲۹ م.) توسط شخصی به نام «نظر» که منصب دیوان‌بیگی (منشی دولت) را داشته ساخته شده است. این مسجد دارای مدرسه و آب انبار است.

— مسجد مغاک: بنایی است که در زیر زمین ساخته شده و طبق روایات، اولین گروه از مسلمانان، جلسات سری خود را در این محل برگزار می‌کرده‌اند.

— مسجد مصلی و مسجد مغنی عطار (در قرن ۱۲ م.) از جمله مساجد دیگر

۱. تادیخ بخارا، تألیف ترشخی. اصل این کتاب به عربی بوده که در ۳۲۲ ه.ق بوسیله ابوبکر محمد ترشخی تألیف شده است و در سال ۵۲۲ ه.ق. ابونصر احمد ابن قبا آن را به فارسی برگردانده است.

۲. رضا قلی‌خان هدایت، سفادنامه خوارزم، ص ۱۰۳.

۳. عبدالله و هابوف، مسلمانان در اتحاد شوروی، ص ۷۴.

بخارا است.



نمایی از باغ و در ورودی مسجد بی‌بی‌خانم در سمرقند

پ- مساجد خیوه:

مساجد مشهور خیوه در نیمه دوم سده نوزدهم بدین قرار است:
- مسجد حضرت پهلوان: که چهار قرن از بنای آن می‌گذرد. دارای دو گنبد نسبتاً کوچک است و منظره خارجی آن جلوه چندانی ندارد ولی کاشیهای داخل آن

با سلیقه تهیه شده است. این مسجد که از مساجد عمده خیه محسوب می‌شود، پیوسته پر از طلبه‌هایی است که در داخل یا در حیاط مسجد مشغول تکرار دروس خود هستند.

— **جمعه مسجدی:** که هر جمعه خان خیه در آن نماز می‌گزارد و خطبه رسمی می‌خواند.

— **خان مسجد:** در داخل قلعه بنا شده است.

— **شالقر:** که یک نفر دهقان ساده آن را بنا کرده است.

مسجد آقامراد قوشی بیگی و قره‌یوز مسجدی از جمله مساجد دیگر خیه است که می‌توان بدانها اشاره کرد.



نمای مسجد شاه زنده و آرامگاه دایه تیمور در سمرقند

۲- مدارس مهم ترکستان

الف: اولین مدرسی که در عالم اسلام بنا شد:

مساجد در طول زمان و بتدریج وظیفه آموزش عمومی خود را به آموزشگاههای رسمی محول کردند. گرچه برنامه‌های آموزش عمومی مساجد کماکان به‌روال سابق باقی ماند، ولی مدارس و دوره‌های خاص و رشته‌های متنوع به‌موازات آن نصیح

گرفت. در واقع نخبگان و اندیشمندان مسلمانی که در سطح جهانی مطرح شدند، طلبه‌هایی بودند که از اینگونه مراکز سربرآوردند.

در تاریخ اسلام از «بیت‌الحکمه» مأمون به‌عنوان نخستین بنیاد عالی در فرهنگ اسلامی نام می‌برند، ولی مدارس که در سطح جهانی اشتها یافتند «نظامیه»ها بودند که در فاصله سالهای ۴۵۷ تا ۴۵۹ ه.ق = ۱۰۶۵ تا ۱۰۶۷ م. توسط خواجه نظام‌الملک، وزیر سلجوقیان تأسیس گردیدند. وی در طول سی سال وزارت خود در بسیاری از شهرها مانند: بلخ، هرات، نیشابور، اصفهان، بصره، بغداد و جاهای دیگر مدرسی بنیان گذاشت که به نام نظامیه خوانده می‌شدند.

اما در بخارا قبل از ایجاد مدارس نظامیه، طبق شواهد فراوان، مدارس تأسیس شده بود. این مدارس اغلب در جوار و متصل به مساجد بنا گردیده بود. ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی در بخارای دوره سامانی به درجات والای علمی نایل آمدند. در این دوره که علم مبارزه با رفض برافراشته بود، به درخواست امیر سامانی —ظاهراً نوح بن نصر— توسط ابوالقاسم سمرقندی (متوفی ۴۳۲ ه.ق/۹۵۴ م.)، رساله‌ای در باب مذهب اهل سنت به عربی و بعداً به فارسی به رشته تحریر درآمد. مدارس بخارا در دوره سامانیان (۳۷۹-۳۸۹ ه.ق) توسعه یافته بود ولی شهرتی که بخارا از لحاظ علمی کسب کرد مربوط به دوره قراخانیان است. بخارا در این عصر مرکز بزرگ تعلیم مذهب حنفی محسوب می‌شد و دارای تشکیلات علمی گسترده بود. ریچاردن، فرای در بیان قدمت و سابقه مدارس بخارا نسبت به مدارس بغداد نوشته است: بخارا را اگر صاحب قدیمترین مدارس تعلیمات عالیه در دنیای اسلام ندانیم، لااقل یکی از قدیمترین آنها بوده است. وقتی خواجه نظام‌الملک مدرسه مشهور نظامیه را در بغداد تأسیس کرد؛ احتمال قریب به یقین آن بود که مدرسه را به تقلید نوعی از مدارس شرق ایران (بخارا) تأسیس کرده باشد.^۱ در کتاب یتیمه‌الدهر ثعالبی آمده است: «بخارا در دولت آل سامان مثابه مجد، کعبه ملک، مجمع افراد زمان و مطلع نجوم ادباء ارض و موسم فضیله دهر بود.»^۲ فیلیپ حتی بخارا را که در عصر سامانیان پایتخت بود، مرکزی می‌داند که از لحاظ

۱. بخارا، فرای، ص ۲۵۸.

۲. فیلیپ حتی، شرق نزدیک در قادیخ، ص ۴۱۴.

علمی و سیاسی بغداد را تحت الشعاع قرار داده بود.

بخارا در تاریخ و فرهنگ اسلامی و تربیت شخصیت‌های علمی جهان نقشی عظیم داشته است. بخارا بدین جهت که در طول قرون متمادی مرکز تعالیم عالیه در جهان اسلام بوده و عالمان و متفکرین موحیدی را پرورده، باعث مباحثات کلیه مسلمین جهان است. کتب طلاب و اساتید اسلامی بخارا به زبانهای اروپایی ترجمه می‌شد و گسترش فرهنگ اسلامی، اروپا را بر فقر فرهنگی‌اش آگاه می‌کرد. تمدن و فرهنگ مسلمین زنگ بیداری را در گوش اروپای به خواب رفته نواخت و نور اسلام بر اروپای تاریک تابید. کتب ابن سینا به لاتین ترجمه شده و همراه با آثار سایر متفکران مسلمان در دانشگاه‌های مشهور غرب تدریس می‌شد و برسر جملات آنها ساعتها به بحث و جدل و تدقیق می‌پرداختند. کتاب قانون و شفای ابوعلی سینا قریب پنج قرن در دانشگاه‌های اروپای غربی جزو متون درسی اصلی محسوب می‌شد.^۱ دائرة المعارف طبی رازی (۳۱۳-۲۵۱ ه. ق = ۸۶۵-۹۲۵ م.) به نام الحادی نخست در سال (۶۷۸ ه. ق = ۱۲۷۹ م.) در سیسیل به لاتین ترجمه شد و بعداً جزو کتب درسی درآمد. آخرین چاپ این کتاب در شهر ونیز به سال (۹۴۹ ه. ق = ۱۵۴۲ م.) انتشار یافت. کتاب نجوم فرغانی در سال ۱۱۳۵ میلادی در اسپانیا به زبان لاتین ترجمه شده بود. در قرن دوازدهم میلادی چهار کتاب ابومعشر (متوفی ۸۸۶) شهره اروپا گردید و این حقیقت را به اروپا ابلاغ کرد که قانون جزر و مد با طلوع و غروب ماه ارتباط دارد.^۲

ارقام عربی که توسط یک ایتالیایی — لئوناردو فی یوناچی که معلمی مسلمان داشت — انتشار یافت پایه ریاضیات جدید قرار گرفت. فرهنگ اسلامی در قالبهای فکری و فرهنگی غریبان جای گرفت و غرب در زمینه‌های گوناگون از فرهنگ اسلامی متأثر گردید. بسیاری از اصطلاحات طبی و شیمیایی امروز اروپا از عربی اخذ شده است. تحت تأثیر نهضت فکری مسلمین، استادان دانشگاه‌های اروپا، ایتالیا، اسپانیا و چهره‌های مشهور علمی غرب وقتی می‌خواستند تدریس کنند قبا و لباده‌های علما و ملاهای ما را برتن می‌کردند و خود را به هیئت بوعلی، رازی و

۱. فرای، بخارا، ص ۱۵۳.

۲. فیلیپ حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ص ۳۵۸.

غزالی می‌آراستند. متفکرین اسلام الگوی علمی آنان بودند. در اینجا مجال بررسی تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی بر اروپا نیست. آنچه اشاره شد شمه‌ای از غنای فرهنگی و گسترش شگرف علوم مسلمین در عرصه تاریخ بود.

مسلمین در هر کجاکه به قدرت می‌رسیدند، اولین بنایی که تأسیس می‌کردند مسجد و مدرسه بود. تعلیم و تربیت از آغاز نهضت اسلامی مورد توجه مسلمین قرار گرفت. رسول خدا (ص) هراسیر جنگی که ده نفر مسلمان را باسواد می‌کرد آزاد می‌ساخت. عمر (رض) معلمین و مربیان را برای تعلیم و تربیت مردم به سرزمینهایی که مسلمانان آزاد می‌ساختند اعزام می‌داشت.

نخستین کاری که مسلمین پس از فتح شمال آفریقا انجام دادند، تأسیس مراکز آموزشی و تعیین معلم برای آموزش مردم بومی بود. مسلمین حتی در جوامع غیر مسلمان آفریقا نظیر کانکا^۱، تیمبو^۲ و موسه دو^۳ اقدام به تأسیس مدرسه کردند. هزینه احداث مدارس و مساجد از موقوفات تأمین می‌شد. تغییرات عمده‌ای که در وضع آموزش و پرورش اسلامی در قرن چهارم هجری روی داد مرهون پیدایش موقوفات و تخصیص بخش اعظم آنها به تعلیم و تعلم بود. البته باید توجه داشت که در ابتدا مخارج و نیازهای مادی طلاب توسط والدین و خویشان آنها تأمین می‌شد. در کتاب آداب المعلمین نوشته محمد بن سحنون (متوفی ۲۵۶ ه.ق)، که نخستین رساله منظم تربیت اسلامی است، چنین آمده است: اگر برای یک سال معلم استخدام شود حقوق او برپدران لازم است (باب استخدام معلم و وقت ضرورت آن). این اشاره گواه بر آن است که آموزش و پرورش در اسلام مانند جوامع دیگر از طریق اقدامات خصوصی (غیردولتی) آغاز شد ولی به سبب فضیلت آن طبعاً جزو اقدامات عام‌المنفعه قرار گرفت و یکی از بهترین راههای مصرف خیرات و مبرات گردید و خیراندیشان املاک خود را وقف این کار کردند.^۴

در کتاب التریبه فی الاسلام و کتاب معجم البلدان یا قوت که برای تهیه مواد کتابش مدت سه سال کتابخانه‌های مرو و خوارزم و بخارا را زیر پا گذاشت، اشاره شده است که تا اواسط قرن چهارم هجری اکثر مکاتب، مدارس و مراکز علمی با

1. Kanka 2. Timbo 3. Musaidu

۴. ابوالفضل عزتی، آموزش و پرورش اسلامی، تبریز، انجمن علمی مذهبی آذربادگان، ۱۳۵۳،

عایدی موقوفات اداره می‌شد.

در سده نهم و دهم هجری سلطان محمد شیبانی در سمرقند به بازرسی مدارس و اصلاح وضعیت مالی مدرسين پرداخت و بعد از آنکه گزارشی را از قاضی سمرقند شنید دستور مرمت مدارس و خانقاهها را صادر کرد. فضل‌الله روزبهان خنجی که به درخواست سلطان وقایع آن زمان را می‌نوشت، در کتاب مهمان نامه بخارا آورده است: «بعد از تحقیق و عرض در موقف جلال خانی، حکم همایون عز صدور یافت که مدارس و خوانق که از حادثات زمان روی در ویرانی نهاده، آبادان سازند و وظایف مدرسان و طلبه‌ها بر مقادیر استحقاق و شروط واقفان رسانند و در خوانق و مزارات نذورات و صدقات که حاصل گردد در وجه اصناف ثمانیه که مستحقان زکاتند رسانند.»^۱ همچنین اوقاف سمرقند که به اصطلاح خنجی «در مسیر رسوم بدعت و جور» واقع شده بود تحول یافت. بدین ترتیب بازار علم که چندی بود از رونق افتاده بود حیاتی دوباره یافت و «متاع دانش و مدارج قدر علما و فضلا در میان خلایق بدان تربیتهای لایق و تمشیتهای موافق بلند پایه گشت.»^۲

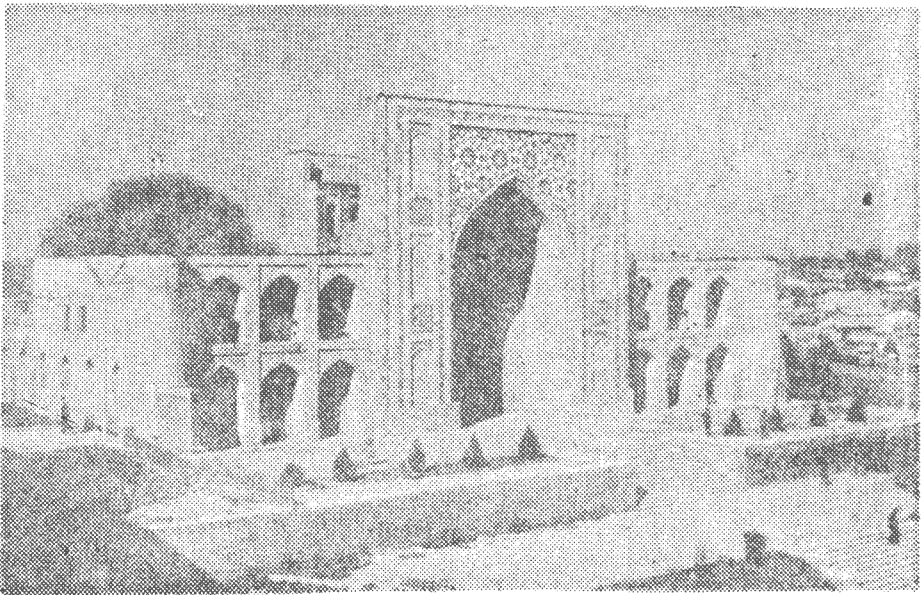
ب- مدارس بخارا در سال ۱۸۶۳:

در زمان حکومت امیر مظفرالدین، بخارا از درخشش مدارس علمیه‌اش برخوردار می‌باید. شیفتگان تحصیل سرزمینهای دوردست، راههای صعب‌ور یگزارهای خشن را پشت سر می‌نهادند و راهی این میعادگاه علم می‌شدند تا از خان بیدریغش توشه‌ای بگیرند. در سال ۱۸۶۳ م. بالغ بر پنج هزار طلبه در مدارس علمیه بخارا مشغول تحصیل بودند. گرچه با ایجاد مراکز و مدارس مهم در مصر، قسطنطنیه و سایر نقاط، بخارا دیگر آن جلوه پیشین را نداشت، ولی هنوز هم یکی از پایگاههای مهم علوم اسلامی محسوب می‌شد. طلایی که در این تاریخ راهی بخارا می‌شدند غالباً از نواحی آسیای مرکزی، هند، کشمیر، افغانستان، روسیه و چین می‌آمدند. طلاب بی‌بضاعت مستمری سالیانه دریافت می‌داشتند. در این مدارس بیشتر معارف اسلامی تدریس می‌شد. مواد درسی این مدارس عبارت از تعلیم قرآن و صرف و نحو عربی بود. دقتی که علما در این باب داشتند، گمان نمی‌رود حتی در کشورهای عربی

۱. فضل‌الله خنجی، مهمان نامه بخارا، ص ۶. ۳.

۲. همان، ص ۷. ۳.

مصروف دارند. کتابهایی توسط اساتید ترکستان به زبان عربی تألیف شده که جوامع عرب زبان نیز آنها را در متون رسمی مدارس خود گنجانده‌اند. برسر فصل کتب صرف ونحو چنین می‌نویسند: «الصرف ام العلم والنحو ابوها».^۱



مدرسه کوکلاداش در تاشکند

آموزش زبان عربی در مدارس ترکستان با کتابی به نام بدان شروع می‌شود و با معنی و ذنجان‌ی ادامه می‌یابد و با کتاب مراح صرف به پایان می‌رسد. نحو با عوامل، اظهار و کافیه دنبال می‌شود و در آخر با کتاب ملا جامی خاتمه می‌یابد. فقه از مختصر الوقایه، یا قدودی آغاز شده و با شرح الوقایه و هدایه که نسبت به دیگر کتب فقهی دارای جامعیت و گسترش بیشتری است خاتمه می‌یابد. سپس طلبه گام در علم معانی و بیان می‌گذارد و فصاحت و بلاغت را فرا می‌گیرد و بعد از کتاب تلخیص، کتاب مختصر المعانی را می‌خواند. در سطوح پیشرفته است که اصول را می‌آموزد و حدیث رسول اکرم (ص) و عقاید را می‌گذرانند. کتاب عقاید نسفیه که در مدارس تدریس می‌شود توسط نجم‌الدین عمرالنسفی (۴۲۱-۵۳۷ ه. ق) نوشته شده است. در ضمن اشتغال به موضوعات دیگر نظیر منطق با کتاب

۱. صرف مادر دانش ونحو پدر آن است.

منطق مقدمه‌گونه ایساغوجی شروع می‌شود. شاخه حکمت نیز مقامی والا در تحصیل علوم دارد. سطوح عالی با تفسیر قرآن و توضیح جامع مسائل اوج می‌گیرد و با صعود بر بلندیهای معرفت امکان تقرب به حق فراهم می‌شود. افتخار یک طلبه در دریافت مجوز و یا «مجاز شدن» است. پس از صدور اجازه از سوی استاد، طلبه با کوله‌باری از دانش و معرفت به سرزمین اجدادی خود بازمی‌گردد و به ارشاد خلق می‌پردازد.

در مورد تعداد مدارس بخارا اقوال متفاوت است. وامبری در سال ۱۸۶۳ می‌نویسد که تعداد مدارس باعث فخر و مباهات مردم بخارا است و ادعا می‌کنند که مدارس آنها همانند مساجدشان سیصد و شصت و پنج باب است. ولی وامبری خود در بخارا بیش از هشتاد مدرسه را مشاهده نکرده و هدایت نیز از دویست مدرسه یاد کرده است.^۱ حال به مدارس مشهور بخارا در نیمه دوم سده نوزدهم نظری می‌افکنیم:

— **مدرسه کوکلتاش:** در تاریخ ۸۲۹ ه. ق = ۱۴۲۶ م. بنا شده و دارای یکصد و پنجاه حجره است. این حجره‌ها موقع افتتاح مدرسه بین طلاب تقسیم می‌شود ولی ساکنین بعدی موظفند مبلغی بپردازند. ارزش حجره‌ها به عواملی نظیر شهرت مدرسان و نظایر آن بستگی دارد. در مدرسه کوکلتاش هر حجره صد تا صد و بیست تیلای ارزش دارد و حال آنکه طلاب درجه اول این مدرسه هریک سالانه پنج تیلای مستمری دریافت می‌کنند. این مدرسه به نام مسجد کلان موسوم شده است. مسجد کلان در آسیای میانه بلندترین منار را دارد که ارتفاع آن به چهل و شش متر می‌رسد.

— **مدرسه میر عرب:** در تاریخ ۹۳۵ ه. ق = ۱۵۲۹ م. تأسیس شده و دارای یکصد حجره بوده است که ارزش هر حجره هشتاد تا نود تیلای و منافع عایدی در حدود هفت درصد است.

— **قوش مدرسه (مدرسه مضاعف):** از ساختمانهای عبدالله خان است که در سال ۱۳۷۲ تأسیس شده و دارای یکصد حجره است. این مدرسه اهمیت مدارس فوق‌الذکر را ندارد.

— **مدرسه جویبار:** در سال ۱۵۸۲ م. توسط یکی از نواده‌های دانشمندی به همین نام تأسیس شده و موقوفاتش قابل ملاحظه است. هر حجره آن بیست و پنج تیلارزش دارد و چون در حاشیه شهر واقع شده جای خالی در آن یافت می‌شود.

— **مدرسه عبدالعزیز و مدرسه کلتاش** (۹۷۶ ه. ق = ۱۵۷۸ م.) دو مدرسه بزرگ و مشهور بخارا در آسیای میانه هستند.

— **مدرسه تورزینجان:** طلاب این مدرسه برای هر حجره مبلغ پنج تیلار می‌پردازند.

— **مدرسه آرنازار:** این مدرسه به امر ملکه کاترین توسط سفیر روسیه بنا شده و دارای شصت حجره است و برای هر حجره سالانه سه تیلار پرداخت می‌شود.^۱

پ- مدارس خیوه در سال ۱۸۶۳:

— **مدامین خان مدرسه سی:** در سال ۱۲۵۸ ه. ق = ۱۸۴۲ م. توسط یک معمار ایرانی به اقتباس از یک کاروانسرای درجه اول ساخته شده است. در سمت راست آن برج جسیمی برپا شده است که تقریباً از طبقه دوم مدرسه قدری بلندتر است ولی به واسطه فوت بانی آن ناتمام مانده است. این مدرسه دارای صدوسی حجره است و دویست و شصت طلبه می‌توانند در آنها ساکن شوند. عایدات طلاب بالغ بر دوازده هزار من گندم — به وزن خیوه — و پنج هزار تیلار — ۲۰۰۰ لیره انگلیسی برابر با ۶۲,۰۰۰ فرانک — است.

— **الله‌قلی خان مدرسه سی:** دارای صدویست حجره است و عایدات سالیانه طلاب پنجاه من گندم و دو تیلار — ۲۵ فرانک — است.

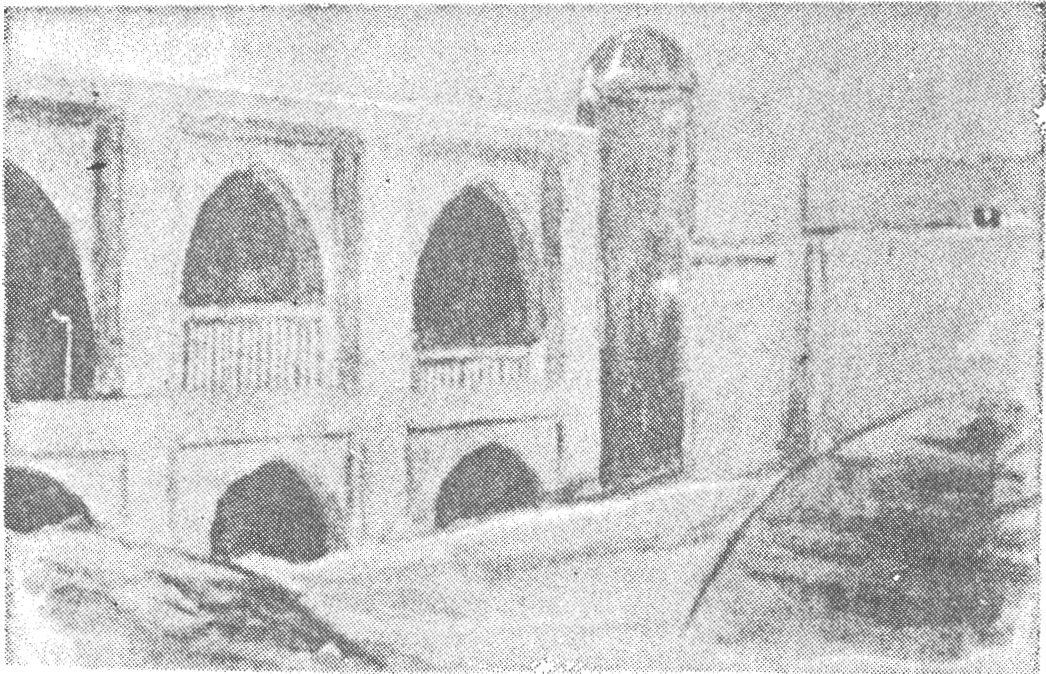
— **کتلق‌مراد ایناق مدرسه سی:** به هر حجره پنجاه من گندم و سه تیلار تعلق می‌گیرد.

— **عربخان مدرسه سی:** حجره زیادی ندارد ولی عایداتش سرشار است.

— **شیرغازی خان مدرسه سی:** این مدرسه رونق پیشین خود را ندارد، اما به دلیل آنکه استاد مختومقلی فراغی در همین مدرسه تحصیل کرده شهرت یافته

۱. وامبری پیشین، ص ۴۴۱.

۲. مدامین مخفف محمدامین است، محمد امین ایناق (۱۲۰۷-۱۲۱۵ ه. ق = ۱۷۹۲ - ۱۸۰۰ م.) هم‌عصر نادرشاه بوده و مدت هشت سال حکومت کرده است. وی ازطایفه ازبک و سرسلسله حاکمان وقت خیوه بوده است. سید محمود توره نهمین وارث همین شجره است.



مدرسه شیر غازی خان در خیوه

ضمناً بد نیست به افرادی که از عایدات مدرسه سهم می‌برده‌اند مختصراً اشاره شود. به عنوان مثال مدرسه «مدامین خان» پنج مدرس، یک امام جماعت، یک مؤذن، دو خادم، یک سلمانی و دو بازرس داشته است که از کلیه عایدات عشریه‌ای دریافت می‌کرده‌اند. سهمیه بندی عایدات از این قرار بوده است:

افراد	سهمیه سالانه گندم (من)	مستمری سالانه (تیل)
مدرس	۳۰۰۰	۱۵۰
امام جماعت	۲۰۰۰	۴۰
مؤذن	۲۰۰	—
خادم	۲۰۰	—
سلمانی	۲۰۰	—
متولی (بازرس)	۶۰	۴
طلبه درجه یک	۶۰	۴

افراد	سهمیه سالانه گندم (من)	مستمری سالانه (تیل)
طلبه درجه دو	۳۰	۲
طلبه درجه سه	۱۵	۱

ت- مدارس سمرقند در سال ۱۸۶۳:

مدارسی که در این تاریخ در سمرقند فعال و پررونق بوده بدین قرار است:

— **مدرسه شیردار:** مدرسه‌ای است که با جدیت از آن مواظبت می‌شود و در حقیقت پس از دوران تیمور ساخته شده است.

— **مدرسه طلاکاری:** در دوران تیمور احداث شده و نام آن به دلیل طلاکاریهای باارزشی است که زینت افزای آن گردیده است. تاریخ بنای آن به ۱۰۲۸ ه. ق = ۱۶۱۸ م. می‌رسد و توسط یک کالموک به نام «یلنک‌تش» که به دین اسلام مشرف شده بود ساخته شده است. قسمتی از بنا که به خانقاه معروف است چنان زیبا و مجلل ساخته شده که تنها با قسمت داخل حرم حضرت رضا (ع) قابل مقایسه است.

— **مدرسه میرزا الغ بیگ:** این مدرسه رویروی دومدرسه فوق‌الذکر واقع است و به سال ۸۲۸ ه. ق = ۱۴۳۸ م. توسط نواده تیمور که علاقه مفروطی به نجوم داشته برپا گردیده است. از سال ۱۱۱۳ ه. ق = ۱۷۰۰ م. آثار خرابی در آن هویدا گشت ولی با وصف این، هنوز در سمرقند پابرجاست.^۱

تذکر این نکته ضروری است که در قسمتی از همین ساختمان، رصدخانه معروف جهان در سال ۸۳۲ ه. ق = ۱۴۴۰ م. تحت سرپرستی سه تن از دانشمندان بزرگ موسوم به غیاث‌الدین جمشید، معین‌کاشانی و صلاح‌الدین بغدادی آغاز به کار کرد. اتمام این رصدخانه پر آوازه در زمان علی قوشچی صورت گرفت. این دومین و در عین حال آخرین مرکز در نوع خود بود که در آسیای میانه برپا گردید. اولی در مراغه و در زمان هلاکو توسط نجم‌الدین تأسیس شد که از حیث تبحر زبانزد خاص و عام بود. این سه مدرسه — مدرسه شیردار، طلاکاری و میرزا الغ بیگ — در اطراف میدان عمده یا ریگستان سمرقند واقعند.

— **مدرسه خانم:** هزینه بنای این مدرسه توسط همسر تیمور تأمین شده و گنجایش هزار طلبة را دارد. محل این مدرسه با دروازه بخارا فاصله چندانی ندارد.

۳- برنامه‌های هنری در ملاء عام

الف- نقالی:

نقالی گاه در القای فرهنگ مذهبی و ایجاد روحیه حماسی، نقش مهمی برعهده داشته است. وجود نقالانی که با تجدید خاطره حق طلبیها و شهادتها مردم را برسی انگیزته‌اند پیوسته مغتنم بوده است. در بخارا مسجد دیوان بیگی مرکز تجمع مردم و نقالان بوده است. در امتداد نمای مسجد در زیر درختان نقالها، درویشها و ملاها تک‌تک شرح پهلوانی و شجاعت‌های پیغمبران و جنگجویان نامی را به‌نظم و نثر می‌خوانده‌اند و بازیگران از آنها تقلید می‌کرده‌اند. در این نمایشها که در فضای آزاد اجرا می‌شده مردم محلی و مسافران کنجکاو به تماشای ایستاده‌اند.

ب- رقص خنجر:

در کنار حماسه‌سرایان، عده‌ای نیز به حرکات متهورانه و نوعی رقص



دراویش نقشبندی... از سفرنامه وامبری

می‌پردازند. وامبری اینها را دراویش نقشبندی می‌داند. در ترکستان نوعی رقص سنتی به نام رقص خنجر اجرا می‌شود که شباهتی به اعمال صوفیان دارد. از توصیفات

وامبری چنین برمی‌آید که امکان این‌گونه اعمال از سوی روحانیان فرقه نقشبندی بعید است زیرا این فرقه برنامه «ذکر» یا توجه را هفته‌ای دوبار اجرا می‌کنند و طی آن به یاد علما و صوفیان طریقت و ارتباط و استشفاء از طریق آنها می‌پردازند.^۱ به هر حال آنچه در کتاب *خواجۀ قاجداد* و *دویش دروغین* آمده چنین است: «ناگهان دراویش نقشبندی را دیدیم که دسته هفتگی خود را تشکیل داده و رژه می‌روند. اینها کلاه‌های نوک‌تیز و عصاهای بلند و موهای پریشان دارند. حلقه‌ای ساخته شروع به رقص کردند و در ضمن که مشغول رقص بودند دسته‌جمعی به صدای بلند سرود می‌خواندند. همیشه بیت اول را رئیس ریش‌خاکستری آنها شروع می‌کرد و بقیه دنبالش را می‌گرفتند.»^۲

پ- بخشیها:

اینان دسته‌های آواز خوان دوره‌گرد هستند که در مجالس با خواندن ترانه، جوانان را به وجد می‌آورند. در خیوه بیش از بخارا از این گروه حمایت می‌شود. یکی از «خلیفه بخشیها» در جواب این سؤال که چرا بخشیهای ترکمن ترانه‌هایشان آکنده از غم و اندوه است^۳ بلافاصله گفته بود: «زیرا ترکمنها پیوسته آماج تهاجمات بیگانگان بوده‌اند، ما چگونه شاد باشیم؟» این خنیاگران در سرودهایشان از ادیب بزرگ فراغی الهام گرفته‌اند. البته بعدها این گروه بتدریج نقش خود را فراموش کردند و به دامان گرم حکام سلطه‌گر درغلطیدند و به رسالت ملی خود پشت کردند.

۴- علمای اسلام

الف- اولین فقهای حنفی در بخارا:

در طول تاریخ در بخارا علمای اهل سنت حنفی مذهب نفوذ فراوانی داشته‌اند. از *خواجۀ امام ابوحنفہ* (متوفی ۲۴۲ ه.ق = ۸۷۷ م.) به عنوان عالمی

۱. رجوع شود به کتاب قدسیه تألیف *خواجۀ محمد بن محمد پارسای بخارایی*، ص ۲۵.

۲. *وامبری*، پیشین، ص ۲۲۶، و *ژان کوره*، *خواجۀ قاجداد*، ص ۳۱۶.

۳. در کتاب *جغرافیای نظامی قفقاز و ترکستان* و *کنفرانس سرهنگ رزم‌آرا* (۱۳۱۵) نیز بدین موضوع اشاره شده است که اصولاً سرودهای این اقوام غم‌انگیز و همراه با سوز و گداز است.

که مذهب حنفی را تفوق و ترویج داده نام می‌برند و احتمال داده‌اند که در زمان سامانیان که بخارا جزو مراکز مذهب حنفی بود؛ توسط شخص امام ابوحنیف بنیانگذاری شده و رسمیت یافته باشد. اما اظهار نظر قاطع در مورد نقش امام ابوحنیف این است که ایشان فقهای حنفی سده سوم هجری را به بخارا فراخواند و بتدریج آنجا محل تجمع علمای این مذهب گردید.

سمعی در کتاب الانساب می‌نویسد که برجسته‌ترین شخصیت دینی دربار اسماعیل سامانی استاد نام داشت و نفوذ او از حدود امور دینی بسی فراتر می‌رفت. روحانیان در دعوت اسماعیل به بخارا رهبری مردم را به عهده داشتند و مدتی پس از انقراض سامانیان، از خاندان آل برهان پیشوایانی از مذهب حنفی ملقب به «صدر» یا «صدر جهان» قدرت روحانی و سیاسی بخارا را در دست گرفتند. معمولاً حذافصل قرون اولیه اسلامی تا حمله مغول را دوران اوج شکوفایی علمی و هنری بخارا می‌دانند. و هم در این عصر بود که چهره‌های سرشناس و ممتاز علمی غالباً در کنار امرا، بودند و منصبهای حکومتی داشتند.

ب- علما و حکومت:

در انتخاب میان منصب و شریعت، علما بی‌تردید بر شریعت تکیه می‌کردند، علمایی بودند که گرچه مقامات عالی‌دولتی را احراز می‌کردند و ستون دینی حکومت محسوب می‌شدند، ولی گام از حدود شریعت بیرون نمی‌نهادند. در عهد امیر مظفرالدین، حاکم بخارا، جنگ ۱۸۶۳ خقند (فراغنه) معروف است. طی این جنگ علمای فرغانه علیه مظفرالدین فتوا دادند و مردم را به مقاومت و مجاهدت در برابر تجاوزات این امیر جوان برانگیختند. علما، متجاوز به وطن را کافر اعلام کرده و علیه وی فتوای «جهاد» یا جنگ مقدس دادند و اهالی یکسره اسلحه به دست گرفتند.^۱ در باب روحانیت و رابطه آن با حکومت دو نقطه نظر عمده وجود دارد: یکی مربوط به اعتقاد و بینش روحانیت است و دیگری در رابطه با مسئله اقتصاد و تأمین زندگی است.

نوع نخست بستگی به کیفیت برداشت و استنباط عالم از دین دارد و اینکه

تاچه پایه قادر باشد در قبال قدرت سیاسی و مناسب با آن به جهت گیری شرعی بپردازد. معمولاً حکم دین تنها ملاکی بود که به وسیله آن در مورد حکومت قضاوت می کردند، و با همین باور بود که بر کرسی قضاوت می نشستند و یا از یک مقام دولتی کناره گیری می کردند. اما نوع دوم که چندان مورد عنایت قرار نگرفته و از نقش آن کمتر سخن رفته است، در رابطه با نیاز مادی است. نیاز به تأمین مایحتاج پیوسته مسأله ای گریزناپذیر بوده است. طبقه روحانی را از لحاظ تأمین مایحتاج زندگی در طول تاریخ می توان به دو گروه عمده تقسیم کرد:

۱- گروهی که شغلی در دستگاه دولتی داشته اند و معیشتشان از طریق آن دستگاه تأمین می شده است.

۲- گروهی که معاششان را مردم تأمین می نموده اند یا خود از طریق کارهای شخصی ارتزاق می کرده اند.

در گروه نخست همین وابستگی اقتصادی سبب نوعی التزام و تعهد در قبال حکومت می شد و روحانیان را وامی داشت تا با دستگاه رهبری سیاسی همگام شوند و بر کلیه خط مشیها و تصمیم گیریهای دستگاه مهر تأیید زنند. در حقیقت دولت نوعی تکیه گاه مؤثر مادی محسوب می گشت که طبعاً بر طرز رفتار، کیفیت تصمیم گیری و قضاوت تأثیر می گذاشت و گاه سبب می شد که مراجع برون مرز حاکم دستخط می دادند و یا مهر قضاوت می نهادند. در نتیجه چنین روندی، عالم از استقلال رأی دور می شد و به سوی مصلحت اندیشی می لغزید.

اما در میان گروه دوم، یعنی روحانیانی که متکی به مردم بودند ظهور اندیشه اصیل اسلامی، افشای حقایق پنهان و جسارت مذهبی زمینه مساعدتری داشت. این گروه معمولاً استقلال رأی و آزادی نظر خود را برهون کمکهای مردم بودند که تحت عنوان نذورات، صدقات، اعانات و امثال آنها پرداخت می شد. بدین ترتیب، روحانی را دغدغه ای زیر مهمیز قدرت نمی برد و علاوه بر آن ارتباط با توده مردم نیز حفظ می شد. آشنایی نزدیک با رنجهای توده مردم و چاره اندیشی بر حال آنان زمینه گسستگی از هیأت های حاکم و گرایش به قضاوت شرعی را در علما می افزود. برای روشن شدن مطلب، اشاره به وضع روحانیت بخارا و خیوه خالی از فایده نیست. در حکومت خیوه «نقیب» مقام رسمی برجسته ای است و از مهره های اصلی نظام حکومت محسوب می گردد. «نقیب» که بالاترین مقام روحانی است و

ریاست روحانی خیه را برعهده دارد رسماً از دولت خیه مستمری دریافت می‌دارد. و سلسله مراتب تشکیلاتی روحانیت رسمی که زیر نظر وی عمل می‌کند چنین است:

۱- قاضی کلان: بالاترین قاضی و رئیس کل محاکم خانات است.

۲- قاضی اردو: که در زمان جنگ همراه شاهزاده حرکت می‌کند و شغل دژبان کل را دارد.

۳- عالم: رئیس پنج قاضی است.

۴- رئیس: تمام قوانین مربوط به مذهب را بازرسی می‌کند.

۵- مفتی: هر شهری که نسبتاً دارای اهمیت باشد مفتی مخصوص بخود دارد.

۶- آخوند: مدرس یا متصدی تعلیم علوم است.

همه این مقامات در ترتیب تشکیلات دولتی قرار می‌گیرند و از دولت مستمری دریافت می‌دارند.

در ساخت تشکیلات حکومتی بخارا پست ویژه‌ای به نام «نقیب» وجود ندارد و از طرفی به تصریح آقای مورز، علما از سوی مردم و کشاورزان واحه‌ها تأمین می‌شوند. بنابراین اگر نتیجه بگیریم که پیوسته در ترکستان علما دارای دو پایگاه طبقاتی بوده‌اند به خطا نرفته‌ایم. زیرا وجه غالب معیشت علمای خیه بردولت و علمای بخارا بر مردم متکی است. حال باید آثار و جلوه‌های این دو پایگاه را در اندیشه و رفتار این دو گروه جستجو کرد. اولاً علمای بخارا به تصریح وامبری نسبت به علمای خیه از سطح علمی بالاتری برخوردارند و دارای جسارت، اندیشه مستقل و آزاد منشی هستند. ثانیاً هنگامی که علمای بخارا در مساجد و حتی خانه‌های خود برمسند قضا می‌نشستند بدون واهمه از قدرت حاکم رأی صادر می‌کردند و از این رهگذر است که گاه در برابر دولت از مردم حمایت می‌کردند. ثالثاً در دفاع از اسلام حتی تا حد استیضاح دولت نیز پیش می‌رفتند. روحانیون بخارا این استیضاح و یا گلایه و نارضایتی را در مجامع و محافل مختلف اظهار می‌کردند، تاحدی که مستشرقین زیرک از این جریان غافل نمانده‌اند و در مکتوباتشان به این امر اشاره دارند. عمده‌ترین حساسیت علمای بخارا نسبت به زنده‌ترین و حیاتی‌ترین مسأله سیاسی عصر آنها بوده است:

— «چرا سلطان تمام فرنگیها را که در قلمرو او زندگی می‌کنند تلف نمی‌سازد؟»

— «چرا آنها را تا حال از پرداخت جزیه (مالیات) معاف کرده است؟»
 — «چرا هر سال علیه لامذهبه‌ها که سراسر مرزهای او را اشغال کرده‌اند اعلان جهاد نمی‌دهد.»^۱

احساس خطر نسبت به غلبه تجاوزگران بیگانه و آگاهی برایدئولوژی اسلامی بازتابی عمیق در ششم ژرف سیاسی روحانیون آن عصر داشته است. حضور در زمان، شناخت موقعیت سیاسی و اجتماعی و تحلیل روابط با دول خارجی سبب شده بود که علمای اسلامی پیش و پیش از دولت برماهیت و اهداف استعماری درازمدت قدرتهای همجوار آگاهی یابند.

در صفحات بعد کیفیت نفوذ و زمینه‌چینی برای فتح بخارا و سایر بلاد ترکستان را توضیح خواهیم داد. توصیه و تأکید علما بر کنترل مسافرین، تاجران و سیاحان در ترکستان نتایج چندانی در تصمیمات دربار نداشت و نتایج مهلک و غیرقابل جبران این بی‌التفاتی امیر را وقتی درمی‌یابیم که متوجه شویم بعد از سپری شدن چند سال (۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸) اکثر شهرهای ترکستان مانند بخارا، تاشکند و سمرقند به دست روسیه تسخیر می‌شود.

نتیجه اینکه علمای بخارا با تکیه بر مردم مؤمن و صادق، در اظهار حقایق پیشقدم بودند و بر امور داخلی و بین‌المللی تسلط داشتند. بدین ترتیب بود که آگاهی مذهبی به شکل توازن مایحتاج مادی و بی‌نیازی از نظامهای جور تجلی می‌کرد و در هیئت شخصیتی دردمند و آگاه تبلور می‌یافت. این است که مذهب و غنای مادی در شکل‌گیری و ظهور یک شخصیت نقش اساسی دارد. البته نباید نقش ایمان و خودآگاهی انقلابی را که زیر بنای هر حرکتی است فراموش کرد. استقلال مادی تنها به عنوان عاملی از مجموعه عوامل مختلف قابل توجه است.

پ- علما و مردم:

روحانیت در طول تاریخ ترکستان نقشی والاتر از هر طبقه اجتماعی در زندگی و سمت‌گیری مردم داشته است. گرایش مردم پیوسته در جهت توسل به رهبران مذهبی و تقرب به تکیه‌گاهی معنوی بوده است. علما خود برخاسته از میان مردم

بودند و رنجها و مشکلات مردم را لمس می کردند. ریچارد، ن. فرای می نویسد: «نفوذی که رهبران مذهبی بخارا در دوران قرون وسطی بر توده مردم داشتند می توان به نفوذی تشبیه کرد که مجتهدین بر مردم شیعی مذهب ایران کنونی دارند.»^۱

درواقع علمای اسلامی پشتیبانان صادق مردم در نبرد با ستم و مقابله با متجاسرین مسلط بودند و به عنوان نیروی مردم جوش و مؤثر در جامعه، در بخش اعظم زندگی آنان راهنما، جهت بخش و مشوق نیکی و اخوت بودند. در مواقعی که مردم مورد ستم و جور قرار می گرفتند، بنا بر حکم «کن للمظلوم عوناً وللظالم خصماً» در کنار مظلومین قرار می گرفتند، هرچند که به ناخشنودی حکام می انجامید. فرای می نویسد: «در دوره سامانیان مردم کم کم پیشوایان روحانی را حامیانی در مقابل ظلم و جور حکومت تصور می کردند. هنگام شورشهای عمومی و تظاهرات مردم نیز حکومت وقت نمی توانست پیشوایان دینی را پشتیبانان مطمئنی برای خود تصور کند. اختیارات وسیعی که مؤسسات مذهبی از آن بهره مند بود موجب می گردید که روحانیون در بسیاری از فعالیتهای دولتی و در زمینه های مختلف به تفتیش و تحقیق بپردازند.»^۲ روحانیت در سطوح مختلف جامعه و ابعاد گوناگون معنوی و مادی مردم نفوذ داشت. مردم علما را مظهر طمأنینه، سکینه خاطر و متانت و تقوا می دانستند. این باور بر اعتقاد مردم و متقابلاً بر رسوخ و گسترش دامنه نفوذ روحانیت می افزود.

ت- مراتب اجتماعی علما:

علما در ادوار تاریخ در مناصب اجتماعی و سیاسی مختلف اشتغال داشتند. بعد از سقوط سامانیان در بخارا حاکمیت سیاسی نیز بر عهده روحانیت افتاد، گرچه نمی توان صراحتاً ادعا کرد که آغاز دست یازی علمای بخارا به قدرت سیاسی از این دوره بوده است. روحانیت خود از لحاظ اعتبار و سلسله مراتب اجتماعی به ترتیب زیر بوده است:

۱- مدرسین مدارس علمی بزرگ، شاغل یا بازنشسته، که به عنوان ناظر مدرسه و یا مقام بالا و مقدس حوزه شناخته می شوند. معمولاً این گونه اساتید را با عنوان

۱. فرای، بخارا، ص ۷۵.

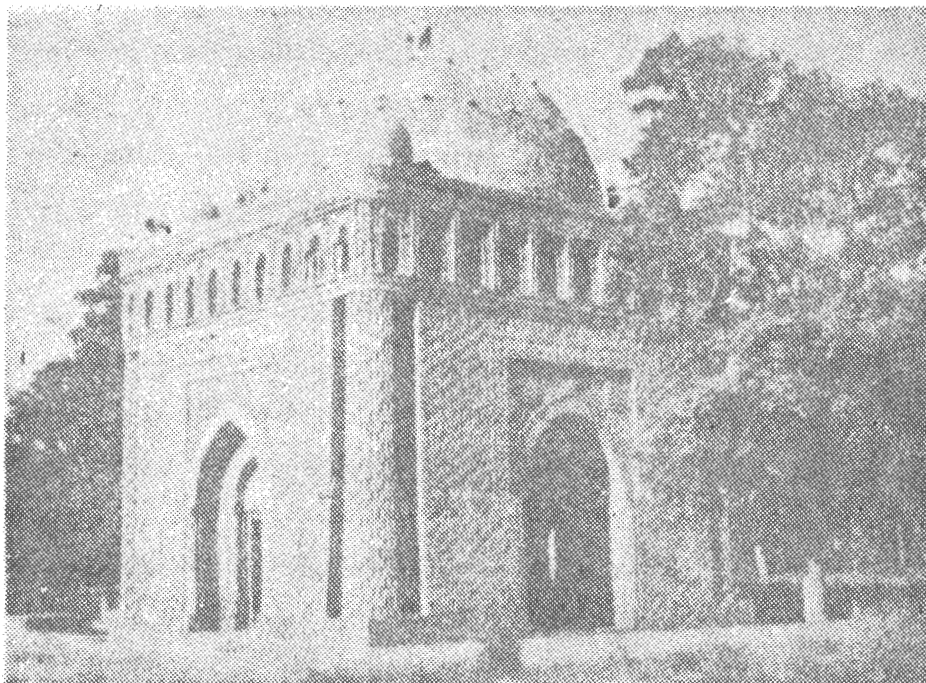
۲. فرای، بخارا، ص ۱۱۰.

«تقصیر» یاد می‌کنند که به معنای اظهار فروتنی و تواضع در برابر استاد است. امیرمظفرالدین نیز بواسطه اینکه مقامی روحانی کسب کرده بود، از سوی علما تقصیر خطاب می‌شد. از میان این روحانیون و اساتید مدارس که درواقع پایگاه روحانیت و سرچشمه پرورش دینی بشمار می‌روند، گاه عالمی برجسته و ممتاز می‌درخشد که قبول عام می‌یابد و مردم نقاط مختلف به ریذی او مباهات می‌کنند، به زیارت وی می‌شتابند و با اشتیاق در برابر مراد و تقصیر خود خشوع می‌کنند.

احراز این منصب غالباً از میان گروههای مقدسی چون «خوجه»، «ایشان» و «عطا» صورت می‌گیرد. «خوجه» یا «ایشان» از چهره‌های محبوب عموم مردم است. اینان را منتسب به رسول خدا و اولاد پیامبر (ص) می‌دانند و دارای مقام قدسی می‌باشند. مقبولیت این علما را واسبری در حادثه‌ای که درگمش‌تپه بوقوع پیوسته چنین بیان می‌دارد: وقتی که شخصی اقدام به سرقت اموال مؤمنی می‌کند، ایشان که از زیارت مکه به طرف عمق ترکستان برمی‌گشتند در مقابل مسأله سرقت حساسیت نشان می‌دهند. «ایشان» اعلام می‌دارد هرکس که اموال را برده باشد اگر پس نیاورد او را دعای بد خواهم کرد. مؤلف اروپایی متعجبانه می‌بیند که سارق بعد از اندک مدتی با اموال مسروقه و کفاره آن برمی‌گردد.^۱

مردم نسبت به این گروه علاقه و محبت خالصانه‌ای دارند. اهالی قرا در موسم حج بیصبرانه در مسیر کاروان انتظار دیدن علما را می‌کشند تا بدانها منزل و مأوی دهند، و درواقع برسر میهمان کردن خوجه و یا شیخ مجادله می‌شود. قابل توجه اینکه مردم ترکستان برای اظهار شوق و عشق به اولاد پیامبر از هیچ ایثاری دریغ ندارند. بدین جهت بنا بر عادت، آنانی که تمکن دارند، پیشکش تقدیم می‌کنند، و چون امتناع از قبول هدیه موجب ملال خاطر و رنجش معتقدین و مؤمنین می‌گردد علما هدایا را با گشاده‌رویی می‌پذیرند. واسبری می‌گوید «یک نفر ملا وقتی داخل چادر یک ترکمن می‌شود مثل این که به خانه خود وارد شده باشد مالک الرقاب همه چیز است. حتی در اردوگاههای ایلات دشمن هم نه تنها ملاحظه او را می‌کنند بلکه هرگز بدون دریافت تحفه و هدایا از آنجا خارج نمی‌شود. من هم که مرید او معرفی شده بودم بالتبع از محبوبیت عالمگیر او برخوردار

می‌شدم و هرگز در عطایایی که به او می‌دادند مرا از قلم نمی‌انداختند و آن عبارت بود از یک نماز لُق (جانمازی) با یک لباده ترکمنی با یک شبکلاه بزرگ نمدی.»^۱



آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در بخارا

روحانیون خوجه و عطا از تکیه‌گاه توده‌ای وسیع برخوردارند و مردم از آنان استمداد و طلب شفاعت می‌کنند. اینان گرچه در خدمت دولت نیستند، اما حکومتها سعی دارند از وجهه اجتماعی آنان بهره‌مند گردند، و به همین دلیل در جهت جذب روحانیت به سمت دستگاه می‌کوشند.

۲- روحانیت شاغل در دستگاههای دولتی که چهره مشخص آن «نقیب» یا درواقع رئیس رسمی مذهبی در خیه است. تفاوت عمده روحانیت دسته اول و این دسته در کیفیت اشتغالشان و نتیجتاً تأمین اقتصادی آنها است. گروه اخیر از دولت حقوق مستمری دریافت می‌کنند و در دستگاه حکومتی به عنوان وزنه مذهبی تلقی می‌گردند. در این میان آنچه درنگ می‌طلبد این است که از میان همین علما که

نیروی خویش را مصروف حکومت می کردند چهره های برجسته ای در علم و تالیف پدید آمدند و شهره زمان گشتند. دلیل این امر را شاید بتوان وجود کتابخانه های پربار دولتی دانست که دامنه مطالعات کسانی را که تشنه تفحص و کاوش علمی بودند گسترش می داد. زیرا امکان گردآوری و تهیه آثار علمی برای همه مقدور نبود و ناگزیر به سوی کتابخانه های سلطنتی روی می آوردند. نمونه برجسته از این نوع ابوعلی سینا فرزند بخاراست. وقتی وی به عنوان آخرین معالج نوح بن منصور به قصر فرا خوانده می شود، ضمن اینکه به معالجه سلطان اقدام می کند، به علاج ناآرامیهای ذهنی خویش نیز نایل می آید. در مقابل خود کتابخانه ای عظیم با هزاران متن ارزشمند می یابد که بعد بزرگترین منبع اطلاعاتی وی می گردد. از سوی دیگر تشویق حکام به مطالعات علمی و حتی سرمایه گذاری فراوان و ایجاد مراکز و محافل تجمع اندیشمندان و هنرپروان که به دلایل و مقاصد مختلف توسط حکومتها بنیاد می گشت، از جمله عوامل دیگری بود که به ظهور چهره های علمی منجر می شد. مجموعه این عوامل موجبات دربار گزینی دانشمندان و کاتبان صاحب ارج و فضیلت بوده است.

۳- روحانیون شاغل در مدارس محلی، این گروه از علما تدریس و اداره مدارس روستاها و قصبات را برعهده دارند و به هسته مرکزی مدارس بخارا و خیوه که اکثراً خود از آنها فارغ التحصیل شده اند وابسته اند و جزو فرمانبرداران صادق اساتید مرکز محسوب می گردند. این گروه گاه به زیارت علمای اعلام که زمانی با آنها «شریک» (همدرس و همدوره) بوده اند، یا نسبت به یکدیگر سمت «دام الله» (نایب و خلیفه استاد) یا مقام «تقصیر» (استاد بزرگ) را داشته اند و سالیانی دراز در محضرش تلمذ کرده اند می شتابند. همین مراودات سبب ارتباط گروههای پراکنده روحانیت با مرکز می شده است. در نتیجه روحانیت ساکن صحاری دور، از همین طریق از مسائل لازم داخلی و خارجی مطلع می شده است. مدارس این دسته از علما توسط مردم محلی اداره می گردید و با توجه به تعداد اندک طلاب سرمایه گذاری برای چنین حوزه هایی چندان سنگین نبود.

۴- روحانیت شاغل در امور زندگی خانوادگی، این گروه از روحانیان با اینکه از سطح علمی متوسطی برخوردارند در پی اداره خانواده و بار سنگین معاش هستند. و به همین جهت جذب مزارع می شوند و یا در بازار صاحب دکه و دکان

می‌گردند و بتدریج بین بازاریان به عنوان معتمد صنف و یا محل اشتها می‌یابند. «آق‌سقل بازار» که نظارت بر بازار داشته‌اند از میان همین جماعت برگزیده می‌شده‌اند. حال اگر بر همین تعداد قلیل، عدۀ زیادی از ملاهایی را که مدتی اندک در حوزه بوده‌اند مع الوصف ظاهر و هیئت طلاب را حفظ کرده‌اند بیفزاییم؛ رقم بالایی از زارعین، کسبه و بازاریان را در بر می‌گیرد.

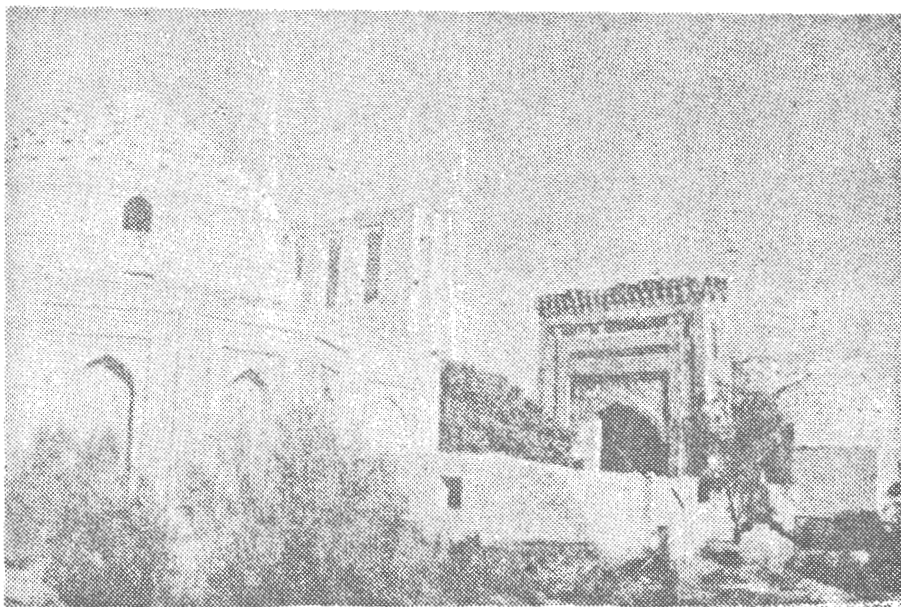


آرامگاه فخرالدین رازی در اورگنج

ث- ترکستان مهد علمای اسلامی:

ترکستان پرورشگاه اندیشمندان بزرگ و جایگاه نبوغ و ابتکارات عظیم بوده و تاریخ اسلام آکنده از شواهدی است که بر این عظمت علمی و متفکرین آن صحه می‌گذارند. در اینجا به اسامی بعضی علمای مشهور و آثارشان اشاره می‌کنیم:

- ۱- حافظ ابوسعید هیشم بن کلب (۳۲۵ ه.ق): در تاشکند سکونت داشت.
- ۲- امام الهدی ابوالیث نصر بن محمد السمرقندی (۳۷۳ ه.ق): آثار او نواذ العیون، الفتوی، خزانه الفقه و شرح جامع صغیر است.
- ۳- ابوزید وبوسی سمرقندی (۴۳۰ ه.ق): از آثار او اسرار، نظم فی الفتاوی و تقویم الاوله.



آرامگاه نجم‌الدین کبیر در اورنگ‌زیب

۴- حافظ رجا: بیشتر عمرش در سمرقند گذشت.

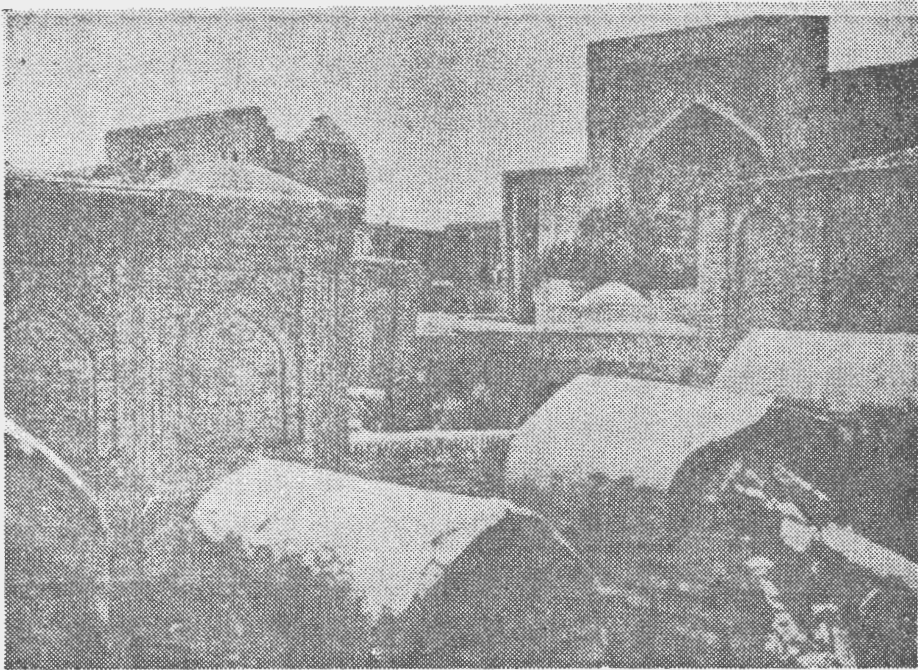
۵- امام ابوداود (متوفی ۲۷۵ ه. ق) و ابن ماجه (متوفی ۲۷۳ ه. ق): از جمله شاگردان حافظ رجا بوده‌اند و صاحبان سنن بزرگ و آثاری بنام در علم‌الحديث از خود برجای گذارده‌اند. کتب اینان از جمله صحاح است که از منابع معتبر اهل سنت بشمار می‌آید.

۶- علاء‌الدین محمد بن احمد سمرقندی: صاحب کتاب تحفة الفقهاء در سمرقند بوده است.

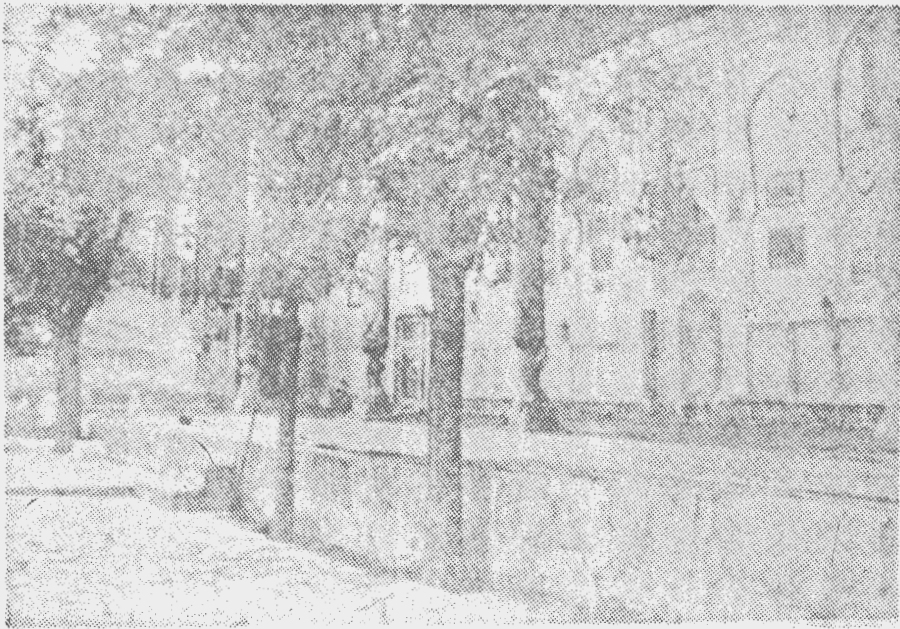
۷- ابومنصور ماتریدی: امام بزرگ اهل سنت و از نخبگان علم کلام بوده و در زمینه اصول عقاید اهل سنت و معاندت با معتزله تألیفاتی دارد. او در ماترید، نزدیک سمرقند، زندگی می‌کرده است.

۸- خواجه بهاء‌الدین نقشبندی (۷۱۷-۷۹۱ ه. ق): مؤسس فرقه نقشبندیه که بخاریان او را بهاء‌الدین بلاگردان می‌نامند. از جمله آثار او دلیل عاشقین، تحفة الطالبین و هدیة السالکین است. وی در نزدیکی بخارا مدفون است.

۹- امام محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۶-۲۵۶ ه. ق): بزرگترین محدث



مزار بهاءالدین نقشبند (مجموعه مسجد و مقبره)



مزار بهاءالدین نقشبند (ایران مسجد)

اسلامی و صاحب الجامع الصحيح که مهمترین منبع حدیث اهل سنت است.

۱. — محمد بن عبدالله هندوانی فقیه، از ائمه بلخ که در سال ۳۶۳ ه. ق در

بخارا وفات یافت.

۱۱. — امام بزرگ ماورالنهر، ابوبکر، خواهرزاده محمد بن حسین از ساکنین

بخارا بود و تألیفات متعددی داشت. وی در سال ۴۳۳ ه. ق وفات یافت.

۱۲. — بنی موسی: اهل خوارزم بودند و در هندسه و علم حیل (مکانیک)

تحقیقاتی کردند و اندازه محیط کره زمین را بدست آوردند و کتاب حیل یکی از آثار آنهاست.

۱۳. — عبدالعزیز بن احمد الحلوانی: وی را امام اهل بخارا خطاب می کنند و

کتاب مبسوط وی مرجع اهل علم و معرفت است.

۱۴. — ابوعلی حسن بن علی قطان مروزی از دانشمندان بزرگ عهد خود و در

طب، ریاضیات، علوم ادبی و دینی استاد بود. وی در سال ۴۶۵ ه. ق در مرو

ولادت یافت و به سال ۵۴۸ ه. ق در فتنه غزها کشته شد. آثار متعددی در علوم

مختلف داشت که مهمترین آنها کتاب کیمیا شناخت در علم هیئت است.

۱۵. — ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل الصفار استاد قاضی خان از خانواده ای

دانشمند و فقیه برخاست. در سال ۵۷۴ ه. ق وفات یافته است.

۱۶. — امام طاهر بن احمد بن عبدالرشید صاحب فضل و کرم و اهل بخارا است.

۱۷. — ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی معروف به جارا الله زمخشری در

لغت، صرف، نحو، تفسیر، حدیث، فقه، معانی و بیان استاد بود. تولدش در قریه

زمخشر خوارزم به سال ۴۶۷ ه. ق و وفاتش در شهر جرجانیه خوارزم به سال ۵۳۸

ه. ق اتفاق افتاد. از جمله تألیفات فراوان وی کتاب الکشاف است.

۱۸. — حافظ علی بن ابوبکر بن عبدالجلیل، مصنف هدایه اثر مشهور و معتبر

فقه حنفی از قصبه مرغینان از توابع خقند (فرغانه) می باشد. کتاب هدایه به زبان

انگلیسی توسط هلتون ترجمه شده است. حافظ علی در سال ۵۹۳ ه. ق وفات یافت.

۱۹. — فخرالدین حسن بن منصور معروف به قاضی خان و تألیفاتش: فتادی،

امالی، معاصر، شرح ادب القضاة حضاف، زیادات و جامع هفیر است. قاضی خان در سال

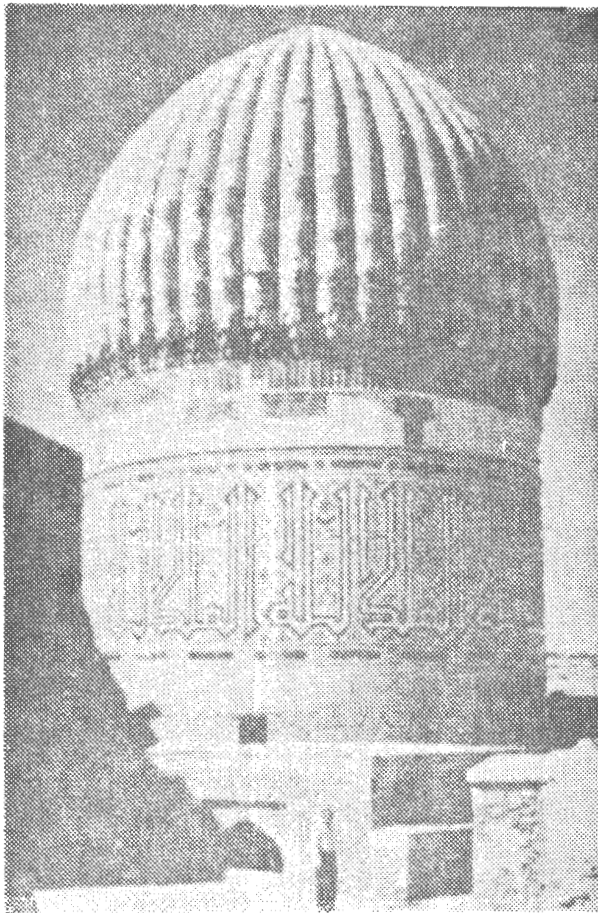
۵۹۲ ه. ق وفات یافت.

۲۰. — محمد بن احمد السرخسی در فرغانه زندگی می کرده است و کتاب

مبسوط وی که شرح حاکم شهید کیکانی است دایرة المعارف حنفی محبوب می شود. شمس الائمة محمد بن احمد السرخسی در حال اسارت در قلعه اوزجند در اواخر قرن پنجم هجری وفات یافت.

۲۱- محمد بن محمد خوارزمی محدث مشهور در خیره زندگی می کرد و در سال ۶۶۵ ه. ق وفات یافت.

۲۲- ابوبکر خوارزمی نویسنده و شاعر مشهور اسلامی در خیره دنیا آمد. در دوران سامانیان زندگی می کرد و کتاب معروف مفاتیح العلوم را که پیرامون علم کلام، طب، ریاضی و فلکیات است تقدیم یکی از وزرای نوح ثانی کرد. او کتب فراوانی از یونانی ترجمه کرده است.



گنبد خانقاه و کتابخانه خواجه احمد یاسوی در ترکستان

۲۳- محمد بن محمود اهل خيوة ومحدثي گرانمايه بوده و در سال ۴۶۵ هـ. ق وفات یافته است.

۲۴- حکيم ابونصر فارابی از اکابر فلسفه و حکمای اسلامی قرن چهارم هجری است و به استاد الفلاسفه مشهور است. وی از بسیاری علوم مانند منطق، فلسفه، طب، ریاضیات و نجوم بهره داشت و به سبب شرح آثار ارسطو و وسعت معلومات معلم ثانی لقب گرفت. وی در سال ۲۵۹ هـ. ق- ۸۷۳ م. در فاراب بدنیا آمد و در سال ۳۳۹ هـ. ق- ۹۵۰ م. در دمشق وفات یافت. از آثار فراوان وی احصاء العلوم، آراء اهل المدينة الفاضله، العقل والمقول، فصوص الحکم و اغراض ما بعد الطبیعه است.

۲۵- بریده بن حصیب (رض) صحابی پیامبر اسلام (ص) بوده و در مرو زندگی می کرده است. بعدها یحیی بن یعمرو افرادی چند از تابعین عبدالله بن بریده در این مرز و بوم بسر برده اند. سپس حسین بن واقد، ابو حمزه سکری، ابن المبارک، فضل بن موسی، ابوشمیله، علی بن الحسن بن شفیق و عبدالله بن عثمان از شاگردانش بودند.

۲۶- حافظ محمد بن غیلان سرسلسله محدثین مرو که تمام اصحاب صحاح مته، جز امام داود، از وی تلمذ کرده اند.

۲۷- ابودرداء مروزی متوفی در ۳۶۷ هـ. ق.

۲۸- هدیه بن عبدالوهاب مروزی متوفی در ۲۴۱ هـ. ق.

۲۹- محدث اسحاق بن راهویه متوفی در ۲۳۸ هـ. ق.

۳۰- عباس بن معصب نویسنده تاریخ مرو.

۳۱- فقیه ابراهیم بن رستم مروزی متوفی در ۲۱۱ هـ. ق.

۳۲- ابواسحاق ابراهیم بن احمد مروزی که امام فتوی و تدریس عصر خویش و استاد شیوخ نیشابور بوده است. از تألیفات او الجامع می باشد. وی در سال ۳۶۲ هـ. ق وفات یافت.

۳۳- ابوریحان بیرونی که در «بیرون» حوالی خوارزم به سال ۳۶۲ هـ. ق متولد شده و در سال ۴۴۰ هـ. ق در غزنه فوت کرده است. او که از مفاخر جهان دانش و اسلام است آثار فراوانی دارد از جمله: آثار الباقیه عن القرون الخالیه که در سال ۳۹۱ هـ. ق به نام شمس المعالی قابوس و شمگیر درباره تاریخ و تقویم ایران

قدیم و ملل همجوار به زبان عربی نوشت. قانون مسعودی در علم نجوم، تحقیق مالکند در عادات و اخلاق هندیان، الجماهر فی معرفة الجواهر در شناخت انواع سنگهای گران بها و التفهیم لادائل صناعة التنجیم در حساب و هندسه و نجوم.

۳۴- ابوعلی سینا، حسین بن عبدالله سینا، که در سال ۳۷۰ ه. ق در قریه خرمیث از توابع بخارا بدنیآ آمد و قرآن، ادبیات، فقه و حساب را نزد پدر و منطق و هندسه را نزد ابو عبدالله ناتلی آموخت اما بزودی از استاد خویش پیشی گرفت. در مسیر مطالعه و تحقیقاتش از کتابخانه سامانیان در بخارا استفاده های فراوان برد. از آثار او کتاب شفا به عربی که مجموعه ای است جامع و مفصل در تمام رشته های فلسفه از منطق، ریاضی، طبیعی و الهیات؛ کتاب نجات که در واقع خلاصه ای از کتاب شفاست، کتاب اشادات و تنبیهاات به عربی که محتوای فلسفی دارد، کتاب حکمة المشرقیه، دانشنامه علایی به فارسی شامل منطق و حکمت طبیعی و الهی است و کتاب قانون به عربی که مهمترین کتاب طب است. ابن سینا در سال ۴۲۸ ه. ق رخت از این جهان بریست و در همدان مدفون است.

۳۵- شیخ احمد یسوی از شاگردان خواجه بهاء الدین نقشبندی و صاحب آثاری چون: مشرب و حکمت می باشد.

۳۶- مخومقلی فراغی، اندیشمند مسلمان و آزاد مرد انقلاب که در میان بحر خزر و جیحون نغمه های آگاهی می سرود. او مدتی در مدرسه شیرغازی تحصیل می کرده است و به مباحث اجتماعی و سیاسی علاقه مند بود و از نوادر اندیشمندانی است که در چنین زمینه ها و مقولات حساسیت داشته است. آرمانهای والای او در دیوان معروفش که به زبان ترکمنی است منعکس می باشد. وی در سال ۱۲۰۴ ه. ق- ۱۷۹۰ م. وفات یافت. آرامگاه فراغی در نوار مرزی ایران و شوروی و در داخل خاک ایران در روستایی به نام «آق طوقی» واقع است.

۳۷- امام ابوبکر محمد بن اسماعیل ابن قتال شاشی، فقیه زبده عصر خویش بوده و محدث مشهور حاکم نیشابور (۴۰۵ ه. ق)، ابوعبدالرحمن سلمی، حافظ ابن-مفده (۳۹۵ ه. ق)، ابن نصر و عمر بن قطنه از جمله شاگردان وی بوده اند. او در میان فقهای شافعی ماوراءالنهر مقامی شامخ دارد. شرحی که بر رساله امام شافعی نوشت سبب شد که فقه شافعی براساس آن در ماوراءالنهر انتشار یابد. وی در سال

۳۶۵ هـ. ق د شاش (تاشکند) حشم از جهان پوشید.



مختومقلی فراغی

- ۳۸- قاضی ابوحامد احمد بن بشر اهل مرو و شاگرد ابواسحاق بوده است و اثرش الجامع است. وی در سال ۳۶۲ هـ. ق وفات یافت.
- ۳۹- سراج الدین علی الحنفی ملقب به امام الحرمین که اهل اوش بود. از تألیفاتش لامیه است که علمای زیادی بر آن شرح نوشته‌اند. وی در سال ۵۶۹ هـ. ق چشم از جهان فرو بست.
- ۴۰- علامه سید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ هـ. ق) ادیب و دانشمند شهیر حنفی مذهب تا سال ۷۸۹ که تسلط امیر تیمور بر فارس است در دیار

سعدی و حافظ توطن داشته و در این سال به دستور تیمور به سمرقند رفته و آنجا اقامت گزیده است. او تا مرگ تیمور در سال ۸۰۷ یعنی مدت ۱۸ سال در سمرقند زیسته و تألیفات زیادی از خود برجای گذاشته است. وی در شیراز بدرود حیات گفت. *الاصول المنطقية، تعريفات العلوم و تحديدات الرسوم*، رساله در فن اصول حدیث، صرف میر به فارسی و حواشی و شروح مختلف مجموعه آثار گرانبهای او را تشکیل می دهد.

۴۱- خواجه عبدالخالق غجدوانی، از مشایخ نامی ماوراءالنهر و سلسله خواجهگان منسوب به اوست. هشت اصل از اصول یازده گانه طریقه نقشبندیه را تدوین کرده است. در سن بیست و دو سالگی به هنگام اقامت خواجه یوسف همدانی (۵۳۵ - ۴۴۰ ه. ق) در بخارا، از وی طریقت می گیرد و سپس به ریاضت و خلوت و مجاهدت می نشیند و پس از چندی به ارشاد می پردازد. در ۵۷۵ مرگش فرا می رسد و در مولدش قریه «غجدوان» به خاکش می سپرند.

۴۲- عمر بن محمد بن احمد نسفی سمرقندی حنفی (متولد ۴۶۱ و متوفی ۵۳۷ ه. ق) ملقب به نجم الدین و مکنی به ابو حفص، عالمی متکلم، اصولی، فقیه، مفسر و محدث بود. قریب یکصد رساله در مباحثات فقهی و جز آن تصنیف کرده است. آثار وی عبارتند از: *اکمل الاطول، و التیسیر فی التفسیر، العقائد النسفیة، طلبة الطلبة*، تاریخ سمرقند و جزآن.

۴۳- سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی (متولد تفتازان در ۷۲۲، وفات سرخس در ۷۹۱ یا ۷۹۷ ه. ق) از شانزده سالگی به تصنیف کتب پرداخت. از آثار اوست: *شرح المضد، شرحا التلخیص المطول و المختصر، شرح القسم الثالث من المحتاج والتلویح فی اصول الفقه، و المقاصد، شرح عقاید النسفیة در علم کلام، شرح الشمسیه، شرح التصریف و الارشاد در علم ادبیات عرب، حاشیه علی الکشاف و کتب دیگر.* وی مورد احترام امیر تیمور بود و به دعوت وی به سمرقند رفت.

۵- طبابت در ترکستان

طبابت و مداوا در ترکستان چون دیگر نقاط به شکل سنتی مرسوم بوده است و گیاهان مواد دارویی مهمی بشمار می رفته اند. افراد متبحر و کاردان فن

طبابت در تلاش بوده‌اند که با ترکیبات مواد گیاهی و تحصیل معجونی از چند ماده طبیعی، هنگام بروز بیماریها قدم مثبتی بردارند. این اکسیر یا داروی شفابخش کاربرد فراوانی داشته است. گرچه در نیمه دوم سده نوزدهم کار طبابت در بخارا از اعتبار زیادی برخوردار بوده، ولی گاه لغزشهایی نیز داشته است. در مورد شیوع نوعی بیماری و طرز معالجه آن، سیاحانی چون وامبری و هنری‌مورز توضیحاتی بدین شرح داده‌اند:

این بیماری را وامبری «رشته» و مورز «برص» نامیده‌اند. برص نوعی کرم است که در اینجا موسوم به ریستا است و طول آن به ده متر می‌رسد و علقه و مضغه آن در آب است. رود زرافشان کانون رشد این نوع کرم است. هرگاه شخصی یک استکان از آب زرافشان بنوشد کافی خواهد بود تا دچار این کرم (رشته) گردد. اولین علامت بروز آن خارش است که در پا و سایر قسمتهای بدن احساس می‌شود و پس از آن لکه‌ای ظاهر شده و کرمی به ضخامت یک نخ از آن محل سر بیرون می‌آورد که طول آن بنابر قول وامبری غالباً به یک «اون» بالغ می‌شود. در موقع بروز نزدیک به یک‌دهم جمعیت را مبتلا می‌سازد. این مرض در بندرعباس ایران هم پیداد می‌کرده است. گاهی دو تابستان متوالی در بدن شخص واحد ظاهر می‌شود.

طرز معالجه: در ظرف چند روز باید کرم سرزده از بدن را به دور آلتی نظیر آنچه تار ابریشم را به دور آن می‌پیچند یا یک میخ چوبی کلاف کرد. این طرز معالجه معمولی است که در حین مداوا هیچ درد محسوسی ندارد. ولی اگر در ضمن پیچاندن، کرم قطع شود، اطراف موضع فوراً متورم می‌گردد و به جای یک انگل هشت تا ده عدد سر برمی‌آورد و بیمار باید لااقل یک هفته بستری شود و درد فوق‌العاده‌ای را تحمل کند. اشخاص پردل و بردبار در همان موقع بروز امیدوارند «رشته» را ریشه کن کنند. سلمانیه‌ای بخارا در این کار به اندازه‌ای مهارت دارند که در این گونه موارد می‌توانند جای جراح را بگیرند و در یک لحظه آن قسمت از گوشت را که به خارش افتاده بردارند. پس از آنکه با این عمل مختصر کرم بیرون آمد، جای زخم خود بخود در مدت کمی معالجه می‌شود.

این شیوه مداوای امراض در اکثر نقاط ترکستان معمول و منطبق بر کتب و رسالات اطباء و صاحب نظران در علم طب بوده که تا آن زمان وجود داشته

است.^۱ جالب این است که شخصی چون دکتر ولف که مسافرت‌های او به ترکستان (آسیای میانه) موجب شهرتش شده بود در مراجعت به انگلستان همین بیماری را با خود سوغات می‌برد و برای رهایی از این بیماری به‌خبره‌ترین جراح انگلستان به نام «سربنژامن بروری» رجوع می‌کند و پزشک معالج دستوری را می‌دهد که سلمانیهای شرق بکار می‌بردند.^۲

ظاهراً چنین پیشامدی برای هنری مورز که در سال ۱۸۷۱ م. تحت عنوان تاتار و در هیئت تاتاران وارد بخارا شده بود رخ می‌دهد، و در شهر «میلان» کرمها را از بدنش خارج ساخته معالجه‌اش می‌کنند. حقیقت این است که مسلمین و ترکستانیان سابقه‌ای تاریخی در علم طب دارند. کتاب قانون ابوعلی سینا که در علم پزشکی است، مدت پانصد سال در دانشگاه‌های اروپا تدریس و به‌عنوان کتاب معتبر طبی شناخته می‌شد. سخن درباب سابقه علم طب در اسلام بسیار است. ولی پرداختن به این موضوع در حوصله این متن نیست.

۱. به‌عنوان نمونه می‌توان از جلال‌الدین خوارزمی (امیر جوان و شجاع ترکمن، فرزند سلطان محمد خوارزمشاه که نبردهایش با مغولان معروف است) یاد کرد. او برای مداوای یک اسیر که مبتلا به مرض «رشته» بوده از طبیبی (حکیم الزمان) استمداد می‌طلبد و طبیب روغن شفافی روی سینه بیمار می‌ریزد و با میلی استخوانی به‌کندن کرمهایی که پسان دانه‌های برنج بر زخمهای خشکیده فرو رفته بودند پرداخته و می‌گوید:

کرم گذاشته است... ولی قرآن مجید می‌گوید: «خداوند به‌شمار بیمارها برای درمان آنها دارو آفریده است.» وقتی از زخمها خون جاری شد طبیب روی آنها را با پنبه آغشته به مرهم پوشانده و دستور داد تمام بدنش را نواریچ کنند.

نقل از: واسیلی‌یان، چنگیزخان، ص ۹۸.

۲. وامبری، پیشین، ص ۲۳۸.

فصل پنجم

۱- تشکیلات حکومتی بخارا

«الخلافة تكون باجماع المؤمنين و
مشورتهم»

امام اعظم ابوحنیفه

تشکیلات حکومتی بخارا از قدرت کنترل و نظارت قاطعی برخوردار بود. امیرمظفرالدین در رأس آن قرار داشت و به قول وامبری «امیر هم فرمانده کل قوا، هم شاهزاده و هم روحانی بزرگ محسوب می گردید.» کارمندان عمده دولت اعم از لشکری و کشوری به سه طبقه تقسیم می شدند: «کته سپاهی»، «ارته سپاهی» و «آشاقی سپاهی». بنابر یک قاعده رسمی غیر از عروق دارها (صاحبان خانواده) کسی را در دونوع اول نمی توان پذیرفت. ملاک پذیرش و راه یافتن یرلیق، بلیق (نشان و علامت)، کاردانی و غیره بوده است.

سلسله مراتب حکومتی:

سه طبقه ای که ستونهای حکومتی بخارا را تشکیل می داده اند عبارتند از:

الف- کته سپاهی:

۱- آتالیق: آتالیقها در حکومت خیه نقش «مشاورین دولت» را داشتند. در بخارا نیز اصولاً نقش آتالیق چنین باید باشد. تعداد آنها را خود امیر تعیین می کرده و بیشتر از ازبکها پذیرفته می شده اند.

۲- دیوان بیگی: در بخارا به منشی دولت اطلاق می شده است.

۳- پروانه‌جی: از این جهت بدین نام خوانده می‌شده که امیر وقت او را برای رساندن پیغامهای اساسی به جهات مختلف اعزام می‌داشته است.

ب- ارته سپاهی:

۱- طوق سابای: و اگر صحیح‌تر بگوییم «طوق صاحبی»، کسی بوده که به جای پرچم یک «طوق» در دست داشته است.

۲- ایناق: ایناقها در خیمه در رأس تشکیلات حکومتی بعد از امیر قرار داشته و عده آنها چهار نفر بوده است که از خویشاوندان امیر و با او همخون بوده‌اند.

۳- میاخور: که محاسب بوده است.

پ- آشاقی سپاهی:

۱- چور آقاسی: یا اگر صحیح‌تر بگوییم «چهره آقاسی» یعنی مرد روبرو، از این جهت بدین نام خوانده می‌شده که در پذیراییهای رسمی روبروی امیر می‌ایستاده است.

۲- مهرز اباشی: منشی عمده.

۳- یساول بیگی و قره‌قول بیگی.

۴- یوزباشی: فرمانده صدسوار.

۵- پنجه‌باشی: فرمانده پنجاه سوار.

۶- اون باشی: فرمانده ده سوار.

علاوه بر اینها باید از افسران دربار نیز نام برد، چه دارای مرتبه بلند بوده‌اند.

۱- قوش بیگی: سمت وزیر و یا صدراعظم حکومت را برعهده داشته و عزل و نصب وی به میل و اختیار امیر بوده است.

۲- مهتر: مهتر عنوان وزیرکشور بوده که علاوه بر امورکشوری، امور داخلی دربار را نیز برعهده داشته و باید همیشه از نسل «سارت» (از نسل ایرانیان) می‌بوده است.

۳- دستور خانجی: سمت ناظر را داشته است.

۴- زقیاتچی: که مأمور گمرک بوده و شغل وزارت دارایی را داشته و لذا ریاست در خانه امیر هم با او بوده است.

۵- محرمها: که توضیحش در جای دیگر آمده پیشخدمتهای مخصوص بوده اند که برای امور اداری گماشته می شده اند و اکثراً برای تهیه گزارش و اخذ اطلاعات به نقاط مختلف اعزام می گردیده اند. مشاغل دیگری نیز مانند: آداجی (دربان کاخ)، بقال (متصدی آذوقه) و قبلاً سلام قاضی (یعنی کسی که به جای امیر جواب سلام مردم را می داده) نیز وجود داشته که امیر منسوخ کرده است. چنین مراتب حکومتی را تقریباً در کلیه نقاط آسیای میانه با اندک تفاوتی می توان یافت.

در سال ۱۸۶۳ م. سلسله مراتب تشکیلات خیوه، پس از امیر که «پدر ملت» خوانده می شد بدین ترتیب بود:

۱- ایناقها:

۲- نقیب: مقام و ریاست روحانی را داشت و از بین «سادات» (اولاد پیغمبر) انتخاب می شد.

۳- بی: وظیفه حفاظت امیر را داشته و در سمت راست امیر می جنگیده است.

۴- آتالیق: مشاور دولت.

۵- قوش بیگی: صدراعظم.

۶- مهتر: وزیر کشور و دربار.

۷- یساول باشی: رئیس تشریفات.

۸- محرم: بواسطه نفوذی که در سلطان خیوه داشته جزو ارکان اصلی تشکیلات اداری محسوب می شده است.

۹- مین باشی: فرمانده هزار سوار.

۱۰- یوزباشی: فرمانده صد سوار.

۱۱- اون باشی: فرمانده ده سوار.

همانطور که مشاهده شد شکل حکومت و نوع مشاغل و انتصابات بجز در مورد «نقیب» تقریباً مشابه بوده که توضیح آن در فصل چهارم آمده است.

۲- امیر بخارا

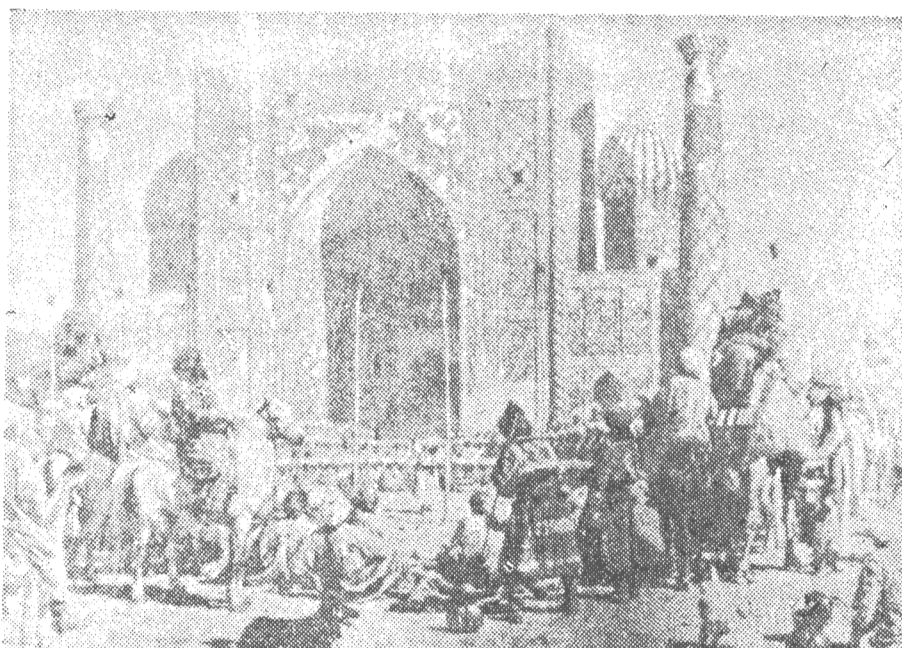
الف- نگاهی به موضع گیری سیاسی- اجتماعی امیر:

حاکم بخارا که اصطلاحاً امیر نامیده می‌شود، مظفرالدین بخارایی است. او پس از پدر بر مسند حکومت نشست. پدرش امیرنصرالله بود که بنابر قول مشهور شخصی مستبد و سبکسر بوده است. امیرمظفرالدین از نژاد ازبک بود و مدتهای مدید در مدارس ترکستان به کسب علم اشتغال داشت و چنین برمی‌آید که امیر فعلی و ملای دیروز، از فرهنگ طبقه‌اش (علما) متأثر گردیده بود. وی به اجرای احکام مذهبی تأکید داشت، خود در مساجد حضور می‌یافت و گاه بر سر قبر «حضرت باوالدین» حاضر می‌شده و نماز می‌گزارد.

وی سنتهای شرق اسلامی را حفظ می‌کرد و غذا را با دستان خود می‌خورد و علاقه چندانی به آزار مردم نشان نمی‌داد. اما در مقابل پدیده دأب و عادات شکل گرفته و رایج اجتماعی مدارا و تساهل نشان می‌داد و در واقع در قبال بافت اجتماعی جامعه مقاومت نمی‌کرد. بیشتر بر حفظ مناسبات موروثی جامعه تأکید داشت تا تغییر و اصلاح ساختار نظام پرسابقه و کهنه موجود. انطباق «قوانین سنتی مرسوم» با «اعتقادات اسلامی» معضلی بود که در نهایت دست امیر را می‌بست و وادار به خضوع و تسلیم در برابر هنجارهای اجتماعی می‌کرد. امیرمظفرالدین بیشتر به تحکیم، اقتدار و ثبات می‌اندیشید تا تحولی ریشه‌ای و بنیادین. «بافت سنتی موروثی» محور فعالیتها، روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی بود.

در مجموع می‌توان گفت که الگوها و انگاره‌های امیر تلفیقی از فرهنگ و ارزشهای متداول اسلامی و رسوم و عرف حاکمان و حکمرانان در طول تاریخ بود. وقتی که قدرت سیاسی بخارا را بدست گرفت، بعضی از رسوم را که تناسب با

۱. بهاء‌الدین نقشبند، صوفی و تارک دنیا بوده و مراحل والای طریقت و تصوف را طی کرده است. او به بنیانگذار فرقه نقشبندی معروف است. در ترکستان شهرت بسزایی یافته است و مردم و زوار او را خواجه باوالدین بلاگردان لقب داده‌اند. وی در سال ۷۱۷ ه.ق در شهر بخارا درده قصر عرفان متولد و در سال ۷۹۱ ه.ق وفات یافت. صوبه و مسجد و مقبره او که در نزدیکی بخارا برپاست، در حدود ۹۱۰ ه.ق به امر عبدالعزیز خان بنا شده است.



امیر بخارا در جشن شکرگزاری پیروزی بر روسها

باورهای مذهبی نداشت حذف کرد. مثلاً ممانعت از احداث قصر گرانبها توسط شاهرخ که از ایران متواری گشته و به بخارا پناهنده شده بود و یا تشویق به ساده زیستن و دوری از تجمل. این رویه را امیر خیره (محمدامین) نیز در پیش گرفت مثلاً غلیان را تحت نام مبارزه با انواع بدعتها ممنوع اعلام کرد.^۱

شدت عمل و نظارت وی بر وضعیت کارمندان و صاحب منصبان حکومتی گامی در جهت نزدیکی هرچه بیشتر با احکام مذهبی بود و البته این گونه نظارتها و دقتها بروجته مذهبی امیر مظفرالدین می‌افزود. اما از طرفی در برابر عادات و آدابی که مذهب مجاز نمی‌شمرد نیز گذشت می‌کرد البته اگر دستگاه حکومتی بخارا برشالوده‌های اسلامی تأکید می‌کرد، در برابر رفتارهای سنتی که با اسلام مبیانت داشت ساکت نمی‌ماند.

وی چندین محل اقامت را از امرای قبلی به ارث برده بود. از قبیل «قصر ارک» در بخارا که شهرت تاریخی دارد و قصر «شرن بودن» که اقامتگاه خارج از

۱. هدایت، سفادنامهٔ خوادزم، ص ۷۱.

شهر امیر بود، و مظاهر تجدد به اندرون آن راه یافته و باب طبع مهمانان و مأموران خارجی بود. ابزار تولید، روابط اقتصادی و مالکیت، کیفیت قبلی خود را حفظ کرده بود. زراعت اراضی عمده بخارا به دست مالکان زمین بود و برای زراعت، از بازار برده فروشی بخارا برده خریداری می شد. گرچه برده ها بتدریج آزادی نسبی می یافتند، ولی استعداد افراد قربانی مطامع و بهره کشی مالکان می گردید و نیروی کار انسانی به استخدام زمینداران در می آمد. امیر برده فروشی را جایز می شمرد و بازار برده فروشی چون دیگر اصناف بازار علناً رایج بود. در بخارا بازار برده فروشان همانند دیگر نقاط ترکستان، ایران، افغانستان و... طبیعی جلوه می کرد. طبقات متمایز اقتصادی نیز کماکان وجود داشت. بدین ترتیب حفظ روابط زیان بخش اجتماعی، دأب و ساختار کهنه که مخالف با روح اسلام بود، از جمله نقاط ضعف امیر محسوب می شد.

آرمینیوس وامبری در سال ۱۸۶۳ میلادی در بازگشت امیر از جنگ خقند — که بین بخارا و خقند در گرفته بود — در سمرقند با او ملاقات می کند. امیر به خاطر پیروزی برخقند مراسم جشن و سرور برپا داشته بود و مردم سمرقند به مهمانی (صدقه) دعوت شده بودند. در چنین زمانی نویسنده اروپایی او را چنین توصیف کرده است: «من امیر را در سمرقند ملاقات کرده ام، سن او چهل و دو سال است و قامتی متوسط و ظاهراً تمایل به چاقی دارد. چشمهایش مشکی و ریشهایش تنک و رویهمرفته قیافه اش بسیار دلپسند است. خوشبختانه مظفرالدین خان، امیر فعلی، برخلاف پدر خود در حفظ آداب مذهبی و اخلاق بسیار سختگیر است و هیچ جنایتی را به او نمی توان نسبت داد و سر تجلیل و احترامی که از طرف زیردستان نسبت به او به عمل می آید در همین است.

هنری مورز نویسنده سوئسی امیر مظفرالدین را شخصی آرام و با وقار می داند که چشمانش را سرمه می کند و عمامه سفید و یا سبز کشمیری ممتاز بر سر می گذارد. مورز می نویسد: «در مهمانیها جبهه های شال می پوشید که در یراق

۱. ناصرالدین شاه قاجار برده داری را حمایت و تشویق می کرد. شاه قاجار در مقابل هراسیر ترکمن پنج اسب و به ازای هرسر ترکمن که پیشکش حضورش می کردند، یکصد ریال می پرداخت. در تهران بازار برده فروشان رونق داشت و زنهای تکه ترکمن را به مبلغ گزاف می فروختند. نقل از هنری مورز، سفرنامه ترکستان و ایران، ص ۱۹۳.

حاشیه آنها سنگهای گرانبها نصب شده بود. روزی لباس رسمی او از مخمل قرمز بود که تا زانوهای او می رسید و روی سینه اش به وضع مخصوصی یراق دوزی شده و قدری پایینتر از سینه نشان بخارا که عبارت از یک ستاره است نصب شده بود. بالای آن در یمین و یسار نشانهای سنت آستانیس لاس و سنت اندره مکرر به الماس که امپراتور روس برای او فرستاده بود بچشم می خورد. قدری بالاتر نزدیک گردن نمونه ثانی از نشان بخارا بود که یک الماس در مرکز آن نصب شده و بزرگی الماس به قدر یک تخم کبوتر بود. بعضی نشانهای دیگر نیز داشت که مکرر به سنگهای گرانبها بود.»

به هر حال فرهنگ علما و باورهای اسلامی در تکوین شخصیت امیر بی تأثیر نبود. بسیاری از احکام و دستورات بر مبنای ارزشهای اسلامی پی ریزی شده بود و در حقیقت آیین اسلام در نحوه اداره مملکت و زندگی خصوصی وی دارای نقش عمده ای بود و در اکثر تشکیلات حکومتی و شخصی امیر رسوخ داشت. وی را از لحاظ فردی و اجتماعی شخصی متدین و شخصیتی مذهبی در ردیف علما دانسته اند. مؤید این نظر اطلاعاتی است که در منابع مختلف آمده و شاید بتوان گفت که شخصیت علمی و مذهبی او بر شخصیت حکومتی اش غلبه داشته است.

نشان طبقه ای: دو نوع نمود طبقه ای را در زندگی امیر مظفرالدین می توان یافت. یکی مربوط به حیات علمی امیر و دیگری شخصیت حکومتی اوست. در واقع سابقه روحانیت او زمینه ساز جلوس وی بر مسند حکومت بشمار می آید زیرا حکام در طول تاریخ معمولاً از چند طبقه مشخص شاهزادگان، ملاکین، سپاهیان و روحانیان بوده اند.

در واقع تنظیم و ربط ارزشهای دوران تحصیل علوم دینی با دوران حکومت معضلی بوده که امیر بخارا تلاش می کرده است تا در رفع آن توفیق یابد.

نشان حکومتی: هر گروه، ایل، نژاد، ملت، دولت و حکومت برای خود نشانه و علامت خاصی دارد که کارشناسایی را تسهیل می کند. این نشانه ها ممکن است بر حسب آرمانها به صور مختلف ظاهر شوند، نشان حکومتی امیر مظفرالدین «الحکم بالعدل» بوده است. این شعار ریشه در یک جریان عمیق فرهنگی دارد و در اندیشه اسلام و تاریخ اسلام نهفته است. در دین اسلام عدالت و قسط معنایی ویژه و وسیع دارد که ناظر بر کلیه اعمال انسانها و کیفیت روابط اجتماعی است.

عدالت و قسط هریک به ترتیب در قرآن ۲۶ و ۲۷ بار آمده است.



ورود امیر به سمرقند

آنچه وامبری در باره مهر امیر آورده چنین است: «وقتی زمام قدرت را در دست گرفت مهر معنی داری با مضمون «حکومت با عدالت» برای خود ترتیب داد و تاکنون هم به مفهوم آن وفادار مانده است و هزاران شایعه‌ای که در این باب در جریان است انسان را وادار به قبول آن می‌کند و خود او هم سعی دارد زندگانش را با این شایعات وفق دهد. البته اگر بخواهیم موضوع را از نقطه نظر اروپایی نگاه کنیم، به این شدت عمل امیر نمی‌توان نام عدالت داد زیرا مهتر، یعنی شخصیت دوم مملکت را به علت اینکه گاهی مشکوک به یکی از کنیزان او انداخته به دست جلاد سپرده بود.»^۱

ب- تدابیر امیر برای تعادل:

امیر بخارا نسبت به بزرگان و صاحب منصبان دربارش نهایت سختگیری را مبذول می‌داشت و ممکن بود آنها را برای کوچکترین اهانت به مرگ محکوم

۱. به ظن قوی تنها این عمل، دلیل صدور حکم قتل نبوده است. با توجه به پانویس مؤلف این خبر با شک و گمان آمده نه به ضرس قاطع.

کند، ولی در مجازات مردم محروم چندان افراط نمی‌کرد. مردم این تفاوت رفتار با قدرتمندان و مردم عادی را بسیار می‌پسندیدند و به همین دلیل او را «کشنده فیل (مظهر قدرت) و حامی موش (مظهر ضعف)» می‌نامیدند.^۱ وی با تجمل و هرچه که به سادگی و اعتدال زندگی فعلی زبردستانش زیان می‌رساند جداً مخالفت می‌کرد. ورود اشیاء زائد و مخصوصاً کالاهای گرانبها به هیچ عنوان مجاز نبود. قوانینی وجود داشت که بکار بردن هرگونه تجمل در مسکن و لباس را محدود می‌کرد و ناقض قانون بدون مراعات شخصیت و مرتبه به مجازات مقرر می‌رسید.

افزون طلبی را مجاز نمی‌شمرد. شاهرخ خان فرمانده کل قوا یا «سردار کل» امیر که از نوادگان خانواده سلطنتی قاجاریه بود؛ پس از آنکه از حکومت استرآباد (گرگان) دست کشید به بخارا پناهنده شد و در آنجا مدت چندین سال با عزت و احترامی که درخور اصل و نسبش بود زندگی کرد ولی چون می‌خواست به رسم کشور خود رفتار کند با هزینه بسیار خانه‌ای مانند خانه‌های تهران یعنی دوطبقه بنا کرد و لوازم غیر عادی نظیر پنجره‌های شیشه‌ای در آن عمارت بکار برد و این بنا گویا جمعاً پانزده هزار تیلای^۲ که در نظر بخاراییها مبلغ گزافی بود تمام شد. ارتفاع آن به اندازه‌ای بود که قصر امیر را تحت الشعاع قرار می‌داد. امیر که از ابتدا از جزئیات کار اطلاع داشت منتظر ماند تا ساختمان به پایان رسید و سپس شاهرخ خان به اتهام ارتکاب بعضی اعمال خلاف شرع، نخست مجبوس و سپس تبعید شد. خانه‌اش توقیف گردید و به تصرف امیر در آمد. پیشنهاد کردند خانه را به مبلغی بیش از آنچه تمام شده بود بخرند ولی امیر نپذیرفت و فرمان داد تا آن را خراب کنند و چون خرابه‌های آن هم تا حدی جلال و شکوه خود را حفظ کرده بود، دستور داد آن را با خاک یکسان و همسطح زمین ساختند و تنها چوب‌بندی آن را به مبلغ دو بیست تیلای به یک نانوا فروختند. این عمل برای آنهایی که شیفته جلال و هزینه هنگفت آن ساختمان شده بودند پاسخی تمسخرآمیز محسوب می‌شد.^۳ این اعمال تحت نام مبارزه با بدعت صورت می‌گرفت، کما اینکه امیر خیره نیز سخت با این گونه اعمال مخالف بود، و دیدیم که استعمال غلیان را بی‌فایده و

۱. وامبری، پیشین، ص ۲۴۴.

۲. هرتیلا برابر با سیزده فرانک و چند سانتیم بوده است.

۳. وامبری، پیشین، ص ۲۴۵.

پ- دادخواهی مردم

دادگستری و دادخواهی از جمله اموری است که پیوسته ذهن مردم بویژه محرومان و رنجبران را بیدار و امیدوار داشته است. دولتها نه تنها به دادخواهی و فریاد تظلم مردم واقعی ننهاده‌اند بل دادخواهان را نیز به اسارت گرفته‌اند. در تاریخ اسلام نیز کمتر افراد صالح به قضاوت نشست‌اند و تا به حال نیز تنها سست اعتقادان پاسدار این سنت بوده‌اند. قضات که مسؤول صدور حکم و قضاوت اسلامی بوده‌اند، همیشه در برابر احکام شریعت، قدرتهای حاکم را تحمل کرده‌اند. دولتها نیز بنا به اقتضای مشی سیاسی یا منافع خود عمل می‌کرده‌اند و برآن بوده‌اند که قضاوتها را در راه تأیید این مشی و اسلوب به خدمت بگیرند و علما را به عنوان مهر تأیید و شرعی جلوه دادن استخدام کنند و وسیله توجیه جنایات و تحکیم قدرت قرار دهند. نخستین موج مخالفت با چنین سیاستی از ابوحنیفه آغاز می‌گردد. وی با رد مقام «قاضی کلان» برای همیشه بر موج خون خویش می‌نشیند و شهید شاهی می‌شود بر جنایت منصوریان تاریخ^۱ و نهیب به متفکرین و علمای هر زمان که استقلال و اعتقاد گوارتر از مقام کلان و تکیه زدن بر تخت جور است.

بعد از آن تاریخ زیدیان، علویان، امام احمد حنبل و بسیاری علمای متعهد این راه سرخ را پیمودند، تا اینکه در سده سوم «عدم دخالت در حکومت جور» به صورت یک جریان مهم در بین علمای اسلام ظهور کرد. ریچارد، ن. فرای می‌نویسد: «بسیاری از علمای دینی رغبتی به منصب قضا نشان نمی‌دادند و حتی وقتی به چنین مقاماتی که انتصاب به آن از طرف مقامات غیر روحانی (دولتی) بعمل می‌آمد منصوب می‌شدند؛ از قبول آن عذر می‌خواستند»^۲.

دادگستری در بخارا: در بخارای سده نوزدهم دستگاه قضایی توسط روحانیون و علمای برجسته اداره می‌شد و قضات در مقابل دولت از استقلال نسبی برخوردار بودند. البته قضات هیچ‌گاه در برابر دولت قد علم نمی‌کردند زیرا امیر

۱. ابوجعفر منصور اول، خلیفه عباسی که امام اعظم، ابوحنیفه به دست او شهید شد.

۲. فرای، بخارا، ص ۱۱۱.

زندگی خود را طوری ترتیب داده بود که خوشایند علما نیز باشد. شکل دیگر دادگستری حل و فصل و قضاوتی بود که امیر شخصاً انجام می‌داد. بدین ترتیب که هر صاحب حقی مجاز بود که به دربار برود و شخصاً به حضور امیر شکایت ببرد. اگر تحقیقات و کسب اطلاع برای صدور رأی امیر لازم بود، مأمورانی (محرم) را به محل می‌فرستاد و بعد از گزارش کامل و استحصال، حکم صادر می‌گردید. قابل توجه این است که شاکی می‌توانست حتی از مقامات محلی، اگر مرتکب تعدی شده بودند، نزد امیر بخارا دادخواهی کند. در این خصوص وامبری می‌نویسد:

«هریک از رعایا که از حاکم محل ناراضی باشد، یا تصور کند اهانتی به او وارد شده می‌تواند به شاه شکایت کند. در چنین مواردی یک نفر محرم^۱ معین می‌کند که با او به ولایتش برمی‌گردد و موضوع را رسیدگی کرده گزارشی ترتیب می‌دهد که امیر طبق آن، تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند.»^۲ البته این گونه تشکیلات قضایی در سایر نقاط ترکستان به صورت رسم وجود داشته است. امیر خیوه منظم‌ترین دستگاه دادگستری را ترتیب داده بود. عمل قضاوت در مساجد صورت می‌گرفت، یا در اتاق مخصوص قضاوت که گاه متصل به خانه مسکونی قاضی بود و یا در اتاقی از خانه وی انجام می‌شد. وظیفه امیر خیوه نیز نظیر امیر بخارا دایر کردن بارعام بود تا مردم بتوانند احقاق حق کنند. وامبری می‌نویسد: «در خیوه هر کس می‌تواند شکایات خود را نزد حاکم ایالت یا شهر ببرد که در این صورت مطلب مطابق «عرف» حل و فصل می‌شود. یک نفر حاکم هر کس که باشد حتی خود خان موظف است هر روز بارعامی که مدت آن از چهار ساعت کمتر نیست ترتیب دهد و جز در مواقع بیماری به هیچ وجه نمی‌تواند از انجام این وظیفه شانه خالی کند و چون احدی را نمی‌توان از این جلسات روزانه طرد کرد، لذا شاهزاده مجبور است غالباً کوچکترین شکایات را شخصاً گوش بدهد.»^۳

احتمال می‌رود که مهارت قضات گرچه به کار مردم محروم می‌آمد ولی قادر

۱. پیشخدمتهای مخصوص امیر که تعدادشان برحسب مقتضیات تغییر می‌کرده و در مواقع لزوم به عنوان نماینده سلطان به ولایات اعزام می‌شده‌اند. همچنین سایر وظایف درباری چون پذیرایی از مهمانان خارجی را نیز برعهده داشته‌اند.

۲. وامبری، پیشین، ص ۴۵۰.

۳. همان، ص ۴۱۴.

به سمت گیری انقلابی و تغییرات اصولی در تاروپود اجتماع و طبقات مختلف نبود زیرا کنترل عام را هم دولت به رأی خویش منوط کرده بود. در طراحی برنامه های دادگستری صرف نظر از محتوا، روش قضاوت و بار عام را باید ستود. رویه ای که در ترکستان رایج بوده و امیر مظفرالدین نیز پیشه قضاوت ساخته بود، تا حدودی فاصله بین مردم و حاکمان را تقلیل می داد و همین ارتباط مستقیم و اظهار تظلم، از شکاف و تنافر جبری میان حکومت و مردم می کاست. امیر بخارا اینگونه امور را که ملهم از مذهبش بود احیا کرد و برارزشهای کهن تاخت. رسم «سلام قاضی» را که مدتها قبل سلاطین و حکام از جمله سلطان نصرالله (پدر امیرمظفرالدین) پایبند آن بوده و در نظام ارزشی جامعه وارد کرده بودند از بین برد. رسم «سلام قاضی» سنتی بود که سلاطین پیشین در بازدیدهای خود از مجامع و اجتماعات و بازدیدهای عمومی بکار می بردند و سلام و محبت های مردم را یک نفر گماشته و مأمور در کنار سلطان به جای او جواب می گفت، و شاه خود را از شر جواب و لب گشودن خلاص می کرد. امیرمظفرالدین این دأب نابجای کهن را حذف کرد.

ت- زندگی خصوصی امیر:

نگاهی به زندگی خصوصی امیر در شناخت دقیق و نتیجتاً قضاوت واقع بینانه درباره او مؤثر خواهد بود. برآیند اطلاعاتی که در این خصوص موجود است گرچه همه جانبه و مکفی نیست، بدین قرار است:

امیرمظفرالدین که سخت پایبند آداب مذهبی بوده، چهار زن عقدی و در حدود بیست خادمه زر خرید در حرم خود داشته است. زنان عقدی در بخارا متولد شده اند و خادمه ها اسیر جنگی بوده اند که امیر برای تنظیم و رسیدگی به وضعیت خانوادگی به استخدام در آورده است. وظیفه خادمه ها فقط مواظبت از بچه های امیر بوده است. امیر، بنابر قول وامبری، بالغ بر شانزده فرزند داشته است. ده تن از فرزندان او دختر و شش تن پسر (یاتوره) بوده اند. دو دختر ارشد وی زوجه حکمران «سرپل» و «آخچه» بودند ولی چون این دو شهر به تصرف افغانها درآمد دامادهای امیر که در حقیقت شاه بی تاج و تخت بودند، میهمان پدرزن خود گردیدند. مسئولیت اداره حرم سرا نیز برعهده دو زن بوده است. مادر شاه که سابقاً

تشکیلات حکومتی بخارا ۱۴۳

جزو اسرای ایرانی (واهل قدمگاه نیشابور) بود و مادر بزرگش «حکیم آئیم» نظم



نمای آرامگاه تیمور لنگ در سمرقند

کاملی در حرمسرا برقرار کردند بطوری که شهرت عفت و عصمت آن در همه جا ورد زبان بود. ورود به حرمسرا برای اشخاص غیر روحانی بکلی ممنوع و مجازات آن اعدام بود. هرگونه نگاه و خیالی هم که نسبت به آن مکان مقدس می شد از

جرایم اساسی بشمار می‌آمد. فقط شیخ و ملایی که به انفاس قدسیه مشهور بود در آنجا پذیرفته می‌شد.

بنای خرج سفره و تزیینات و سایر احتیاجات روزانه در حرم بر صرفه‌جویی کامل قرار داشت. زنهای امیر نه تنها لباس خود بلکه لباس امیر را نیز می‌دوختند و امیر تمام کارها را از نزدیک بررسی می‌کرد. می‌گویند تمام مخارج آشپزخانه قصر والاحضرت از روزی پانزده تا بیست تنقه (تقریباً ۷۵ سانتیم) تجاوز نمی‌کرد. احتمال می‌رود این مطلب درست باشد زیرا در سفره معمولی شاهزاده هیچ گونه غذای کمیاب دیده نمی‌شده و به برنجی که با چربی گوسفند طبخ گردیده قناعت می‌شده است.

در سرزمینی چون بخارا که از ریاست فایقه آن گرفته تا فقیرترین زارع به یک نوع غذا قانع هستند دیگر عبارت «سفره سلطنتی» مفهومی ندارد.^۱

۳- پلیس بخارا

الف- عنان شهر در دست پلیس:

پلیس بخارا نقشهای متنوع و گسترده‌ای در حفظ امنیت داخلی شهر بازی می‌کرد. در جوامع توسعه نیافته و فقر زده، سطح نابرابر وضعیت معیشتی طبقات اجتماعی و عوامل ناشی از آن طبعاً بر تشنج و هرج و مرج اجتماعی می‌افزاید. در حکومت امیر مظفرالدین، پلیس از قدرت وسیعی برخوردار بود. پلیس بخارا در حفاظت و پاسداری امنیت داخلی شهر تلاش می‌کرد، از بروز اختلافات جلوگیری بعمل می‌آورد، احتمالاً به گشودن گره و معضل نه چندان مهم اجتماعی مبادرت می‌ورزید و افراد خاطی و تبهکار را دستگیر کرده به مراجع قضایی می‌سپرد. پلیس که تحت نظر امیر عمل می‌کرد و اوامر او را تنها حکم قابل اجرا می‌دانست، تثبیت وضع موجود، آرامش داخلی و انتظام امور شهر را برعهده داشت. این وظیفه چندان سهل نبود، خصوصاً اگر توجه داشته باشیم که هجوم اقوام مختلف، تردد تیره‌ها و قبایل متفاوت و خصومت‌های نژادی ریشه‌دار احتمال برخوردهای

۱. واسبری، ددویش ددوغبین، ص ۲۴۶. شیوه امیر خیوه نیز در زندگی خصوصی چنین بوده است. رجوع شود به سفرنامه خوارزم، ص ۸۷.

تند را شدت می بخشید. طبیعت خشمگین و متفاوت این مسافرین، ناسازگاری و عدم تحمل محیط و سایر عوامل برانتظام شهر صدمه زده و خطرستیز و مناقشه خشن را فراهم می ساخت. بنابراین وجود پلیسی که شهر را برپایه اصول و مقرراتی حفظ کند موجه می نمود. بخش اعظم دستورات دریافتی پلیس مبتنی بر اجرای احکام و مسائل مذهبی بود. امیر بخارا که خود جزو علمای بارز بشمار می رفت، نیروی پلیس بخارا را برای نظارت اعمال ظاهری که دین اسلام ضروری دانسته بسیج می کرد و از تظاهر به حرام و منافی عفت و استنکاف از دأب اجتماعی باز می داشت. خطر عمده ای که دستاویز پلیس بخارا گشته و این نهاد را به سوی شدت عمل سوق می داد پدیدار شدن خلیقات متفاوت، تجمع بیشها و فرهنگهای متنوع، خطر ترویج فرهنگ بیگانه در برابر فرهنگ مذهبی و تداخل آن با ارزشهای موجود بود و لذا پلیس تدابیر قاطعتری را اعمال می کرد. بدین گونه وجود افراد خارجی و اثر گذاری آنها بر فرهنگ مردم ایجاب می کرد که نیروهای امنیتی در مسؤولیتهایشان حساس و دقیق باشند.

تشخیص حضور جاسوسها و خبرچینان بلاد بیگانه و شناخت آنها و تمیز ماهیت پنهان مأمورین اجانب که با رخنه و دست یازیدن به اطلاعات مهم بخارا ممکن بود در آتیه سبب ایجاد دردرسهای بی بشوند عمدتاً برعهده پلیس بود. بی جهت نیست که «رحمت بی» افسر ارشد پلیس بخارا به وامبری که ملبس به لباس صوفیان وارد شهر بخارا می شود ظنین گردید. وامبری می نویسد «رحمت بی افسر عمده امیر که مأموریت داشت بخارا را از لحاظ امنیتی اداره کند، همان روز امر داده بود در مورد من از حاجیه های همراهم استنطاق کامل بعمل آید.»^۱ دو نفر انگلیسی به نام «کنگی» و «ستودارت» نیز که مأموریت جاسوسی و کسب اطلاعات از بخارا و نواحی و قبایل آن را داشتند توسط مأموران دولتی دستگیر شده بودند. برای دولت بخارا این گونه کنترلها در اتخاذ مشی مناسب خارجی نقش مؤثری داشت. بخارا طعمه چرب و لذیذی بود که از هرسو طمع رخنه در آن داشتند. امپراطوری انگلستان، روسیه تزاری و دولت قاجاریه ایران هر کدام مترصد تصرف آن سرزمین بودند. از قدرتهای رقیب، قدرتی فایق می آمد که می توانست در بخارا

بیشتر نفوذ کند. بدین جهت است که این امر در بخارا از تمام شهرهای آسیا که تاحال شناخته شده، جدیتر بوده است. رئیس پلیس همه روزه شخصاً در تمام بازارها و اماکن عمومی که قبلاً جاسوسها و مأمورین زبردست خود را در آنجا پراکنده بود گردش می کرد.^۱

ب- پلیس بخارا و آرمینیوس وامبری:

برای اینکه به شیوه ها و شگردهایی که پلیس بخارا برای تعیین هویت اصلی و شناخت ماهیت مزدوران بیگانه بکار می بست آگاه شویم؛ به تجسسهای که رحمت بی رئیس پلیس بخارا جهت شناخت چهره اصلی درویش دروغین، وامبری، بعمل آورده دقت می کنیم (گرچه «رحمت بی» توفیق ارائه ادله محکم نیافت و قبا، ردا، اطوار و ادای صوفیانه وامبری جانش را نجات داد).

وامبری می نویسد: «اما دولت را به این آسانی نمی شد فریب داد. رحمت بی که ذکرش گذشت چون نمی توانست با من علناً تماس حاصل کند، جاسوسهایی در اطرافم گماشته بود. اینها همیشه در ضمن بحث از موضوعهای مختلف تعمداً صحبت فرنگستان را به میان می آوردند و امید داشتند ندانسته چند کلمه از روی بی احتیاطی از دهانم خارج شده سرزمیرم را فاش سازم.»^۲

این مأمورین مخفی دولت غالباً حاجیهایی بودند که مدت زیادی در قسطنطنیه اقامت داشتند و می توانستند تشخیص بدهند که وامبری زبان و عادات آنجا را داشته است یا نه؟ وامبری می نویسد: «هنگامی که حرفهای آنها را بدون ابراز کم حوصلگی مدتی گوش می دادم، معمولاً حالت تنفر و انزجار به خود می گرفتم و از آنها خواهش می کردم راجع به چنین موضوعی این همه گفتگو نکنند و می گفتم: من مخصوصاً قسطنطنیه را ترک کردم که در میان فرنگیهای جهنمی که گویا فهم و شعور خود را مدیون اهریمن هستند دیگر زندگانی نکنم و حالا که به خواست خداوند در بخارای شریف هستم دیگر نمی خواهم تلخی خاطرات گذشته را با سعادت فعلی بیامیزم...» این نمونه ای از شگرد برخورد و موضع گیری مأمورین

۱. وامبری، پیشین، ص ۴۴۳.

۲. وامبری، پیشین، ص ۲۳۰.

دول استعماری است. مقدستر و کاتولیک‌تر از پاپ و مؤمن و متعصب‌تر از شیوخ بخارا!! «وقتی رحمت‌بی دریافت که از طریق شهادت مأمورین خود نمی‌تواند هیچ‌گونه اتهامی بر من وارد سازد، در صدد احضارم برآمد. بدیهی است این عمل را به این صورت انجام داد تا مرا به صرف یک «پلو» عمومی دعوت کند و در مجلسی که نوعی دادگاه بنظر می‌آمد در حضور علمای بخارا بار یافتم. هنوز به آستانه در نرسیده بودم که فهمیدم با آزمایش سختی روبرو خواهم شد، و حقیقتاً هم این مجلس امتحانی بود که در آن می‌خواستند با سؤالات پیچ در پیچ پرده از روی ناشناس بودن من بردارند. خوشبختانه به موقع ملتفت این خطر شدم و برای اینکه غافلگیر نشوم، به جای آنها خودم شروع به کسب اطلاعات گوناگون از آنها نمودم. به عوض جواب دادن سؤال می‌کردم و به عوض دفاع، حمله می‌نمودم و آن فقها مجبور بودند تفاوت بین بعضی دستورات مذهبی از قبیل «فرض»، «سنت»، «واجب» و «مستحب» را برای من شرح بدهند. حدتی که بخرج دادم اثر مساعد داشت و بزودی مباحثه گرمی راجع به بخشهایی از هدایه و شرح وقایه^۱ و رسالات نظیر آنها درگرفت. با کمال دقت شروع به تمجید کرده و اظهار داشتم علمای بخارا نه تنها نسبت به من بلکه نسبت به تمام علمای قسطنطنیه هم برتری دارند. همین قدر کافی است که بگویم از این امتحان علوم الهی صحیح و سالم بدر رفتم و ملاهای همکارم — منظور ملاهای همسفر و راهنماست — با ایما و اشاره به رحمت‌بی حالی کردند که خبرگزار او دچار اشتباه سختی شده است و اگر نخواهد مرا یک نفر از برحسته‌ترین ملاها بداند، لااقل باید یک بارقه ناگهانی بشمارد که مأموریت دارد نور الهی را برای روح مؤمنین واقعی به ارمغان ببرد.»^۲

در بخارا نظارت بر قوانین تحدید رفت و آمد توسط پلیس صورت می‌گرفت و مقررات منع عبور و مرور و تجمع در شب به مرحله اجرا در می‌آمد. امیر مظفرالدین اعلام داشته بود که «میرشبه‌ها (مستحفظین شب) حق دارند حتی خود او را اگر در ساعات ممنوعه در حال گردش ببینند توقیف کنند.»

این مقررات به قول وامبری دو ساعت بعد از غروب آفتاب به مرحله اجرا

۱. در حال حاضر نیز هر دو از کتب درسی بعضی مدارس اهل سنت است. موضوع این کتابها مسائل فقهی است و علمای حاضر مجلس اساتید این رشته بوده‌اند.

۲. وامبری، پیشین، ص ۲۳۴.

در می‌آمد. این اقدام ممکن بود به چند دلیل صورت بگیرد:

- ۱ - کنترل و نظارت بیشتر بر شهر و جلوگیری از دزدی، سرقت و تعدی افراد که در شب به مراتب امکان عملی بیشتری دارد.
 - ۲ - مذهب در برپایی چنین مقرراتی سهیم بوده است. سنت «زودخوابی» به وسیله مذهب توصیه می‌شود. بیدار شدن در صبح صادق و برپاداشتن نماز صبح مورد تأکید قرار گرفته و حتی خوابیدن در طلوع فجر مکروه شمرده می‌شود.
- با همه این تفصیلات از کمیت و کل تشکیلات پلیس بخارا اطلاعی در دست نداریم و مشخص نیست که کنترل شدید پلیس تا چه میزان بر گرده طبقات محروم جامعه سنگینی می‌کرده است. اما آنچه مسلم است فشار و سرکوب متوجه اقشار پایین جامعه بوده است.

۲- ارتش بخارا

الف- ارتش قبل از سقوط:

در سرزمینهای کوچکی چون بخارا و خیوه ارتش در تعیین و تثبیت نوع حکومتها و تحولات سیاسی نقشی اساسی داشت. کودتاهای داخلی و یا تهاجمات خائنه‌ها نسبت به حکومت خیلی تند و ضربتی و با فاصله زمانی کوتاه صورت می‌گرفت. دولتهای ترکستان هیچ‌گاه از ارتشی نیرومند برخوردار نبوده‌اند و کودتاهای پی‌درپی دلیل وجود ارتشی نامنضبط و ناپس‌امان بوده است. در عین حال ارتش بخارا منسجم‌ترین و مقتدرترین نیروی نظامی در ترکستان محسوب می‌شد، ولی از لحاظ تجهیزات نظامی عقب مانده و فاقد وسایل جدید رزمی بود.

تعداد عراده‌های توپ و مسلسل در واقع از حد تعدادی که به غنیمت گرفته شده بود تجاوز نمی‌کرد. در سال ۱۸۶۳ م. در بخارا فقط چهارده توپ مفرغی - ابتدائی و بی‌اندازه بلند - وجود داشت که امیر در لشکرکشی فاتحانه خقند به عنوان غنیمت به پایتخت خود آورده بود. دولت بخارا خود رسماً از هیچ یک از کشورهای صنعتی جهان محموله‌های پیشرفته نظامی وارد نمی‌کرد. روسیه که بالاترین رقم مبادلات با بخارا را داشت، مایل نبود مواد صنعتی و یا تجهیزات جدید نظامی در اختیار بخارا قرار دهد.

قوای ارتش بخارا را بالغ بر چهل هزار تخمین زده‌اند. این تعداد قوای دائمی ارتش محسوب می‌شد و مردم آن سامان ادعا داشتند که تا شصت هزار نفر قابل افزایش بوده است. وامبری خود شاهد سی هزار نفر از ارتشیان بوده که به‌سوی نبرد با خقند می‌رفته‌اند. قسمت اعظم این نیرو از مردم بخارا که به‌شجاعت معروف بودند و از کارشی تأمین می‌شده است. افراد نظامی در زمان صلح در واقع حقوقی دریافت نمی‌داشتند ولی عنوان و منصب سپاهیگری در بخارا امتیاز خاصی محسوب می‌شد. و سپاهیان از احترام ویژه، شغل و حیثیت عالی برخوردار بودند. با بروز جنگ مزد افراد به‌یست تنقه — تقریباً ۱۰ فرانک — در ماه بالغ می‌شد و سواره نظام مجبور بود مخارج مرکبهای خود را نیز از این حقوق بپردازد. ارتش بخارا در مواقع ضروری متوسل به ولایات خراج‌گزار می‌شد و سرباز جمع می‌کرد یا مزدور موقتی تهیه می‌دید.

سربازان مزدور معمولاً از میان طبقات فقیر و پایین جامعه برگزیده می‌شدند و در مقابل بازوان قوی و اندام ورزیده و کارآزموده جنگی آنان وجه ناچیزی پرداخت می‌شد. در جنگ خقند، در ارتش بخارا بیش از هزار نفر مزدور که از میان طوایف ترکمن انتخاب شده بودند وجود داشت.

ب- ارتش بعد از سقوط:

در تسخیر سمرقند ارتش بخارا فعالانه جنگید زیرا که نتیجه جنگ سمرقند سرنوشت حکومت مستقل بخارا را تعیین می‌کرد. قشون پیاده نظام روس پس از عبور از رود زرافشان به‌نبرد با سربازان ترکستانی پرداخت و عاقبت، بخارا نیز چون سمرقند، در سال ۱۸۶۸ بر قلمرو امپراتوری روس افزوده شد.

ارتش بخارا بعد از سقوط از بین نرفت و روسیه نیز در اندیشه فشار بر بخارییان نبود. همین اندازه که از دیدگاه سیاسی مسلط شده بود، برای مدتها کفایت می‌کرد. هر روز صبح موزیک نظامی به‌صدا در می‌آمد تا برنامه‌های تمرینی آغاز شود. در ۲۲ اکتبر ۱۸۸۴ میلادی طبق تعلیمات امیر مظفرالدین، توپچی باشی که سرکرده کل نیز بود به‌همراه قشون در مقابل مهمانان و سفرای روس رژه رفتند. برای توجه بیشتر به‌وضعیت ارتش بخارا پس از اشغال بد نیست گزارشی را که خبرنگار سوئسی از جریان بازدید و سان ارتش به‌روزنامه‌های ژنو

فرستاد مرورکنیم: «روز بیست و دوم اکتبر به موجب تعلیمات حضرت امیر، توپچی‌باشی که عبارت از سرکرده کل باشد به همراه قشونی به ما سان خواهد داد. واقعاً خیلی طالب بودم که سربازان بخارا را که در اقامت اول من اسباب تماشا و مشغولیت من بودند مجدداً تماشا نمایم. در آن وقت همه روز وقت صبح صدای موزیک نظامی آنها را می‌شنیدم و چون بر بالای بام کاروانسرا که محل اقامت من بود می‌رفتم؛ حرکت قشون را که به وضع غریب بود تماشا می‌کردم. لباس آنها بواسطه اختلافی که داشت خالی از غرابت نبود. بعضی از آنها قبای قرمز پوشیده بودند که تکه‌های زرد انگلیسی بر آن دوخته شده بود و برخی لباس قدیم روسی را دربر کرده بودند. بعضی بواسطه عدم بضاعت لباس بلندی دربر کرده و گاهی از اوقات دامنهای لباس بالا می‌رفت و پاهای آنان نمایان می‌گردید. اما در باب اسلحه، اسلحه آنها مشتمل بود بر تفنگهای فتیله‌ای که هر کدام یک پایه دو شاخه برای تکیه دادن تفنگ داشت. صاحب منصبان جزء یراق قدیم روسی را زده و شجاعترین آنها برای نشان دادن خدمات خود دناهای نقره بر سینه خود دوخته بودند. مدتی اتمام نمودم که جهت مشق هر صبح را ملتفت شوم. همینکه شیپورچی شیپور خود را می‌نواخت همه سربازان به حالت دویدن حاضر می‌شدند و بعد به علامت دیگر جمیع سربازان به روی زمین خوابیده و پاهای خود را به هوا بلند می‌کردند. بعد یک نفر صاحب منصب روس که در تسخیر سمرقند حضور داشت این حرکت غریب را به من توضیح نمود و گفت: وقتی که قشون پیاده نظام روس پیاده از رودخانه زرافشان عبور نمود که بر قشون بخارا که سمت دیگر رودخانه را در تصرف داشت حمله نماید؛ چکمه‌های بزرگ سربازان مملو از آب شده بود و همینکه به سواحل رودخانه رسیدند محض آنکه به سهولت راه بروند معجلاً از قفا بر زمین خوابیدند که آب از چکمه‌های آنها بیرون آید و سربازان بخارا این حرکت را که از طرف سربازان روس مشاهده نمودند یک نوع مشق تصور کردند و چون شکست خوردند این نوع مشق را بسیار مشق خوبی پنداشته و آن را در میان مشقهای خود متداول نمودند. چنان که ملتفت شدم آنها این مشق را به کمال خوبی می‌نمودند. در ساعت ده از مهمانخانه عازم شدیم که به میدان مشق که در

خارج شهر واقع بود برویم و همینکه نزدیک شدیم توپچی باشی پیاده به اتفاق عده کثیری از جانب صاحب منصبان جزء که لباس سفید دربر کرده بودند و اسلحه آنها چوبهای بلند بود به استقبال ما آمدند. آجودانهای او ضمناً خدمات پلیس را نموده و با چوبهای خود مانع بودند از اینکه مردم که به جهت تماشا آمده بودند خیلی نزدیک شوند. سر کرده آنها یک نفر از یک جوان لاغر و خیلی با قوت بود. لباس رسمی او مانند لباس توپچی باشی مخمل ولی کمتر یراق دوزی شده بود. او مانند پادشاه خود، آپولت قدیم روس را برشانه‌های خود داشت و یک نشان طلای بخارایی بر سینه و نشانهای دیگر از طلا و نقره پایینتر زده بود. کلاه بزرگ مدور از پوست بر سر گذارده و چوب بلندی در دست گرفته بود و یک نفر شیپورچی متصلاً همراه او بود. او همواره دستور می‌داد و قشون بخارا به جهت دستور شیپور می‌زدند. اگر سربازان بواسطه شیپور دستور را ملتفت نشوند، شیپورچی با دست و پای خود اشاره می‌نماید که سربازان به چه قسم باید حرکت نمایند. در وسط میدان چادرهای بزرگ ابریشمی زده و آنها را از یک سمت باز نموده بودند و ما میان چادرهای مزبور روی صندلیهای دسته‌دار نشسته و جلوی ما میزی قرار داده بودند. سر کرده کل پس از ادای رسوم معموله از ما دور شده و به حکم او قشون به حرکت افتاد. در اینجا بیست باطالیان بود که در حقیقت هر کدام به جای یک کمپانی صد و پنجاه نفره بود. از مسافت بعیده وضع مشق آنها بسیار خوب بود و سربازان قبای قرمز در بر کرده و یک شلوار گشاد که از چرم زرد بود به پای کرده بودند. یک کمر بند چرمی زرد بر کمر بسته و یک کلاه مدور پوست سیاه حاجی ترخانی بر سر گذارده بودند. لباس رسمی صاحب منصبان جزء آبی رنگ بود. آنها از جلو می‌رفتند و هر دسته یک نفر صاحب منصب داشت. این صاحب منصبان با لباس بلند خود بی- تماشا نبودند و آنچه بیشتر اسباب تعجب ما بود، این بود که رنگ لباس هر یک مختلف بود. رنگهایی که ملاحظه می‌شد آبی آسمانی، زرد، نارنجی، قرمز، تیره- رنگ، بنفش رنگ و غیره بود. شلوار آنها قرمز از ماهوت یا از چرم بود که گل و بوته به روی آن افکنده بودند. آنها همگی یک کلاه حاجی ترخانی خیلی بلند بر سر گذارده و کلیچه‌های کوچک برپا کرده بودند که پاشنه آنها خیلی بلند و پنجه آنها تیز بود. موزیک را در مقابل ما قرار دادند. پنج طبل بزرگ، پنج طبل کوچک، ده شیپور و بعضی چیزهای دیگر بود. طبلهای بزرگ همواره زده می‌شد ولی طبلهای

کوچک و شیپورها را مدت یک ساعت که این تماشا طول کشید به نوبت می-نواختند. همینکه ما وارد شدیم به مسافت سه پا فاصله از یکدیگر وضع صف تغییر کرده و بسیار خوب از عهده حرکت برآمدند. حرکات و گردش و تشکیل مربع خیلی به قاعده بعمل آمد و ما نیز به سرکرده قشون به واسطه این مشق خوب تبریک گفته و او از تعریف ما خیلی خوشوقت بود. خلاصه کلام وضع قشون داری آن بود که من تصور می-کردم، ولی با وجود این تفصیل، نمی-توان گفت که برای جنگ مفید باشد. اسلحه آنها قابل نبود و می-توان گفت که از لباس آنها بدتر بود. مشق اسلحه نیز بواسطه شیپور بود. سه هزار نفر قشونی که حضور داشت قدم می-زدند و وقت قدم زدن به زبان روسی پیک، دو، سه می-گفتند. باطالیان به طور قدم در آخر مشق از جلوی مادیله کردند. دو قسم قدم مختلف بود. یکی از آنها تقریباً شبیه به قدم مشق ما بود و دیگری قدم خیلی ملایم بود.

پس از آنکه سان تمام شد سرکرده قشون که ما از او تجسس کردیم به ما اطلاع داد که سربازان او مانند اطفال علامات را که تخمیناً به قدر صد و پنجاه عدد می-شود می-آموزند. از پانزده الی بیست و پنج سال مانند سربازان داوطلب اجیر هستند، اما در باب آنها او به ما گفت هر سربازی در سال مبلغ صد و بیست و پنج منات با خوراک خود دریافت می-نماید و به علاوه منزل نیز به آنها داده می-شود. خیاطی که برای من لباس می-دوخت برخلاف این مطلب به من گفت که این سربازان به هیچ وجه موجب دریافت نمی-نمایند و همین قدر خوراک و منزل به آنها داده می-شود، ولی چون سمت سربازی دارند به این واسطه یک نوع اعتبار داشته و می-توانند در همه اوقات، وقتی تکالیف نظامی نداشته باشند برای خود مشاغل با منفعت پیدا کنند.»

۵- زندان

«تورما» زندانی است که در ترکستان بدین عنوان می-شناسند. آن گونه که متوالیاً در کتب تاریخی مربوط به آسیای میانه نقل می-کنند، «تورما» مخوفترین بخش دستگاه حکومتی بوده است. زندانیان در پشت حلقه های آهنین و اتاق بی نور سالیان متمادی در اسارت بسر می-بردند تا آنکه از بی غذایی به صورت اسکلت در-

می آمدند و سپس از میان می رفتند. نوعی از این گونه زندانها «برج قصاص» و یا «برج فراموشخانه» نام داشت.^۱ این زندان غالباً جایگاه مغضوبین دربار، مخالفان حکومت، گستاخان و یا باتورهای نامور^۲ بوده است. کسانی که به زندان برج محکوم می شدند دیگر از زندگی آزاد بهره ای نداشتند و غالباً مادام العمر در آنجا ماندگار می شدند. در قسمتهای دیگر برج قصاص، محکومین را از پله های مارپیچ آن بالا می بردند و آنها را از زیر سقف می آویختند. در زیر پای زندانیان چاه ژرف و تاریکی وجود داشت که انباشته از استخوانهای زندانیان پیشین بود و غرش سگهای آدمخوار که انتظار فروغلتیدن زندانی را داشتند موثرترن راست می کرد، و زندانی پس از اندک مدتی توان از دست می داد و روانه سیاهچال و طعمه سگهای خون آشام می شد.

مورز در مورد تورمای بخارا چنین می گوید: «تورما بنای بسیار بزرگی است که محبوسین را در اتاقهای مخصوص آن با غل و زنجیر می بندند. اغلب آنها برهنه هستند و سالهای متوالی زیر این زنجیرها ناله می کنند و نیروی حرکت ندارند. آن تاتار— که مدتی در زندان بسر برده — می گوید: یک نفر از محبوسین را دیده که مدت هشت سال در محبس مزبور بوده و گوشتی یریدن او نمانده است. در حقیقت غذایی به آنها داده نمی شود و در آنجا جز ناله چیز دیگر استماع نمی گردد. در وسط اتاقها سوراخهای تاریکی است که اگر بخواهند کسی را به هلاکت رسانند در آنها می اندازند و ابداً غذایی نمی دهند تا هلاک شود. بوی عفونتی که از این سوراخها متصاعد می شود به قسمی است که متحمل نمی توان شد. آن شخص حتی به من گفت که گرسنگی بعضی از اوقات طوری بر محبوسین اثر می کند که می خواهند یکدیگر را بخورند.»^۳

اطراف زندان در حصار مأمورین است بطوری که نفوذ در آنها قابل تصور نیست. وضع خوراک و پوشاک در نارواترین وضع است. مشهور است که میرزا یوسف واقعه نویس سلطان محمد خوارزمشاه چون در کتابش نسبت به ترکان—

۱. در کتاب چنگیزخان نوشته یان، ص ۲۸۰ به تفصیل از برج فراموشخانه ملکه ترکان خاتون، مادر سلطان محمدخوارزمشاه سخن رفته است.

۲. فرد ورزیده چالاک و شجاع. قهرمان ملی را نیز باتور می گفته اند.

۳. هنری مورز، پیشین، ص ۱۱۹.

خاتون اهانت روا داشته بود، در برج فراموشخانه حبس می‌شود. یکی از بستگان میرزایوسف هرروز در شهر می‌گردد و صدقه جمع می‌کند و به زندان برایش غذا می‌برد. زندان بخارا در انتهای میدان ارک، قصر مستحکم امیر، در محل شیب-داری واقع است و ساعت بزرگی نیز در بالای آن نصب گردیده است. وامبری می-نویسد: «هردفعه که از مقابل این آشیانه ظلم و ستم که شاید مسافرین سلف من (اروپاییان) در آنجا تلف شده باشند عبور می‌کردم برخورد می‌لرزیدم. همین لحظه هم سه نفر بدبخت از فرزندان اروپا در آن محبوس هستند.»^۱ منظور وامبری سه نفر ایتالیایی به نامهای «لیگا»، «گاوازی» و «مازا» است که به مدت یازده ماه در زندان بودند و طبق گزارشی مستند با دخالت و تهدیدات دولت روسیه آزاد شدند. البته حساب اینگونه افراد را که غالباً مأموریت سیاسی داشتند و برای جاسوسی بدین مناطق گسیل می‌شدند از حساب توده مردمی که به دلایل موجه به احقاق حقوق خود می‌پرداختند و درعوض دیوارهای تنگ زندان نصیبشان می‌شد، باید جدا کرد. برآیند اطلاعات در مورد تورما حاکی است که مراجع ذی‌صلاحیت برای تعیین جرم و مجازات منحصرأً به احکام شرعیه متوسل نمی‌شدند بلکه احکام قرار دادی نیز مرسوم و از اعتبار و قدرت عمل برخوردار بوده است. این احکام قرار-دادی و یا عرفی ارتباطی به احکام مذهبی نداشته است.

توهین به امیر، خاندان دربار، مأموران حکومتی و یا ارتکاب اعمالی که خلاف دأب و عادات و آداب بود از عواملی محسوب می‌شد که پای فرد را به درون زندان می‌کشید. گذشته از این شکل این گونه زندانها با هیچ یک از آیینهای متعالی و اصول انسانی سازگاری نداشت و با اعتقادات عالیۀ اسلامی منطبق نبود. نفس زندان و اعمال ظالمانۀ آن، ابتکار نظامهای غدار و آزادی کشی بوده که بر مرکب حکومت چهار نعل می‌تاخته‌اند.

بخش سوم

سقوط ترکستان

فصل ششم

۱- موقعیت ترکستان در آستانه سقوط

در نیمه دوم قرن نوزدهم ترکستان میدان تحولات سریع و مهم بود. حیات سیاسی ترکستان در معرض انهدام و از هم پاشیدگی قرار گرفته و قدرتهای خارجی در کشمکش تسخیر مراکز عمده ترکستان از جمله بخارا به جدال افتاده بودند. کشورهای انگلیس، ایران و روس برای تصرف بخارا دندان تیز کرده و دیگر قدرتها نیز ناظر صحنه مانده بودند.

الف- انگلستان:

امپراتوری انگلیس، هندوستان را مدتها قبل قبضه کرده ولی به عنوان یک ابرقدرت سلطه جو قانع به اشغال سرزمین وسیعی چون هندوستان نبود. لذا از هر فرصتی برای استعمار سایر سرزمینها سود می جست. قشون مسلط انگلیس با اشغال افغانستان در مرزهای ترکستان مستقر شد. به هرات حمله کرد و از طریق کار- گزاران محلی خود در کابل و قندهار بر آنجا مسلط گردید. پادشاه قاجار، بی درنگ والی خراسان را مأمور سرکوب مهاجمین کرد و نیروهای ایران پس از هشت ماه محاصره، دوباره هرات را پس گرفتند. از حدود ۱۸۶۰ م. انگلستان با حضور در مرزهای بخارا، اشغال نظامی ترکستان را مدنظر داشت و درباره بخارا اقدام به تهیه گزارش و خبر می کرد. در نقاط مرزی دست به تحریکات نظامی زده و اسباب آزار و اذیت مسلمانان محدوده بخارا را فراهم می ساخت. تجاوزات و دست اندازیهای استعمار انگلیس موجب شده بود که امیر بخارا تبلیغات ضدانگلیسی را

تشدید کند. فتوای معروف مبنی بر «ارتداد انگلیس» اقدامی از این نوع بود. فتوا حکایت از آن داشت که انگلستان کافر است و با حکومت کافر باید به روش اسلامی برخورد کرد. بدین ترتیب تحریک احساسات مذهبی علیه انگلیس تشدید یافته و هر مسلمانی سرشار از کینه و تعصب دینی علیه استعمار انگلیس بود. آرمینیوس وامبری محقق اروپایی در آخرین فصل کتابش از انگلیس جداً می‌خواهد تا فرصت باقی است پیش از رقیب — روسیه — اقدام به دخالت در ترکستان کند. وی گوشزد می‌کند: «همینکه روسیه این سرزمین — ترکستان — را به تصرف در آورد، آیا دچار وسوسه نخواهد شد که خود یا نمایندگاناش تا افغانستان و هند شمالی پیش بروند؟...»^۱

آخرین سیاستی که بریتانیای کبیر در مورد ترکستان اتخاذ کرد جالب است. امپراتوری انگلیس و روسیه که دائماً در تلاش انضمام کشورهای دیگر و افزودن دامنه مستعمرات بوده‌اند بر سر ترکستان به توافق و تفاهم منصفانه می‌رسند؛ یعنی از روش «تقسیم عادلانه مستعمرات» استفاده می‌کنند. بدین ترتیب که در مقابل اشغال افغانستان توسط بریتانیا، ترکستان در اختیار روس قرار گیرد. و لذا فریادهای وامبری برای متمدن کردن وحشیهای ترکستان و استخلاص از توحش توسط امپریالیزم بریتانیا عقیم می‌ماند. اما آخرین نظر مایوسانه محقق مجار که «شیر بریتانیا و خرس روسیه این طعمه مشترک را به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز بین خود تقسیم کنند»^۲، عملی می‌گردد. ظاهراً امپریالیزم انگلیس ناظر بر جریان باقی می‌ماند و بزاق طمعش را ناچار فرو می‌بلعد تا دولت اهریمنی دیگر آسوده خاطر به سرزمین یادگارهای اسلامی زنجیر اسارت بیفکند.

ب- ترکیه:

رابطه ترکستان با دولت عثمانی بسیار صمیمانه بود. از میان دول مختلف تنها کشوری که رابطه خالصانه مذهبی و سیاسی با ترکستان داشته ترکیه بوده است. این تجانس نتیجه طبیعی دخالت یک سلسله عوامل و عناصر از جمله اشتراک مذهب، زبان و تاریخ بوده است.

۱. وامبری، پیشین، ص ۵۱۶.

۲. وامبری، پیشین، ص ۵۱۷.

دولتها و مردم ترکستان ارادت عجیبی به دولت عثمانی (ترکیه) داشتند و تفوق آنها را بر خود براحتی می پذیرفتند، زیرا سلطان قسطنطنیه را رئیس مذهب و خلیفه خود می دانستند. امیران ترکستان هنگام جلوس براریکه سلطنت، خود را موظف می دانستند که سفیر فوق العاده ای به استانبول بفرستند و از سلطان قسطنطنیه تقاضا کنند که به عنوان احترام به یکی از مناصب دربار قسطنطنیه نائل آیند. انگیزه این عمل رابطه سیاسی و مذهبی امرای ترکستان با خلیفه بغداد بود. در قرون وسطی امرای ترکستان خلیفه بغداد را مالک الرقاب خود می دانستند و لذا افتخار می کردند که به یکی از مقامهای بزرگ دربار منصوب شوند. این رسم قدیمی کماکان باقی بود، و به همین دلیل هریک از امیران ترکستان دارای عناوین خاصی از سوی سلطان ترکیه بودند. «امیر بخارا عنوان «رئیس» (نگهبان مذهب)، امیر خیوه عنوان «ساقی کبیر» و امیر فرغانه (خقند) عنوان «حسابدار» را دارا بودند. البته این عناوین تنها جنبه تشریفاتی داشت و آنها را برای انجام عملی خاص مقید نمی کرد. امرا دیگر اعتنایی جدی به این گونه منصبها نداشتند و اگر اعتقادات عوام ترکستان که حتی «اجازه نماز» امیر را از طرف سلطان ضروری می دانستند نبود، شاید هرگز زیر بار چنین روابطی نمی رفتند. مع الوصف جنبه ظاهری قضیه حکم می کرد که امرای ترکستان با دیده تقدس بر ترکیه بنگرند و در برابر آن خاضع باشند.

بنابراین گمان می رود در روابط ترکیه و ترکستان بیش از آنکه جنبه سیاسی مدنظر باشد، جنبه مذهبی و فرهنگی حاکم بود. حکومتهای ترکستان سفرایی در ترکیه داشتند. «نور مهدی» سفیر دولت بخارا در قسطنطنیه بود و «شکرالله بیگ» نیز به مدت ده سال در آنجا نمایندگی حکومت خیوه را داشت و سفیر دولت فرغانه (خقند) در زمان امیر ملاخان شخصی به نام «میرزاخان» بود. مخارج همه سفرای ترکستان برعهده دولت عثمانی بود و این اقدام به منزله اثبات سلطه روحانی او بر سراسر آسیا تلقی می شد.

اگر آل عثمان به عنوان یک خاندان سلطنتی ترک، در پی تشکیل امپراتوری بود مسلماً برای سیادت بر ترکستان بهتر از هر قدرت دیگری از جمله خانواده

رومانف در روسیه، می‌توانست اعمال نفوذ کند. دولت عثمانی بنابه دلایلی از مبادرت به این کار قبیح خودداری کرد و شاید انجام این گونه اعمال را به مصلحت نمی‌دید. گرچه سکوت آن و عدم حمایت از امرای ترکستان در قبال تهاجمات روسیه و اشغال ترکستان به مذاق مردم ساده‌دل و خوش بین این سامان خوش نیامد.

پ-ایران:

دولت نالایق ناصرالدین شاه که قسمتهای مختلفی از ایران را تسلیم بریتانیا و روسیه کرده بود، جریاناتی را که در ترکستان می‌گذشت با تشویش و اضطراب دنبال می‌کرد و گاه به برخی اقدامات عجولانه دست می‌زد. مترجمین مخصوص شاه قاجار هر مطلب جدید و یا کهنه در مورد ترکستان را ترجمه می‌کردند. مسافری و سیاحان و یا محققین مزدوری که از نقاط مختلف آسیای میانه برمی‌گشتند، روی به دربار می‌آوردند و اطلاعات مفصل خود را با عنایات شاهانه مبادله می‌کردند. وامبری می‌نویسد: «شاه [ناصرالدین] راجع به مسافرتی کمی خود را متعجب نشان داد و به عنوان التفات مخصوص نشان شیروخورشید —حمایل درجه چهار— را به من اعطا کرد و مجبور شدم در عوض خلاصه‌ای از کتاب «دیش»^۱ را برای او تهیه و به او تقدیم کنم». همچنین کتاب «مفردنامه ترکستان و ایران» تألیف هنری مورز را مترجم ناصرالدین شاه ترجمه کرد و خود مورز در قصر شاهی مورد تفقد قرار گرفت و اخبار سرزمین ترکستان را گزارش داد. این همه حکایت از حساسیت دولت ایران نسبت به ترکستان و طراحی حملات قطعی برای تصرف مناطقی از این سرزمین داشت.

بزرگترین حرکت نظامی ناصرالدین شاه که شاید خامترین و پراغتشاش‌ترین عملیات او باشد، لشکرکشی وی به مرو است که به جنگ ترکمن معروف گشته است و در سالهای ۱۲۷۴ - ۱۲۷۸ ه. ق = ۱۸۵۶ - ۱۸۶۱ م. صورت گرفت. مقدمات این جنگ با دسیسه‌ای که سلطان مراد میرزا فرمانمای کل خراسان چیده بود، فراهم شد. هشتاد تن از سران ترکمن برای شرکت در کنفرانسی به مشهد

دعوت شدند ولی همگی آنها با خدعه و فریب دستگیر و زندانی گردیدند.^۱ بعد از آن دولت ناصرالدین شاه فرمان یورش به مرو را که جزو خاک ترکستان بود صادر کرد و ستونهای منظم نظامی برای از بین بردن نسل ترکمن به حرکت درآوردند.^۲ ناصرالدین شاه با علم به اینکه فتح مرو مقدمه فتوحات آینده در خاک ترکستان است خسارت چنین حمله پرخرجی را تقبل کرد. این جنگ نابرابر به رهبری حشمت و قوام الدوله صورت گرفت. در هفده ذیحجه برسر راه خود یک «اوبه»^۳ ترکمن — چهارهزار خانوار ترکمن — را مشاهده کردند و به قول سرهنگ یحیی شهیدی (وقایع نویس جنگ) «نواب حشمت الدوله و قوام الدوله میل کردند اظهار جلا دتی از خود و قشون دولتی کرده باشند و چشم زخمی به ترکمانیه زده باشند. به سربازان فوج اردبیل و مشکین حکم یورش دادند و در این یورش ساکنان بی دفاع مورد غارت و چپاول و کشتار قرار گرفتند. اما زنهای ترکمن خاک بر چشم سربازان می پاشیدند و با چوب چادرها سربازان را از اوبه می راندند. سرانجام پنجاه تن از اهالی کشته شدند.»^۴

در مسیر هجوم قشون ایران به طرف مرو، ترکمانان باتور لحظه ای از مقابله غافل نمی ماندند. تاکتیک ترکمنها همان «ضربه بزن و درو» و به اصطلاح معروف ترکمنی «قاچه اروش» بود. شبیخون ترکمنها، ارتش ایران را بکلی مستأصل کرده بود. سپاهیان توانایی لازم را نداشتند و سرکردگان جرأت پا نهادن در دشت وسیع و حتی بیرون آمدن از خیمه را از دست داده بودند. روز هفدهم ربیع الاول ارتش ایران فرمان عقب نشینی به سوی سرحدات مرزی را صادر کرد و ناصرالدین شاه غضبناک فریاد برآورد: «قوام! قوام! هنگهای مرا به من رد کن.»^۵ بدین گونه

۱. سرپرسی سایکس، قادیخ ایران، ص ۵۱۵.

۲. کنت دوکویینو، جنگ ترکمن، ص ۶۲.

۳. «اوبه» کلمه ای ترکی است و معادل فارسی آن روستاست.

۴. گوبینو، پیشین، ص ۱۲۸.

۵. ناصرالدین شاه با همه فریادهایش، نه تنها فرماندهان بزدلش را معزول نکرد بلکه با دریافت مبلغ ۲۴۰۰۰۰ دوکا که فرماندهان به عنوان رشوه و پیشکش تقدیمش کردند به مشاغل بسیار مهمی نیز دست یافتند. اسیران ترکمن را نیز ناصرالدین شاه به ازای نفری ده تومان مسترد داشت.

قشون شکست خورده ایران با سرافکندگی مراجعت کرد.

شکست ناصرالدین شاه در این یورش، به قول سرهنگ یحیی شهیدی دردناکترین واقعه تاریخ ایران به دوران حکومت قاجارها بود، ولی با طمعی که شاه قاجار برای تسلط بر بخشهایی از ترکستان داشت اگر امکان می یافت تا قلب ترکستان (بخارا) نیز پیش می رفت. وامبری می نویسد: «اردو کشی خانه خراب کن مرو در حقیقت علیه بخارا انجام گرفته است. بلند پروازیهای شاه قاجار بی فایده بود و نیروی مضمحل او تاب تحمل جنگهای پی در پی و سخت صحرایی را نداشت، ولی وی اصرار داشت که تخم در شوره زار بیفشاند»^۱ مؤلف مجار می نویسد: «ایران که قاعدتاً بایستی ترکستان را با مزایای تمدن جدید آشنا سازد، کوچکترین نفوذی در این کشور ندارد و حتی قادر نیست سرحدات خود را در مقابل ترکمنها حفظ کند و در نتیجه شکست ننگینی که در مواقع اردو کشی علیه بخارا در مرو متحمل شده بکلی اعتبار خود را از دست داده است.»^۲

مشی دولت ناصرالدین شاه در قبال حکومتهای بخارا، خیوه و خقند خصمانه و کینه توزانه بود ولی نه جرأت بر کرسی نشاندن آرزوهایش را داشت و نه لشکری جرار آماده داشت. و به تعبیری شیر پیر بی دندانی بیش نبود. در قرن نوزدهم ترکستان در ایران سفیر و سفارتخانه دائمی مانند سفارتخانه بخارا در عثمانیه نداشت.^۳ علت این امر از یک طرف به اختلافات طولانی مذهبی مربوط می شد و از سوی دیگر تشنجات دائمی و تلافیهای ناگوار طرفین بردشمنیها و کینه ها می افزود. در ضمن فرمانداران استرآباد و خراسان مأموران باجگیر دولتی بودند که هر سال جهت اخذ مالیات به مناطق ترکمن نشین گسیل می شدند و به اخاذی می پرداختند. این عمل دولت ایران ستمی آشکار بر مردم محروم بومی بود.

ترکمنها وقتی زندگی اسارت بار را دشوار و فشار حکومت ایران را بیش از حد می یافتند ناگزیر کوچ و آواره شدن در صحرا را ترجیح می دادند.

دولت وقت ایران گرچه از تحریکات و پیشرفتهای روسیه در ترکستان که تهدید آنی خاک ایران را نیز در برداشت چندان خشنود نبود، ولی چاره ای نداشت

۱. وامبری، پیشین، ص ۳۶۲.

۲. وامبری، پیشین، ص ۵۱۰.

۳. نورمهدی سفیر دولت بخارا در عثمانیه بود.

جز آنکه مضطرب در کناری به نظاره بایستد.

ت- روسیه:

روسیه تزاری گرچه از آغاز قرن نوزدهم همسایه مزاحمش ترکستان را مد نظر داشت، اما الکساندر اول (۱۸۰۱-۱۸۲۵ م.) به علت هجوم نیروهای فرانسوی به رهبری ناپلئون در سال ۱۸۱۲ فرصت اخلاص در نوار مرزی ترکستان را نداشت. تردیدی نیست که این اشتغال سبب چشم‌پوشی همیشگی روس را فراهم نمی‌آورد. حتی، شکستهای پیاپی در عملیات تعرضی نیز امپراتور روس را از تسخیر ترکستان باز نمی‌داشت. راههای پرخطر و صعب‌العبور و بیابانهای طولانی و خشک تنها موانعی بود که سالها قدرت اهریمنی امپراتور را درهم می‌شکست. براستی چرا روسیه در اشغال ترکستان چنین حرارت بخرج می‌داد؟ ترکستان لم یزرع که نیمی از سال گرم و سوزان و بی‌آب و علف و نیمی دیگر سرد و یخبندان بود برای امپریالیزم مهاجم چه سودی داشت؟ نیاز اساسی روس رسیدن به آبهای گرم دریای هند بود، چه بهترین راه تجارتنی راه دریایی بود که توسعه و عظمت امپراتوری را تضمین می‌کرد. پالمر در خصوص این اهداف روسیه می‌نویسد: «در حدود ۱۸۵۰ روسها مجدداً به طرف اراضی داخل آسیا فشار آوردند. امپریالیزم روس به‌طور کلی در آن خطه نه احتیاج مبرم به ایجاد بازار داشت، نه مواد خام و نه بکار انداختن سرمایه در ممالک خارجی. در این قبیل مسائل روسیه خود در مقام مقایسه با ممالک غربی اروپا حکم شبه مستملکات را داشت. روسها هم مانند غربیان به فکر آن بودند که تمدن خود را به اطراف پراکنده سازند روسیه سرزمینی بود که بنادر آن چندین ماه متمادی منجمد بود و آرزوی «بنادر آب گرم» را داشت. «امپراتوری وسیعی بود که از همه طرف با خشکی محاط می‌شد.»^۱

بدین ترتیب اهمیت سیادت روسیه بر ترکستان که سهلترین طریق دستیابی به دریای هند بود مشخص می‌شود. البته آرزوی رسیدن به دریای هند تا حال بردل روسیه شوروی مانده است زیرا بعد از اشغال ترکستان، انگلیسیها با عقد قراردادی مانع پیشرفت و عبور روسیه از سرحد هند شدند.

ث- توافق امپریالیستها و تقسیم عادلانه:

در زمان سلطنت نیکلای اول (۱۸۲۵-۱۸۵۵ م.) که از سلسله حکام خانواده رومانف بود، ترکستان به صحنه جدال بدل گشته بود و جنگ معروف این زمان در نواحی خقند در سال ۱۸۳۰ م. روی داد. جشن تاجگذاری الکساندر دوم در سال ۱۸۵۵ نوای شوم و نامأنوس دیگری بود که گوش ترکستان را می آزد. از طرفی انگلیس هیچ گاه میدان استعمار را برای رقیب خالی نمی گذاشت و به انحاء مختلف حضور خود را در قبال روس اعلام می داشت. کشمکش بین امپریالیزم انگلیس و روس در سالهای اول نشان می داد که هر دو قدرت جهانخوار نه تنها به بخارا بلکه به تمام سرزمین ترکستان می اندیشیدند. طرفین چندین بار چنگالهای تیز خود را به یکدیگر نشان داده و بر سر تصرف منابع و ذخایر ایران، افغانستان و ترکستان شدیداً رقابت می کردند. سرانجام از عناد و رقابت دست کشیدند و چاره را در تقسیم عادلانه! ممالک شرق یافتند.

آلبرماله در کتاب تاریخ قرن نوزدهم و معاصر نوشته است: «دو دولت رقیب بالاخره فهمیدند که فواید یک فتح هیچ گاه با زیانهای کشمکش برابری نمی کند و مخالف منافع آنها در شرق آن قدر زیاد و قوی نیست که مانع عقد اتحاد بشود.»^۱

این بود که در اشغال گام به گام ترکستان توسط روس هیچ واکنش عمده ای از طرف بریتانیا بروز نکرد. قزاقهای روس قدم به قدم چکمه بر خون رزمندگان ترکستان می نهادند و پیروزمندانه ریگهای ترکستان را پیموده و شهرهای کهن را مسخر نیروی خویش می ساختند و قدرتهای بزرگی چون فرانسه، بریتانیا و عثمانی مهر سکوت بر لب داشتند.

نکته شگفت آور در تداوم اهداف استعماری مهاجمین، تقسیم بندیهای مجامع امپریالیستی بود. در این امر کارشناسان و نویسندگان و متخصصان فن، چراغ راهنمای دولتها بودند و علم علما در خدمت اهداف استعماری قرار داشت. آلبرماله در تاریخ قرن نوزدهم^۲ آشکارا به تقسیم بندی استعماری آسیا مبادرت می کند. او فصل بیست و دوم کتابش را به آسیا اختصاص داده و تحت عنوان «دول

۱. آلبرماله، تاریخ قرن نوزدهم و معاصر، ص ۹۹۹.

۲. همان، ص ۹۷۵.

اروپایی در آسیا»، آسیا را به نام سه قدرت اروپایی به ثبت می‌رساند: «آسیای روس، آسیای انگلیس و آسیای فرانسه». این همان تقسیم‌بندی است که فقط از دست پروردگان استعمار ساخته است. طبق این تقسیم‌بندی، دیگر آسیا قاره‌ای جداگانه نیست بلکه پاره‌های متعدد و منفکی است که اروپای متمدن و صنعتی محق است به میل خود با آنها رفتار کند. قبل از فتح ترکستان و در ادامه غارت، همه قلم-بدستان و خطیبان جیره‌خوار امپریالیسم، این فرمول را پیوسته تکرار می‌کردند که «ما منادیان تمدنیم تا دور دستهای آسیای وحشی». این شعاری بود که استعمار برای آغاز غارت و چپاول ممالک جهان سوم بکار می‌برد.^۱

در سال ۱۸۶۵ نیز روسیه برای آغاز تصرف ترکستان که با اشغال تاشکند همراه بود، همین شعار استعماری را نجوا می‌کرد. به هر حال نیروهای استکباری برای تخصیص و تقسیم سرزمین‌ها بین خوددارای وحدت عمل بوده‌اند.^۲

۲- دوره سیاه ترکستان

الف- بخارا در غرقاب سقوط:

دولت روسیه پس از اشغال تاشکند که پایگاه مهم علمی ترکستان بود، مصمم شد که دیگر در آسیای میانه سرزمینی به نام ترکستان آزاد وجود نداشته باشد و تحقق آرمان خیالپردازان روس نظیر واسیلیویچ - در قرن پانزدهم میلادی - را سربازان روس با تسخیر تاشکند (در سال ۱۸۶۵) اعلام داشتند و برای پیشرفت به طرف بخارا در حمایت توپخانه‌های کوبنده خود مصمم شدند. اما فرماندهان نظامی روس از تجارب تلخ قزاقهای روس که قبلاً طعمه سرزمین تفتیده ترکستان شده و یا در صحرای خشک و یخ زده تلف گشته بودند هراس داشتند. علاوه بر این ارتش روس هنوز این توانایی را که به قلب ترکستان یعنی بخارا

۱. بنیانگذار اسرائیل، سکان‌دار کشتی صهیونیسم در توجیه پیاده کردن یهودیها در خاک فلسطین و تبدیل آن به کشور صهیونیستی و قیاحانه می‌گفت: «ما پیش‌قراولان تمدنیم علیه توحش».

۲. قرارداد مشترك و سه‌جانبه روس، انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۰۷ م. حائز اهمیت است. رجوع شود به کتاب نگاهی به تاریخ جهان، تألیف نهرو، جلد ۲، ص ۱۱۶۵.

یورش آورد در خود نمی‌دید. شکستی که چندین بار ارتش بخارا به‌قوای روس وارد کرده بود نیز روس را از حرکت طولانی صحرایی و حمله حساب نشده بر حذر می‌داشت. از روزی که تاشکند از اندام ترکستان جدا گشت، برق حرص و آزد در چشمان روس درخشیدن گرفت و نغمه‌های فتح بخارا گستاختر بیان شد. نویسندگان روس می‌نوشتند: پیشروی ارتش روس در اعماق ترکستان و برقرار ساختن امنیت آن مناطق خدمت بزرگی به تمدن بشریت است و دیگر تجار و بازرگانان کشورهای مختلف در امان دولت روس در ترکستان به مبادلات تجارتی مبادرت خواهند کرد. بدین جهت لازم است روس هرچه زودتر بیرق تمدن و انسانیت را در آسیای میانه بی‌پروا و وحشی برافرازد و مردمان را از شریابانگردان و صحرانشینان بیرحم رها سازد. این توجیه روس برای تصرف بخارا بود. بعداً نقاط دیگری چون خیوه در سال ۱۸۷۳ م. و خقند در سال ۱۸۷۶ م. طوق اسارت را پذیرا شدند.

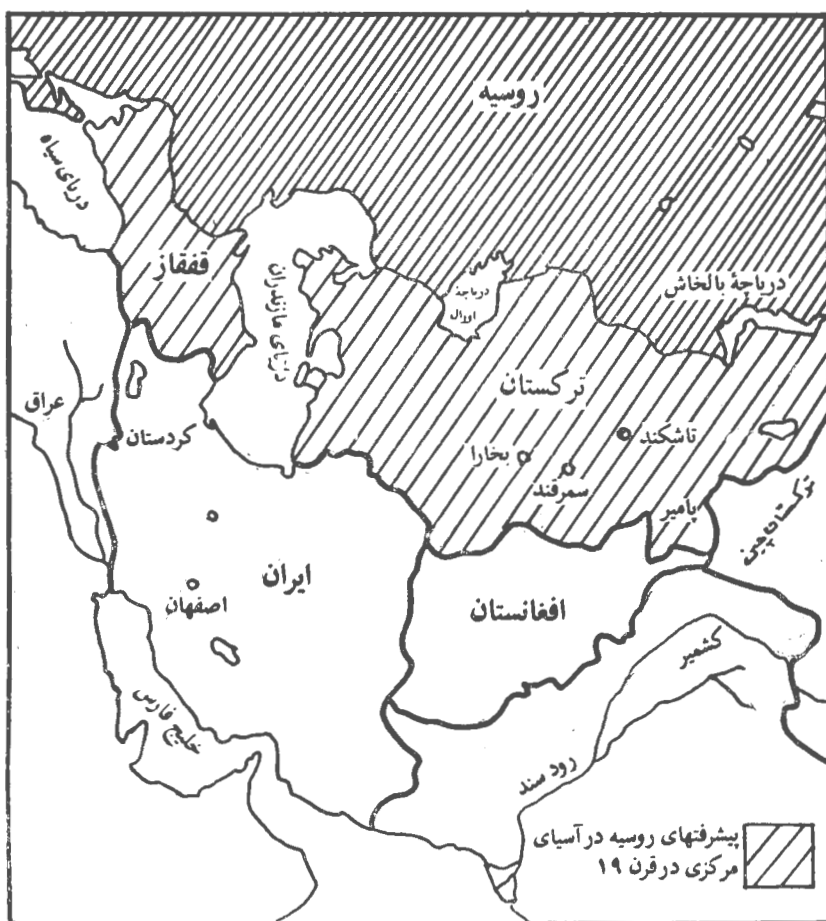
اما تشکل نیروهای ترکستان بر چه منوال بوده است؟ قطعاً در شرایطی که نیروی استعمار حاکم است، نیروهای مدافع ترکستانی می‌باید به فکر راه چاره باشند. اتفاق و اتحاد ضرورتی حیاتی داشت که البته بین حکمرانان و امرای محلی صورت می‌گرفت. الله‌قلی (۱۸۲۶ - ۱۸۴۱ م.)، امیر خیوه، اولین کسی بود که طرح تفاهم و همکاری نظامی و عملیاتی ترکستانیان را ریخت. مانع بزرگ این مشارکت اختلافاتی بود که بین خانی‌ها وجود داشت. در تشدید این اختلافات عملاً عوامل روس نقش داشتند. در زمان حکومت امیر نصرالله و بعداً فرزندش امیر مظفرالدین، ترکستان صحنه نبردهای داخلی فراوان بود و مشاجرات و انتقام‌جویی‌های هولناک، ترکستان را از درون پوسانده بود. در سال ۱۸۶۵ بخارا سعی بر اتحاد تدافعی داشت زیرا که عملاً در برابر تجاوز و تسخر قطعی دولت روس قرار گرفته بود. با اینکه اختلافات داخلی در اوج خود بود، بخارا در اتحاد و یکپارچگی تأکید داشت، هرچند برخی مورخان این اتحاد را جدی نگرفتند. وامبری می‌نویسد: «فرضیه اتحاد تدافعی اساسی ندارد و بخارا هرگز چنین نقشه‌ای در سر نپرواند و اردوکشی‌های امیر مظفرالدین همه تاخت و تازی بیش نیست منتها با مقیاس بزرگتر، و من یقین دارم اگر روسیه برای عملی کردن نقشه‌های خود به‌عجله به آسیای میانه حرکت کند، هر سه خانات به‌عوض اینکه برای جلوگیری از خطر به یکدیگر کمک

کنند، در نتیجه نفاق داخلی خودشان وسیله اضمحلال خود خواهند بود.^۱

اما بنا بر شواهد فراوان کوششی که در سال ۱۸۶۵ برای انسجام خانه‌ها صورت گرفت مؤثر بود، گرچه هنوز آثار اختلافات ریشه‌دار داخلی کاملاً از میان نرفته بود. نمونه این اتحاد را در مبارزه علیه اشغال خقند در سال ۱۸۶۵ می‌توان یافت. روسها که خقند را متصرف شده بودند پس از مدتی در برابر عزم آهنین جنگاوران ترکستان عقب نشینی کردند. مترجم کتاب ددویش ددوین به نقل از روزنامه‌های آن زمان می‌نویسد: «طبق آخرین اخبار، جنگی بزرگ واقع شده که روسها منافع حاصله از چند جنگ پیشین را هم در آن از دست داده‌اند. اکنون — ژانویه ۱۸۶۵ میلادی — برای ما اینطور نمایش می‌دهند که آنها پس از دادن تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی بوده‌اند.»^۲ اتحاد تدافعی بین سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۶۸ بتدریج جای خود را به تفرقه داد. در ماه مه و ژوئن ۱۸۶۵ م. نیروهای خقندی و بخارایی در پی سنگین‌ترین مقاومتها مانع پیشرفت قشون روس گشتند. در پی تقاضای قوای کمکی از طرف فرمانروای خقند، بخارا سربازانش را برای کمک به او در مقابل روس اعزام داشت و نتیجه آن گرچه به نفع ترکستانها تمام شد ولی این پیروزیها پایدار نماند. امکانات نظامی، تسلیحاتی و مالی روس و تجدید قوا و نفرات هرگونه تلفات آنها را جبران می‌کرد. اگر استقرار نیروهای روس در تاشکند را یکی از عوامل پیروزی نظامی روس در ترکستان بدانیم راه اغراق نپیموده‌ایم. بدین لحاظ روسیه با تجمع قوای کافی در ترکستان می‌توانست نیرومندتر از پیش به اشغال ادامه دهد. بعلاوه بعد از تسلیم تاشکند بخش اعظم راه‌طولانی و دشوار ترکستان طی شده بود و ارتش روس به فاصله سه سال پس از اشغال تاشکند اندوخته‌های نظامی، تجهیزات رزمی و پایگاه عظیم تدارکاتی و تسلیحاتی خود را فراهم کرده بود. در طی این مدت روسیه، تاشکند را انبار مهمات جنگی خود کرده و مترصد حمله نهایی به بخارا بود تا بدین وسیله به آرزوی دیرینه خود جامه عمل بپوشاند.

۱. وامبری، پیشین، ص ۵۰۶.

۲. وامبری، پیشین، ص ۴۶۹.



پیشرفتهای روسیه در آسیای مرکزی در قرن نوزدهم

ولی مشکل عمده روس در این بود که قبل از دست یافتن به بخارا، شهر مهم و تاریخی سمرقند را بر سر راه داشت. لذا روس نخست تدارک حمله به سمرقند را دید. حمله نهایی بعد از مدتها انتظار انجام گرفت. یورش عظیم چون سیلی بنیان برانداز آغاز شد، و همچون مغولان بر شهر کهنسال سمرقند تاختند. در سوی دیگر نیز دلاوران مسلمان و ترکستانیان دلیر چون کوه مقاومت می کردند. سال ۱۸۶۸ میلادی سال تعیین سرنوشت نبردهای طرفین بود و ملت ترکستان می بایست از آرمان خویش دفاع می کرد. بین ارتش روس و ارتش و ملت بخارا رود زرافشان فاصله انداخته بود. در یک طرف قشونی که تصمیم بر قیادت بر عالم اسلام گرفته

بود و در صفی دیگر، در این سوی رود زرافشان، پاک باختگان مسلمان در دفاع از استقلال خویش پای می‌فشرده‌اند. دفاع از ترکستان به هر شکل باید صورت می‌گرفت زیرا که این جهاد تنها به معنای دفاع از حکومت و سلطان نبود؛ دفاع از مرزهای عقیدتی و استقلال سرزمین اسلامی ترکستان بود. پایداری مسلمین در مقابل قدرت امپریالیزم نوای پرگدازی بود که مجاهدین با خون برکت‌بشریت ثبت می‌کردند. فریادشان موج شرف، رود خروشان آزادی، تلاطم شط بی‌انتهای شهادت و تموج رود خون‌افشان ترکستان بود.



مسلمانان ترکستان آواره می‌شوند

چرنایف فرمانده ارتش روس فرمان عبور از رود زرافشان را صادر کرد. قزاقهای روس برای رخنه برسنگرهای مدافعین سمرقند که متشکل از ارتش بخارا و مردم عادی بود هجوم آوردند. رود زرافشان قزاقهای روس را از دامان خود عبور داد. قشون پیاده نظام روس پس از گذشتن از رود با بدنی پرگل و چکمه‌هایی پر از آب بر ساحل نشستند. بدین جهت برای مدتی عملیات ارتش روس مختل گردید.

مهاجمین گستاخ پس از اندک وقفه‌ای ابتکار عمل را در دست گرفتند و برای اینکه آب از چکمه‌های بزرگشان بیرون بریزد بلافاصله بر زمین می‌خوابیدند و سپس بر نقاط استحفاظی و سنگرهای مسلمین حمله‌ور می‌شدند. کشتاری خونین و نبردی سهمگین درگرفت. در این میان گویا خيوه موضع بی تفاوتی اتخاذ کرده بود. امیر خيوه در قصر پر جلالش غنوده بود اما رزمندگان سمرقند نبرد می‌کردند. نتیجه این نبرد صعب را چه کسی تعیین می‌کرد؟ پایان روزهای خون را به نفع کدام‌سو می‌نگاشتند؟ آیا تنها داشتن ایمان و شهامت و جوانمردی کافی بود؟ آیا حس آزادیخواهی و تعصب اسلامی قادر بود بر قدرت اهریمنی دشمن چیره شود؟ مسلماً خیر. عاقبت نیرو و وفون نظامی روس غالب آمد و سمرقند، ضربه چکمه‌های ارتش پیروز روس را برگردانده حس کرد. سمرقند سقوط کرد. تسلیم شهر قرن‌ها حماسه و افتخار که اکنون زیر چنگالهای اشغال لهیده بود، بر قلب مسلمین سنگینی می‌کرد. اما ترکستان عضوی دیگر از پیکرش را باخته و ذلت و حقارت براو تحمیل شده بود. تسلیم سمرقند به مثابه تسلیم بخارا بود، زیرا در هنگامه‌های نبرد با اشغالگران در کرانه‌های رود زرافشان این ارتش بخارا بود که کوس صلابت و پایداری می‌زد. ارتش، دیگر یارای مقابله نداشت. نیروی مردمی و ذخیره خسته و مستأصل شده بود و سمرقند، این شهر امید و مقاومت نیز به‌زانو درآمده بود. چرنایف فرمانده قشون روس از شکستن اسطوره مقاومت سرمست بود و در میان موج خون مسلمین به ترفیع مقام و انعکاس شاهکارش در محافل اروپایی که چگونه قومی وحشی را رام و مطیع کرده می‌اندیشید. چرنایف ابتکار عمل را کاملاً در دست گرفته بود، دیگر لحظه‌های تسلیم شهر خروش و پایداری — بخارا — فرا رسیده بود. برای تسلیم بخارا بین چرنایف فرمانده و رحمت‌الله که از طرف دولت بخارا مأمور شده بود مذاکره‌ای صورت گرفت.

در این مذاکره که بین امپریالیزم استیلاگر غالب و دولت کوچک مغلوب انجام می‌شد، از طرف نماینده روس دو پیشنهاد مهم تسلیم دولت بخارا گردید:

الف — پرداخت وجهی هنگفت به عنوان غرامت جنگی،

ب — تسلیم بخارا بدون جنگ.

دولت بخارا چاره‌ای جز سازش و گردن نهادن به خواست دشمن نداشت. پرداخت مبلغ گزاف و تسلیم بخارا هر دو انجام گرفت و طوق بندگی سیاسی روس

تقدیم امیر بخارا شد. بدین ترتیب از سال ۱۸۶۸ میلادی سمرقند و بخارا به عنوان جزئی از مستعمرات و ملحقات امپراتور روس تلقی گردید. در سال ۱۸۷۳ حکومت خیوه و در سال ۱۸۷۹ حکومت فرغانه نیز سقوط کردند.

ب- علل سقوط ترکستان:

عواملی که موجب انهدام حکومت‌های مستقل ترکستان شد کم و بیش شبیه یکدیگرند. فقط درجات تأثیر این عوامل متفاوت است. به هر حال سعی می‌کنیم مجموعه دلایلی را که در سقوط بخارا مؤثر بوده برشماریم:

۱- برتری نظامی دشمن: ما در تاریخ کلاً با دو گونه تحولات و یا انقلابات مواجهیم؛ یکی تحولات فکری و فرهنگی و دیگری تحولات نظامی. تحولات ترکستان از نوع دوم یعنی نظامی و جنگی بود. واقعیت آن است که روسیه از لحاظ تسلیحات نظامی به مراتب بر ترکستان برتری داشت. در قرن نوزدهم روسیه جزو چند امپراتوری بزرگ جهان محسوب می‌شد. علاوه بر تفوق فنی و صنعتی، مؤسسات و محافل فرهنگی نیز در اوج درخشش و اعتلا بود. نویسندگان بزرگ و جهانی قرن نوزدهم روسیه گواه بر این مدعايند. عظمت علمی، فرهنگی و نظامی روس مشخصاً بعد از موفقیت پطرکبیر در جنگ‌های پیایی و گشودن راه‌های ترقی و تبادل سرمایه‌های معنوی و مادی با اروپا بود. در جنگ ترکستان و روسیه که از سال‌ها پیش متدرجاً ادامه داشت، دنیروی نابرابر در مصاف بودند. ترکستان در این نبردها بجز سلاح سرد نظیر شمشیر، خنجر و اسبان تیزگام چیزی نداشت. سفیر ایران (هدایت) مدتی قبل از سقوط نوشته بود: «حقیقت امر سپاه و اسلحه و آلات جنگ از توپ و تفنگ بر من معلوم شد و گفتم: دریغا که آواز دهل شنیدن از دور خوش است.»^۱ در مقابل، ارتش روس صاحب جدیدترین سلاح‌های مجهز بود که در کارخانه‌های پیشرفته جهان تولید می‌شد. این عدم تساوی قدرت جنگی در هنگامه اشغال ترکستان در سال ۱۹۱۷ م. به دست روسیه سوسیالیستی نیز نمایان بود. چه هنوز هم در ترکستان ادوات ابتدایی دفاع مستعمل بود. در کتاب صبح سمرقند آمده است که «در فتح بخارا ارتش روس با مقاومت دلیرانی مواجه شد که تنها چاقو،

تبر و شمشیرهای زنگ‌آلود در دست داشتند. من خود مسلمانی را مشاهده کردم که چوبی در دست و شمشیری به دندان گرفت و بدون خوف به سوی مسلسل پیش رفت و مسلسل‌چی را بقتل رساند.»^۱ بنابراین از جمله عوامل مهم سقوط بخارا تفوق سلاحهای جنگی روسیه، انضباط و سازماندهی تیپها و ارتش منظم و کلاسیک ازیک‌سو؛ و ضعف و عقب‌ماندگی ترکستان از داشتن سلاحهای جدید، افراد آموزش دیده و متخصص رزمی و قوانین کلاسیک از سوی دیگر بود.

۲- داشتن تجربه در جنگهای متوالی: ایوان واسیلیویچ روسی (۱۸۶۲-۱۹۰۵ م.) جزو اولین کسانی بود که به «ترکستان اسلامی» امید بسته بود. در حقیقت بعد از آن بود که روسیه حملات خود را به ترکستان آغاز کرد. از زمان پطر کبیر مأمورانی برای الحاق ترکستان گسیل شده بودند ولی شکستهای فاحش خوردند. آب و هوای آسیای میانه در مدتی از سال گرم و سوزان و در فواصلی از سال سرد و در اوج پرودت بود. گرچه ریگزارهای صحرا نیز به شکست آنان کمک می‌کرد، اما این شکستها بی‌نتیجه نبود. شناخت روحیات، خلق و خوی، و آداب مردمان ترکستان و تنبه بر علل ناکامی ستونهای نظامی روس نتایجی بود که در حرکات نظامی بعدی اثر خود را برجای نهاد. روابط بازرگانی وسیع میان ترکستان و روسیه نیز بی‌تأثیر نبود. زیرا علاوه بر قبضه کردن بازارهای این سرزمین؛ نفس وسعت مبادلات اقتصادی موجب زمینه چینی و استقرار می‌شد. جاسوسهای روس نیز در تحلیل قضایا و امکانات حکومتهای ترکستان و اطلاع از وضع اداری و تشکیلاتی آنها دولت خود را در چگونگی عملیات و اتخاذ مشی مناسب یاری می‌کردند.

۳- اختلاف حکومتهای ترکستان: در قرن نوزدهم چند حکومت مشخص زمامدار ترکستان بودند. بخارا، خیوه، خقند و فرغانه که قدرت و تشکیلاتی دست و پا کرده بودند به دو دلیل بر تضادهای داخلی‌شان دامن زده می‌شد: اولاً پیوسته قسمتی از اراضی مرزهای یکدیگر را اشغال و ضمیمه محدوده حکومت خود می‌کردند. اکثر لشکرکشیهای ترکستان بین خود ایالات و حکومتهای موجود ترکستان صورت می‌گرفت و جنگ داخلی بر مراتب بیش از نبردهای برون‌مرزی بود.

ثانیاً حکومت امپراتوری روس عامل اصلی تشدید این خصومتها بشمار می‌رفت.^۱ روسیه با تحریکات پی‌درپی برآتش عناد، اختلاف، بغض و کینه حکومت‌های می‌افزود. تردیدی نیست که امپریالیزم روس غالباً در پی این تفرقه‌افکنیها از آب گل‌آلود ماهی صید می‌کرد، گرچه در آن زمان چندان طرفی نمی‌بست، اما نتیجه درازمدت این استراتژی برای روس موفقیت‌آمیز بود.

۴- رکود علمی: در قرن نوزدهم در مراکز علمی و مدارس عموماً کتب رایج درسی در حول و حوش مطالب فقهی و مفاهیم احکام اسلامی دور می‌زد. گرچه این تفحصات به‌نوبه خود بر علما و فقهای برجسته می‌افزود و ترکستان را در این زمینه غنی می‌ساخت. اما متأسفانه «علم» تعبیر محدودی داشت و اختصاصاً به مسائل فقهی اطلاق می‌شد. بدین‌گونه حوزه علم از شعاع وسیعتری محروم بود. علوم اجتماعی، علوم تجربی، فنون، صنایع و دهها موضوعات علمی که در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد، در ترکستان کمترین کاربرد را داشت. اصولاً پرداختن به این کارهای علمی را در شمار اعمال جلف و سبک می‌دانستند. در مقابل، سلاحهای جدید حاصل از تکنولوژی پیشرفته را «سلاحهای شیطانی» می‌شمردند. عدم گستردگی مطالعات علمی در رکود و عقب‌ماندگی تکنیکی جامعه مشهود بود و این به‌نوبه خود تمایز و اختلاف امکانات رزمی و جنگی را بین روسیه صنعتی و ترکستان توسعه نیافته و محروم از تکنولوژی پدید می‌آورد.

پ- بخارا پس از سقوط:

بعد از تصرف بخارا و سمرقند در سال ۱۸۶۸، روسیه رویه‌ای مسالمت‌جویانه با امرای ترکستان در پیش گرفت و حتی اصرار بر تعویض امیر بخارا هم نکرد. امپریالیزم روس برای استتار ماهیت اصلی خویش، نقاب بر چهره قبیح خود کشیده و بر پشت هاله‌ای ظاهر فریب فرو خزیده بود. پس از پیروزی، دیگر حرکت عجولانه نسبت به بخارای تسلیم شده دور از ژرف‌اندیشی بود. ضرورت رسوخ در تاروپود ساختار اجتماعی احساس می‌شد. هنوز بایستی آرام در میان بومیان جای می‌گرفت و تصویر اهریمنی دشمن ترکستان را در

۱. جهت تفصیل به کتاب سفارتنامه خوارزم اثر هدایت، ص ۶۵، رجوع شود.

دیدگان ترکستان ناآرام و خشمگین، معصوم و شفیق جلوه می‌داد. امرا و حکام ترکستان وابسته به حکومت روس گردیدند، ولی این وابستگی بیشتر در جنبه‌های سیاسی بود و روسیه از لحاظ امور داخلی سعی نکرد قوانین و مقررات خود را بر کرسی بنشاند بلکه قوانین سابق مذهبی در قضاوت و حکم کماکان جاری بود. در کتاب دد قادیکیهای سرخ آمده است: «در زمان حکومت قیصر، حکومت‌های اسلامی ترکستان از لحاظ حیثیت سیاسی به تضعیف گراییدند و صید استبداد زارشاهی شدند، اما از لحاظ سیاست داخلی آزادی مذهبی داشتند و تعلیمات مذهبی عمومیت داشت. قوانین شخصی بر محور شریعت می‌گردید، نظام اوقاف رایج بود و آزادی حج ادامه داشت. افتا و قضا به دست علما و فقها و مساجد و مدارس پر رونق بود، و مردم علیه استبداد قیصر صدای مخالفتشان را بلند کرده بودند، و در هرجا نهضت‌های آزادیبخش جریان داشت.^۱

علل اتخاذ چنین رویه‌ای را از جانب روسیه می‌توان چنین برشمرد: اولاً زمینه پذیرش نیروهای بیگانه در ترکستان وجود نداشت و هرگونه سختگیری و دخالت مستقیم در امور دینی و فرهنگ اسلامی بر نفرت مردم می‌افزود و برخوردهای شدید را سبب می‌شد. در حقیقت نیروهای اشغالگر روس با مردمی روبرو بودند که سابقه دوازده قرن حیات مذهبی داشتند. در طی این قرون نسلهائی که بر پهنه حیات ظاهر شدند ملهم از فرهنگ اسلامی بودند و امحای فرهنگی که با خون مردم عجین گشته بود عملی دشوار بود و به زمان کافی نیاز داشت؛ زمانی به فاصله انقراض نسل موجود و ظهور نسلی جدید در محیطی با ارزشهای جدید. بنابراین هرگونه حرکت شتابزده با مردمی که دارای فرهنگی استوار و مقاوم بودند جاهلانه بود و مدارا همراه با جایگزینی تدریجی فرهنگ جدید ضرورت داشت.

ثانیاً دولت استعمارگر روس در پی تسلط بر سرزمینهای دیگر و سرگرم رقابت با قدرت امپریالیستی بریتانیا بر سر تصرف سرزمینهای آسیا بود. جنبشهای بنیادگرایانه داخلی، حکومت تزاری را تهدید می‌کرد و دربار فاسد ناتوانتر از آن بود که بتواند در داخل و یا خارج دست به اقدام بزند لذا برای روسیه جنبه الحاق و تقید سیاسی ممالک دیگر، بر جهاتی چون تسلط اقتصادی، فکری و فرهنگی برتری داشت. در

سال ۱۸۸۴، یعنی شانزده سال بعد از اشغال قسمت اعظم ترکستان، شاهزاده روسی به نام «ویتجن استاین» (ویتگشتاین) با هیأت همراه برای سومین بار راهی سرزمین بخارا شد. این شاهزاده اصلاً اهل آلمان بود و نخستین اشتغال وی در قشون روس در جنگ قفقاز بود. او همیشه مأموریت به خارجیه برای خود ترتیب می داد. امیر مظفرالدین که در این زمان بیش از شصت سال داشت از وی استقبال شایانی کرد و وسایل آسایش او را مهیا ساخت. نویسنده کتاب *سفرنامه ترکستان و ایران* که همراه شاهزاده بود می نویسد: «امیر بخارا محض آنکه هنگام اقامت ما اسباب مشغولیت فراهم کند، رقاصان و مطربها و مقلدهای خود را نزد ما فرستاد که ما را مشغول بدارند. یک باب چادر بخارایی بسیار خوب که از ابریشم ساخته شده و به الوان مختلف بود روی بام که فرش کرده بودند زدند و دوازده نفر کمانچه کش به طور ردیف قرار گرفتند و صندلیها برای ما ترتیب داده بودند. چهار پسر بچه که قیافه آنها شباهت به قیافه زنهای داشت و چشمهای خود را سرمه کشیده بودند با زلفهای بلند و پاهای برهنه مشغول رقص شده و با آهنگ ساز قدمهای خود را ترتیب داده و بعد بسرعت تمام مشغول معلق زدن شدند. در بین رقص یک نفر از رقاصان صدای خود را با ساز هماهنگ ساخته و به نغمات مختلف به آواز اشتغال ورزید.»^۱ و بعداً امیر در قصر خود در بیرون شهر برای آنها وسایل خوشگذرانی تدارک دید. هیأت روسی با خود دوربین عکاسی آورده و از قسمتهای مهم ترکستان عکسبرداری کردند. البته رفته رفته آن پدیده جدید خوشایند امیر واقع شد و خواست که از خود و قصرش عکس یادگار بیندازند.

«توراجان» ولیعهد و جانشین امیر مظفرالدین شخصی جوان، کارآزموده و لایق بود. در تاجگذاری امپراتور روس - الکساندر سوم - در سال ۱۸۸۱ میلادی که از امیر بخارا تقاضا شده بود در این مراسم شرکت جویند، امیر به جای خود وی را مأمور کرد. در روسیه از او به گرمی پذیرایی کردند و در مسکو از او چون سفیر یک کشور استقبال بعمل آمد. مورز می نویسد: «دولت روس نسبت به او محبت بسیار نمود و طوری رفتار کرد که با ولیعهد یک مملکت رفتار می نمایند.»^۲

۱. مورز، *سفرنامه ترکستان و ایران*، ص ۱۰۱.

۲. مورز، *پیشین*، ص ۱۰۸.

پس از برگشت از روسیه تحولاتی در روحیه او پدید آمده بود بطوری که اندکی به روسیه متمایل بود. گویی درك تفاوت دو فرهنگ و لیعهد جوان را می‌آزرد. به همین دلیل از طرف پدر مورد ملامت قرار گرفت. اما بعداً، حکومت‌های ترکستان با اینکه رسماً جزء مستعمرات روس محسوب می‌شدند، از سیاست اخلاقی و اعتقادی روس دوری می‌جستند و بر خصلت شرقی خویش اصرار می‌ورزیدند. به همین جهت شاهزاده روس شیشه‌های مشروب و جام‌های شراب را در مرز بخارا شکست و در بخارا بعضی قواعد و آداب شرقی را پذیرفت. گرچه عده‌ای را مأمور حمل قاشق و چنگال اروپایی‌اش کرده بود، اما عموماً تابع سنت‌های موجود بود. تا عهد آخرین حاکم بخارا—امیر عالم‌خان—که به دست بلشویک‌ها کشته شد، قوانین حقوقی و سنت‌های اجتماعی و احکام شرعی به قوت خود باقی بود. گرچه نمی‌توان شیوع فرهنگ استعماری را در این خطه ندیده گرفت، ولی روح مذهب که از طریق مساجد، علما و مدارس جریان داشت سد استواری بود که اقدامات استعماری روس را سالیان دراز خنثی می‌ساخت. در هنگامه‌های اسارت و عزلت، رادمردان مجاهد و راست‌قامتان سترگ سر برآوردند و ترکستان را با خون پاک خود شرافتمندانه پاسداری کردند. بیش از پانزده حرکت انقلابی در طول این مدت حماسه‌های جاویدان تاریخ ترکستان را رقم زدند. در قاموس انسانیت، آزادی، شرف، عدالت و استقلال زینده‌ترین مفاهیمی است که قلب میلیون‌ها انسان را به سوی خود می‌خواند، و ناقوس مرگ ظلمت ظلم نوای جرس کاروان سپیده‌دم محرومان می‌شود. این است که با حلول چنین ارزش‌هایی در وجود انسان، حماسه سرخ ترکستان متبلور می‌شود.

منابع و مآخذ

۱. آگ برن، ویلیام و میرنیم کف. زمینه جامعه‌شناسی. ترجمه امیرحسین آریانپور. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
۲. ابن سحنون، محمد بن عبدالسلام. آداب المعلمین. تونس ۱۳۴۸ ق؛ و الجزایر، الشركة الوطنیه، ۱۹۷۵.
۳. پارسای بخارایی، خواجه محمد بن محمد. قدسیه. تهران، طهوری، ۱۳۵۴.
۴. پالمر، رابرت روزول، قادیخ جهان‌نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰.
۵. حامدی، خلیل احمد؛ در قادیکیهای سرخ. لاهور پاکستان، دارالعروبه للدعوة الاسلامیه.
۶. حنی، فیلیپ ک. شرق نزدیک در قادیخ، ترجمه قمرآریان. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
۷. خنجی، فضل‌الله بن روزبهان. مهمان‌نامه بغداد، به اهتمام منوچهر ستوده. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
۸. سایکس، سرپرسی. قادیخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۳.
۹. شهاب، محمد، مسلمانان ترکستان. تهران، ميعاد.
۱۰. عزتی، ابوالفضل، آموزش و پرورش اسلامی. تبریز، انجمن علمی مذهبی آذربایادگان، ۱۳۵۳.
۱۱. فراغی، مختومقلی، مختومقلی نینگ کامل دیوانی، گنبد کاووس، قابوس، ۱۳۴۲.
۱۲. فرای، ریچارد، ن. بغداد، ترجمه محمود محمودی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۱۳. قادری، حاتم. پژوهشی در روابط ایران و روسیه یا قرارداد ۱۹۲۱. تهران، ۱۳۵۹.
۱۴. گوینو، کنت [و دیگران] جنگ ترکمن (بی‌جا، بی‌نا) ۱۳۴۳.
۱۵. گوره، ژان. خواجه فاجدار، ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
۱۶. لنین، و. مجموعه آثار لنین.
۱۷. لوگشوا، بی‌بی رابعه. ترکمنهای ایران، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹.
۱۸. ماله، آلبر. قادیخ قرن نوزدهم و معاصر، ترجمه نصرالله فلسفی. تهران، [بی‌نا، بی‌تا]
۱۹. معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۵، (اعلام).

۲۰. موزز، هنری. سفرنامه ترکستان و ایران. تهران سحر، ۱۳۵۶.
۲۱. مینورسکی، و. قادیخچه نادرشاه، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران، ۱۳۱۳.
۲۲. نرشخی، ابویکر جعفر. قادیخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی، به اهتمام شارل شفر، پاریس، (۱۳۱۰ ه.ق - ۱۸۹۲ م).
۲۳. نهرو، جواهر لعل. نگاهی به قادیخ جهان، ترجمه محمود تفضلی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹.
۲۴. واسبری، آرمینیوس. سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۲۵. وهابوف، عبدالله. مسلمانان در اتحاد شوروی. مسکو، نووستی، ۱۹۸۰.
۲۶. هدایت، رضاقلی بن محمد هادی. سفارتنامه خوارزم، بولاق، ۱۲۹۲ ق.

اسامی اشخاص

امیر فرغانه ۱۵۹	«آ»
امیر خیوه ۱۵۹، ۱۷۰	آگ برن ۶۷
امیر ملاخان ۱۵۹	آلبرماله ۱۶۶
ابومعشر ۱۰۲	آرنولدتوین بی ۴۸
ارنازار ۵۶	آیدوست ۵۶
امیرسعیدخان ۵۷	
ابویکر ۸۷	«الف»
امام الهدی ابوالیث نصر ۱۲۰	استالین ۳۱، ۳۵، ۳۹
ابوزید ویوسی سمرقندی ۱۲۰	ابوعلی سینا ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۶
ابن ماجه ۱۲۱	امیربخارا ۲۵، ۳۳، ۷۵، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۵
ابومنصور ماتریدی ۱۲۱	اسکندر ۷۷
ابوعلی حسن بن علی قطان مروزی ۱۲۳	امیر مظفرالدین ۲۳، ۲۵، ۵۸، ۸۳، ۱۰۴
الکساندر اول ۱۶۳	۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
الکساندر سوم ۱۲، ۱۷۵	۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۶، ۱۷۵
امام طاهر بن احمد ۱۴۳	الله قلی ۱۶۶
السرخسی، محمد بن احمد ۱۲۳	امیر امامقلی خان ۲۲، ۹۸
ابودرداید مروزی ۱۲۵	امیر سامانی ۱۰۱
ابراهیم بن رستم ۱۲۵	امام ابوحفص ۱۱۱
ابواسحاق ابراهیم ۱۲۳، ۱۲۵	اسماعیل سامانی ۱۱۲
ارسطو ۱۲۵	ابوحنیفه ۱۳۱، ۱۴۰
ابوعبدالرحمن سلمی ۱۲۶	امیر نصرالله ۲۲، ۲۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۶۶
ابوالفیض خان ۲۱، ۲۲	ابوجعفر منصور اول ۱۴۰
امیه بن عبدالله ۱۶	امام احمد حنبل ۱۴۰

انگلس ۲۷

امیرعالم خان ۳۳

«ب»

بیرونی، ابوریحان ۴۱، ۱۰۱، ۱۲۵

بهرام گور ۱۵، ۴۷

بخارائی، خواجه محمد ۱۱۱

بخاری، امام محمد بن اسماعیل ۱۲۱

بریده بن حصیب ۱۲۵

«پ»

پالمر، رابرت روزول ۱۶۳

پطر کبیر ۱۷۱، ۱۷۲

پهلوی، محمدرضا ۳۹

«ت»

تروتسکی ۳۰

تفتازانی، سعدالدین مسعود ۱۲۸

توراجان ۱۷۵

تی بر ۱۲

تیمور ۱۰۹

«ج»

جاسی، مولانا عبدالرحمن ۱۸

جرجی زندان ۹۵

جرجانی، سید شریف ۱۲۷

جلال الدین خوارزمی ۱۳۰

جمال زاده ۹۱

جنگینسون ۲۱

جوینی ۱۵

«چ»

چرنایف ۲۴، ۲۵، ۱۶۹، ۱۷۰

چغتای ۲۰

چنگیزخان ۴۷

«ح»

حافظ ۱۲۸

حافظ ابوسعید هیشم بن کلیب ۱۲۰

حافظ رجاء ۱۲۱

حافظ علی بن ابوبکر بن عبدالجلیل ۱۲۳

حافظ محمد بن غیلان ۱۲۵

حشمت الدوله ۱۶۱

حکیم آئیم ۱۴۳

«خ»

خان جنید ۳۲

خلفای راشدین ۴۱

خواجه نظام الملک ۱۰۱

خنجی، فضل الله روزبهان ۱۰۴

«د»

دانیال بیگ ۲۲

دوخانیکف ۷۰

«ر»

رحمت بی ۱۴۵، ۱۴۶

رحمت الله ۱۷۰

رسول الله ۸۷، ۱۰۲، ۱۱۷

رود کی ۱۸

رومی، مولانا جلال الدین ۷۰

رازی ۱۰۲، ۱۲۰

«ز»

زارلیق ۵۶

زسخشری، ابوالقاسم محمود ۱۲۳

«ژ»

ژوزف ولف ۸۹

«س»

- سید محمود توره ۱۰۷
سمعانی ۱۱۲
ستودارت ۱۴۵
سلطان مراد میرزا، سایکس، سرپرسی ۸۳
ساویل لوملی ۷۱
سمرقندی، علاءالدین محمد بن احمد ۱۲۱
سراج الدین علی الحنفی ۱۲۷
معدی ۱۲۸
سکوبف ۲۵

«ش»

- شمس الملک، نصر بن ابراهیم ۹۸
شاهرخ خان ۱۳۹، ۵۸
شکرالله بیگ ۱۵۹
شاه طهماسب ۵۸
شمس المعالی ۱۲۵
شاشی، اسام ابویکر محمد ۱۲۶
شاه اسماعیل ۲۰
شیخ شامل ۲۷، ۲۸
شاهزاده لوو ۳۰

«ص»

- صلاح الدین بغدادی ۱۰۹

«ط»

- طغشاده ۱۶

«ع»

- عمر بن خطاب ۸۷
علی بن ابی طالب ۸۷
عمر بن عبدالعزیز ۸۶
عبدالله خان ۹۸
عباس بن معصب ۱۲۵
عبدالمؤمن خان ۲۱

«غ»

- غیاث الدین جمشید ۱۰۹
غجدوانی، خواجه عبدالخالق ۱۲۸

«ف»

- فارابی، ابونصر ۴۱، ۱۲۵
فیلپ ک، حتی ۹۳
فراغی، مختومقلی ۵۷، ۵۹، ۸۲، ۱۰۷، ۱۱۱
۱۲۶
فخرالدین حسن بن منصور ۱۲۳
فتحعلیشاه ۲۲
فیض الله خدیو ۳۳

«ق»

- قاضی ابوحامد احمد ۱۲۷
قاضی ملاحمزه بک ۲۷
قتیبۀ ابن مسلم ۱۶، ۵۷
قتلق مراد ۵۶
قوام الدوله ۱۶۱
قوشچی، علی ۱۰۹

«ک»

- کیکاووس ۵۲
کنت پروسکی ۲۳

«گ»

- گاوازی ۱۵۴
گوک صوفی ۳۹
گوینو، کنت ۸۵

«ل»

- لنین ۲۹ تا ۳۱، ۳۷، ۳۸
لنگی ۱۴۵
لیگا ۱۵۴
لوگاشوا، بی بی رابعه ۶۱، ۶۲

لوماکین ۲۵

«م»

مصطفی کولینی ۳۶
مصطفی کمال پاشا ۳۷
موزر، هنری ۶۲، ۸۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۵
محمد امین خان ۸۰، ۸۵، ۱۳۵
محمد بن سحنون ۱۰۳
محمد شیبانی ۲۰، ۱۰۴
محمد امین ایفاق ۱۰۷
معین کاشانی ۱۰۹
محمد خوارزمشاه ۱۳۰، ۱۵۳
میرزا یوسف ۱۵۳
مازا ۱۵۴
میرزاخان ۱۵۹
ملاشمس الدین ۸۵
محمد رحیم خان ۵۶
محمد حسن خان ۵۸
محمد بن محمد خوارزمی ۱۲۴
محدث اسحاق بن راهویه ۱۲۵
محمد معین ۹
ملکه ویکتوریا ۱۱
مغول ۲۰
محمدولی خان ۲۲، ۲۳
محمدالدین ۲۷
مارکس ۲۷، ۳۰، ۳۱
محمدشهاب ۲۸

نجم الدین ۱۰۹

نوح بن منصور ۱۱۹

نورمهدی ۱۵۹

ناپلئون ۱۶۳

نیکلای اول ۱۱، ۱۶۴

نوابی ۵۵

نقشبندی، خواجه بهاءالدین ۱۲۱، ۱۲۶،

۱۳۶

نسقی، عمر بن محمد بن احمد ۱۲۸

ناپلئون سوم ۱۲

«و»

وهاپوف، عبدالله ۹۸
وامبری ۴۸، ۵۵، ۶۵، ۸۲، ۱۱۴، ۱۱۶،
۱۴۹
واسیلیویچ ۱۶۵
ویت جن استاین ۲۵، ۱۷۵

«ه»

هدایت، رضاقلی خان ۸۰، ۸۵، ۹۸
هلاکو ۱۰۹
هندوانی، محمد بن عبدالله ۱۲۳
هلتون ۱۲۳
همدانی، خواجه یوسف ۱۲۸
هدیه بن عبدالوهاب ۱۲۵
هسیون آن تسانگ ۱۵

«ی»

یلنک تش ۱۰۹
یحیی شهیدی ۱۴۱، ۱۶۲
یلبارس خان ۴۷
یان، واسیلی ۴۸، ۱۵۳
یسای، احمد ۱۲۶

«ن»

نادرشاه افشار ۴۷، ۵۸، ۱۰۷
ناصرالدین شاه ۷۳، ۸۱، ۱۶۰، ۱۶۱
نیم کف ۶۷
نرشخی، ابویکر محمد ۹۸
نسقی، نجم الدین عمر ۱۰۵

اسامی اقوام، فرق، گروہها

بلشویکها ۲۹، ۳۱
 بخارای جوان (حزب) ۳۴
 «پ»
 پروانه جی ۱۳۲
 «ت»
 ترکمن ۳۸، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۵، ۷۳
 ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۱
 ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۲
 تاجیک ۱۵۸، ۵۵
 ترکمنها (طوایف) ۱۴۹
 ترکمانهای تکه‌سرو، سرخس، یموت ۸۸، ۸۵
 ترکمانان ۲۱، ۲۵، ۲۶
 ترکمن: سران ترکمن ۱۶۰
 زنهای ترکمن ۱۶۱
 ترکمانان باتور ۱۶۱
 اوبه ترکمنها ۱۶۱
 ترکمانیه- ترکمنی ۱۶۱
 ترکمنهای سایخانی ۶۱
 تکه ۸۱، ۸۸
 تقصیر ۱۱۷، ۱۱۹
 تاتار ۱۳۰، ۱۵۳
 تزاری: دولت تزاری ۲۸

«آ»

آل برهان ۱۱۲
 آذالیق ۱۳۱
 آل عثمان ۱۵۹
 آشاقی سپاهی ۱۳۲

«ا»

اسویان ۱۹
 ایلخانیان ۲۰
 ازبکان ۲۱، ۳۲
 ایل ماقیت ۵۵
 ازبک ۲۲، ۵۵، ۵۸، ۱۰۷
 ایرانی ۵۸
 ارامنه ترکیه ۵۸
 افغانی ۷۸
 اهل سنت ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۱
 ایشان ۱۱۷
 ارته سپاهی ۱۳۲
 ایناق ۱۳۲

«ب»

بخشیها ۱۱۱
 بلشویسم ۳۷
 بازرگانان ۷۷، ۹۱، ۹۲

«س»

ساریق ۵۸
سغدیان ۷۷
سنی ۸۵
سامانیان ۲۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۰
سلجوقیان ۲۰
سوویت ۳۰

«ش»

شیعه ۸۵
شاهزادگان ۱۳۷
شیبانیان ۲۰

«ط»

طوق سپاهی ۱۳۲

«ع»

عرب ۵۷
علمای بخارا ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
عطا ۱۱۷
علویان ۱۴۰
عباسیان ۱۹

«ف»

فرقه نقشبندی ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۴

«ق»

قیرقیزها (کازاقها) ۲۰، ۵۵، ۷۸، ۷۹
قپچاق ۷۸، ۷۹
قزلباش ۸۲، ۸۶، ۸۹
قراخانیان ۱۰۱
قوش بیگی ۱۳۲، ۲۳۳
قراختایان ۲۰

«ک»

کالموکها ۷۹، ۱۰۹

رژیم تزاری ۲۹

حکومت تزاری ۲۹

«ج»

جهود ۷۸

«چ»

چمورها ۶۲
چارواها ۶۲
چورآقاسی ۱۳۲

«ح»

حوزه‌های علمیه اهل سنت ترکمن صحرا ۷۰
حنفی مذهب ۱۱۱، ۱۲۷

«خ»

خلیفه بخشی ۱۱۱
خانیه‌ها ۱۴۸
خانواده رومانف
حکومت بخارا ۲۲
حکومت خیوه ۲۲
حکومت فرغانه ۲۲، ۲۵
حکومت قازاق ۲۲

«د»

دراویش نقشبندی ۱۱۰
دیوان بیگی ۱۳۱
دولتهای ترکستان ۱۴۸
دولت بخارا، ارتش بخارا ۱۴۹

«ر»

رسته ۷۸
روحانیون ۱۱۸، ۱۱۹

«ز»

زندیان ۱۴۰

مہتر ۱۳۲، ۱۳۳
منکی باشی ۱۳۳
مغول ۱۰
مانقیت ۲۲۴
منشویکھا ۲۹

«ن»

نقیب ۱۳۳

«ه»

ہپتالیان ۴۷

«ی»

یاشلی (آقاسقل) ۸۱، ۵۶
یہودی ۹۲، ۵۹
یموتھا ۸۸، ۶۱
یوزباشی ۱۳۲

کتہ سپاہی ۱۳۱

«گ»

گوگلانھا ۶۱

«ل»

لنینیست ۳۱

«م»

مجمع نوجوانان دشمن خدا ۳۶
مسیحیت ۳۶
مارکیسم ۳۶
مروزیھا ۵۸، ۵۷
مولتانی ۷۸
مذہب حنفی ۱۱۲
ملا ۱۲۰، ۱۱۷
ملاکین ۱۳۷
میرشبھا ۱۴۷

اسامی اماکن و شهرها

استرآباد ۵۶، ۸۹	«آ»
	آسیای مرکزی ۹، ۲۶
«ب»	آسیا ۱۶۳، ۱۶۴
باکو ۴۱، ۳۶۱	آسیای میانه ۲۷، ۲۸، ۱۵۲، ۱۶۵
بایرام‌الوم ۳۸	آذربایجان ۳۶، ۵۸
بایسون ۴۹	آسوی و آمویه ۵۲
بخارا ۱۱، ۱۷، ۱۸ تا ۲۵، ۳۳، ۳۶، ۳۷،	آلمان ۱۷۵
۴۵، ۴۹، ۵۹، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۰، ۸۴،	آق‌طوطی ۱۲۶
۹۸، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳،	
۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۵،	«ا»
تا ۱۷۳، ۱۷۶	اروپا ۷۱، ۷۹، ۱۰۲، ۱۷۰
بخارا (بازار) ۷۷ تا ۷۹، ۱۰۲، ۱۷۰، ۱۷۱	اصفهان ۷۸، ۱۰۱
بحر خزر ۱۲۶	اندیجان ۵۳
بریتانیا ۱۶۴	اورگنج ۲۲، ۵۲
بغداد ۱۰۱	ایران ۶۹، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۲۶، ۱۳۶،
بصره ۱۰۱	۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۷
بلخ ۵۶، ۱۰۱	انگلیس ۷۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴
بوز ۵۱	اسپانیا ۱۰۱
بدخشان (کوه) ۵۴	اوره ۵۲
«پ»	ادرکوت ۵۲
پاریس ۷۹	ازبکستان ۳۷، ۳۸
پتروگراد - پنجشنبه ۵۲	افغانستان ۳۳، ۳۸، ۶۸، ۷۴، ۱۰۴، ۱۳۶،
	۱۵۷

«ت»

ترکستان ۱۰، ۱۷، ۱۹ تا ۲۵، ۳۷، ۵۹،
 ۶۸، ۷۷، ۹۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۱،
 ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۴
 تا ۱۷۶
 ترکمن صحرای ایران ۳۸
 ترکیه ۳۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 تاشکند ۴۱، ۵۳، ۷۰، ۱۲۰، ۱۶۵
 ترمذ ۳۶
 تهران ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۳۶
 تبریز ۷۸
 تورما

«ج»

جزیره کریمه ۳۲
 جیحون (رود) ۵۴، ۱۲۶

«چ»

چراغچی ۴۹
 چهارجوی ۵۰
 چین ۵۵، ۷۴، ۱۰۴

«خ»

خقند ۲۳، ۵۲، ۶۹، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۶،
 ۱۴۹
 خجند ۵۳، ۵۷
 خراسان ۳۳، ۸۴، ۸۹
 خیوه ۳۸، ۴۱، ۴۷، ۵۲، ۶۹، ۸۰، ۱۰۰
 ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۷۰
 خزر ۴۹
 خطرچی ۵۲

«د»

دره چات ۳۸
 داغستان ۲۸، ۳۵

دوشنبه ۵۲

دریای خزر ۵۵
 دریای هند ۱۶۳

«و»

ریگستان سمرقند ۱۰۹
 روسیه ۲۱، ۲۵، ۳۰، ۵۹، ۷۰، ۸۰، ۱۰۴،
 ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۴
 رود زرافشان ۱۴۹

«ز»

زمخشتر ۵۲

«س»

سمرقند ۲۴، ۲۵، ۵۲، ۵۹، ۷۰، ۱۰۴، ۱۰۹،
 ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۸ تا ۱۷۱
 سیسیل ۱۰۲
 سن پترزبورگ ۷۱
 سایوی ۵۲
 سویس ۳۰
 سلجوقیان ۱۰۱

«ش»

شوروی ۳۹، ۴۱، ۹۸، ۱۰۴، ۱۲۶
 شاش ۱۲۷
 شیرآباد ۴۹
 شهر سبز ۵۱

«ع»

عشق آباد ۴۱

«ف»

فرغانه ۵۲
 فاراب ۵۳
 فارس ۱۲۷

فلسطین ۱۶۵
فرانسه ۱۲

«ق»

قنقرات ۵۲
قچاق ۵۲
قنقلی ۵۲
قراقوم ۵۳
قزون ۵۹
قرهسو ۶۲
قسطنطنیه ۱۴۶، ۶۹
قصرارک ۱۳۵
قصرشرن بون ۱۳۵
قفقاز ۲۷
قاری کمپیر ۴۶
قارشی ۴۹
قراکول ۵۰

«ک»

کات ۵۲
کاشغر ۵۲
کرکی ۵۰
کرمینه ۵۰

«گ»

گرگان ۱۳۹، ۶۲
گمیش تپه ۱۱۷
گوگتپه ۲۶، ۲۵
گلی داغ ۳۳

«ل»

لنین گراد ۲۹
لندن ۷۹

«م»

مانقیت ۵۲

مکه ۱۱۷، ۵۹
مسجد کلان ۹۸
مسجد دیوان بیگی ۸۹
مسجد مصلی ۹۸
جمعه مسجدی ۱۰۰
مسجد تالقر ۱۰۰
مسجد مغای ۹۸
مسجد حضرت پهلوان ۹۹
خان مسجدی ۱۰۰
ماوراءالنهر ۳۱، ۱۲۶، ۱۲۸
مدرسه میرزا الغ بیگ ۱۰۹
مدرسه خانم ۱۰۹
مدرسه لوکلناش ۱۰۶
مدرسه جویبار ۱۰۷
مدرسه عبدالعزیز ۱۰۷
مدرسه آرنازار ۱۰۶
مدرسه تورزینجان ۱۰۹
مدامین خان مدرسه سی ۱۰۸، ۱۰۷
الله‌قلی خان مدرسه سی ۱۰۷
کتلق مراد ایناق مدرسه سی ۱۰۷
عربخان مدرسه سی ۱۰۷
شیرغازی خان مدرسه سی ۱۰۸، ۱۰۷
مدارس بخارا ۱۰۶، ۱۱۹
مدارس خیوه ۱۰۷
مدرسه میرعربی ۴۱، ۱۰۶
ماترید ۱۲۱
مرو ۳۸، ۵۸، ۱۶۰
مشهد ۱۶۰
مدرسه شیروار ۱۰۹
مدرسه طلاکاری ۱۰۹
مرغاب ۷۶

«ن»

نیشابور ۱۰۱، ۱۴۳

هند ۱۰۴
هزار اسب ۴۷
«ی»
یکه باغ ۵۱

«و»

ونیز ۱۰۲

«ه»

هندوستان ۵۵، ۱۵۷
هرات ۵۶، ۱۰۱، ۱۵۸

اسامی کتب و نوشته‌ها

التفهيم لاوائل صناعة التنجيم ١٢٥
اشارات و تنبيهات ١٢٦
الجامع ١٢٧
التيسير في التفسير ١٢٨
العقائد النسيفه ١٢٨
المختصر ١٢٨
المقاصر ١٢٨

«ب»

بالنسكى راپوچى (روزنامه) ٣٦
بخارا ٦٩
بدان ١٠٥

«پ»

پراودا (روزنامه) ٣٧

«ت»

تاريخ بيهقى ٥٦
ترکمنهای ایران ٥٦
تاريخ تمدن اسلامى ٩٥
تاريخ بخارا ٩٨
يتيمة الدهر ١٠١
تقويم الاوله ١٢٠

«آ»

آثار السوزى ٤٦
آداب المتعلمين ١٠٣
آموزش و پرورش اسلامى ١٠٣
آراء اهل المدينة الفاضله ١٢٥
آثار الباقيه ١٢٥

«ا»

امور روس (نشریه) ٣٧
اخبار کمونیست (روزنامه) ٣٦
المسالك والممالك ٤٧
الحاوى ١٠٢
التربية فى الاسلام ١٠٣
اظهار ١٠٥
ايساغوجى ١٠٦
الانساب ١١٢
الفتوى ١٢٠
الجامع الصحيح ١٢٣
الكشاف ١٢٣
امالى ١٢٣
احصاء العلوم ١٢٥
العقل والمعقول ١٢٥
الجماهير فى معرفة الجواهر ١٢٥

«ز»

زمینه جامعه‌شناسی ۶۷

«س»

سفارتنامه خوارزم ۸۰، ۸۵
سفرنامه ترکستان و ایران ۹۲

«ش»

شرق نزدیک در تاریخ ۹۳
شفا ۱۰۲، ۱۲۶
شرح الوقایه ۱۰۵، ۱۴۷
شرح جامع صغیر ۱۲۰
شرح ادب القضاة حضاف ۱۲۳
شرح العضد ۱۲۸
شرح التلخیص ۱۲۸
شرح المطول ۱۲۸
شرح القسم الثالث من المختار والتلویح
فی اصول الفقه ۱۲۸
شرح عقاید النسفیة ۱۲۸
شرح الشمسیة ۱۲۸
شرح التصریف والارشاد ۱۲۸

«ص»

صبح سمرقند - صحاح سته ۱۲۱

«ط»

طلبة الطلبة ۱۲۸

«ع»

عوامل ۱۰۵
عقاید نسفیة ۱۰۵

«ف»

فتاوی ۱۲۳
فرهنگ فارسی ۹

تحفة الفقها ۱۲۱

تحفة الطالبین ۱۲۱

تحقیق ماللهند ۱۲۵

تاریخ سمرقند ۱۲۸

تاریخ ایران ۱۶۱

تاریخ جهان نو ۱۶۳

تاریخ قرن نوزدهم و معاصر ۱۶۴

«ج»

جنگ ترکمن ۸۵

جامع صغیر ۱۲۳

«چ»

چنگیزخان ۱۳۰

«ح»

حیل ۱۲۳

حکمة المشرقیة ۱۲۶

حکمت ۱۲۶

حاشیه علی الکشاف ۱۲۸

«خ»

خواجۀ تاجدار ۱۱۱

خزانه الفقه، خصوص الحکم و اغراض

مابعد الطبیعه ۱۲۵

«د»

درویش دروغین ۶۸، ۷۳، ۱۱۱

در تاریکیهای سرخ ۶۹، ۱۷۴

دیوان مختومقلی فراغی ۸۲

دلیل العاشقین ۱۲۱

دانشنامه علایی ۱۲۶

«ر»

روضه الصفا ۸۷

«ق»

قانون ۱۰۲، ۱۲۶

قدوری ۱۰۰

قدسیه ۱۱۱

قانون مسعودی ۱۲۰

«ک»

کلیات لنین ۳۸

کافیہ ۱۰۰

کیهان شناخت ۱۲۳

کمونیست زیتشریف (مجله) ۲۸

«ل»

لامیه ۱۲۷

«م»

مأموریتی در بخارا ۸۹

مسلمانان در اتحاد شوروی ۹۰

معجم البلدان ۱۰۳

مهمان نامه بخارا ۱۰۴

معزی ۱۰۰

ملاجسی ۱۰۰

مختصر المعانی ۱۰۰

تلخیص ۱۰۰

مختصر الوقایه ۱۰۰

محاضر ۱۲۳

مفاتیح العلوم ۱۲۴

مشرب ۱۲۶

مسلمانان ترکستان ۲۸

مجموعه آثار لنین ۳۰

«ن»

نجوم فرغانی ۱۰۲

نواز العیون ۱۲۰

نظم فی الفتاوی ۱۲۰

«ه»

هدایه ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۴۷

هدیه السالکین ۱۲۱